

اخلاق محمدی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد(ص) و اهل بيته الطاهرين

یکی از هدایای بزرگی که پیامبر برای بشریت آوردند اخلاق محمدی است

در زمانی که هم در عربستان و هم در جاهای دیگر بد اخلاقی فرهنگ حاکم بر مردم بود و مردم باهم مهربان نبودند و به هم احترام نمی گذاشتند و معمولاً جنگ و غارت اموال یکدیگر و پول پرستی و کارهای زشت در بین مردم رواج داشت. ناگاه شخصیتی که رحمت برای بشریت بود ظاهر شد و مردم را به خوش اخلاقی و مهربانی باهم دعوت نمود و خود انچنان اخلاقش خوب بود که خداوند از او تعریف نمود که :

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (قلم ایه 4)

و حقیقتاً تو اخلاقت عظم است.

خوش اخلاقی با دیگران یعنی تواضع نسبت به دیگران. سلام کردن به دیگران. عفو و بخشیدن دیگران. کمک به دیگران. مهربانی با دیگران. اذیت نکردن دیگران. اذیت نکردن همسر و فرزندان.

کتک نزدن خانواده ..حتی اذیت نکردن حیوانات و موجودات دیگر. غیبت نکردن . آبروی دیگران را نبردن. کنترل عصبانیت و داشتن حلم و بردباری. دائما خوش رو،خندان و...

امید است این کتاب مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

مبعث رسول مکرم اسلام. اسفند99. کرمانشاه

یکی از جلوه های اخلاق محمدی، مهربانی است.

مهربانی

خداوند خود مهربان ترین است و افراد مهربان را دوست دارد و افراد نامهربان را دشمن دارد. در قرآن فرموده هم را به مهربانی توصیه و سفارش کنید:

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و استقامت و مهربانی و عطف توصیه می کنند. اینان اصحاب یمین هستند

رسول گرامی اسلام (ص) نیز استحکام پیوند مودّت و مهربانی مؤ منان با یکدیگر را چنین توصیف می کند: مؤ منان، در مقام مهربانی و عطف نسبت به یکدیگر همانند یک پیکرند. وقتی عضوی از این گروه بیمار شود، سایر اعضا در تبادری و شب بیداری با او همراهی می کنند. حضرت علی علیه السلام، در هنگام انتصاب مالک اشتر به عنوان والی مصر، در بخشی از عهدنامه مفصل و آموزنده خود، خطاب به وی چنین می فرماید

۱.

دلت را برای مردم کانون مهر و محبت ساز و آنان را دوست بدار و مبادا بر آنان درنده خوی شوی و خوردن آنان را برخود غنیمت شمری، چرا که آنان دو دسته اند یا برادر دینی تواند و یا نظیر

¹ نهج البلاغه، نامه 53، ص 993. وَ أَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَ الْوَحْبَةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ

تو در آفرینشند ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا
بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و استقامت و مهربانی و عطف
توصیه می کنند. اینان اصحاب یمین هستند

یکی از آثار مخرب تمدن غرب این است که مهربانی از میان مردم رخت بسته است و کمتر پیش می
آید که مردم باهم مهربان باشند. بهم کمک کنند. و همدل باشند

در حالی که مردم ایران مهربانند و اسلام هم دین مهربانی است و برای کسانی که با مردم مهربانند
مخصوصاً با والدین. با فرزندان. با سالخوردهگان با بیماران. با مستمندان و... ارزش قائل است و وعده
پاداش های فراوان به این افراد داده است

مهربانی با خانواده و فامیل و دوستان و با همه مورد سفارش دین است.

مهربانی پیامبر نهایت نداشت...

مهمترین رفتار مهرورزانه و انعطاف پذیری پیامبر(ص) با مردم در هنگام اقتدار سیاسی است که
نمونه ای از آن در روز فتح مکه متجلی گشت؛ در آن روز سرنوشت ساز که پس از سالیانی
جهاد و مشقت، مکه را فتح کرد و دشمنان اسلام را به زانو درآورد، می توانست انتقام آزارها و
اهاانت ها و قتل و غارت ها را بگیرد اما پیامبر(ص) فرمان عفو عمومی صادر کرد و از تقصیرهای
وحشتناک آنها رحیمانه گذشت؛ در روز فتح مکه، هنگام ورود سپاه اسلام با تجهیزات کامل و
آرایش خاص به شهر مکه، سعد بن معاذ از بزرگان صحابه و افسران سپاه پیامبر اسلام،
رجزهایی با این مضمون خواند که: امروز روز نبرد است امروز جان و مال شما حلال شمرده
می شود قلب عطف و مهربان پیامبر(ص) از شنیدن این اشعار، سخت غمگین شد و جهت

تنبيه آن افسر، او را از مقام فرماندهی عزل نمود و پرچم را به پسروی، قلیل بن سعد سپرد و شعار را اصلاح کرد؛ فرمود: امروز روز مرحمت، گذشت و مهرورزی است.²

این مهربانی برای مردم مکه، که سالها با آن حضرت خصومت ورزیده و جنگ های بسیاری را بر او و یارانش تحمیل کرده بودند، عجیب می نمود و نسیم ملایم رحمت، آنان را به عفو رهبر بزرگ، امیدوار کرده و دلها را به پذیرش اسلام، متمایل ساخت، مصادیق بسیاری از عفو کریمانه پیامبر اسلام را، تاریخ گواهی می دهد.³

آن روز، پیامبر چون روزهای قبل از آن کوچه می گذشت. پرسید: دوستی داشتیم که هرگاه از کنار خانه اش عبور می کردیم، بر سر ما خاکستر می ریخت، چند روزی است از او خبری نداریم، کجاست؟ گفتند: بیمار شده است. با چند نفر از یاران به عیادت وی رفت. بیمار با شرمندگی به مادرش گفت: صورتم را بپوشان. وقتی رسول خدا (صل الله علیه و آله) وارد شد، گفت: ای پیامبر، اول مرا مسلمان کن، تا دیدگانم به دیدارت روشن شود. مرد یهودی با این رفتار پیامبر، به سرعت متحول شد و اسلام را پذیرفت.

پیامبر گرامی اسلام، حتی از ضعیف ترین آدم ها یاد می کرد: زن سیاهپوستی در مدینه بود که کارهای مسجد را انجام می داد. چند روزی خبری از او نشد. حضرت سراغ او را گرفت، گفتند: او مرده است. پیامبر (صل الله علیه و آله) فرمود: شما با ندادن این خبر، مرا آزردید. سپس فرمود: اکنون قبر او را به من نشان دهید. حضرت به کنار قبر آن زن رفت، بر او درود فرستاد و فرمود: این قبور گرفتار ظلمت هستند و با درود و صلوات ما بر آنها، نورانی می شوند.

انس بن مالک می گوید: با پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله) از راهی می گذشتیم، درحالی که عبایی با حاشیه زبر و درشت بر دوش آن حضرت بود. در این میان، یک فرد عرب از راه رسید و عبای پیامبر را به شدت کشید، به گونه ای که حاشیه عبا روی گردن پیامبر اثر گذاشت.

2 (فروغ ابدیت، ۲ / ۳۳۷؛ سیره بن هشام، 4 / 49)

3. (المغازی، 2 / 853؛ سیره ابن هشام، 4 / 60)

آن عرب با لحنی دور از ادب گفت: محمد، دستور بده از ثروتی که از جانب خدا در اختیار توست، به من بدهند. پیامبر رحمت، این رفتار بی ادبانه را نادیده گرفت، نگاهی سرشار از مهر و محبت به او افکند و فرمود: اکنون قصاصت بکنم؟ اعرابی گفت: نه. پیامبر فرمود: چرا؟! اعرابی گفت: چون تو بدی را با بدی جواب نمی دهی. پس پیامبر تبسمی کرد و فرمود: آنچه می خواهی، به وی بدهید.

در مدینه هر کس برای پیامبر هدیه ای می آورد. مادر انس بن مالک آمد و گفت: من چیزی برای پیشکش ندارم اما فرزندی دارم که او را به عنوان خادم شما پیشکش می کنم. انس ده سال خادم پیامبر بود، بعد از رحلت رسول اکرم از انس سوال کردند پیامبر را چگونه یافتی؟ گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند: مختصر. انس گفت: رفتار پیامبر در این ده سال چگونه ای بود که نفهمیدم من خادم !!! او بودم یا او خادم من

فاطمه (سلام الله علیها) هنگام رحلت رسول خدا از ایشان پرسید: در روز قیامت شما را کجا یابم؟ فرمود: پل هفتم جهنم!!! (یعنی اگر بشود بدترین افراد را هم نجات خواهم داد) (کشف الغمه ج ۱/۴۷۹-بحار الانوار ۲۲/۵۳۵/ح ۳۷)

در یکی از جنگ ها در حالی که لشکر پیامبر مشغول استقرار خیمه ها و... بودند در اثر باران شدید بین پیامبر که مشغول استراحت در زیر درختی بودند و بین لشکر فاصله افتاد و یک نفر از لشکر دشمن که متوجه این موقعیت شده بود شمشیرش را برداشت و به طرف پیامبر آمد، شمشیر کشید و گفت: یا محمد! چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ فرمود: خدا. هنگامی که پایش لغزید و با شمشیر به زمین افتاد، پیامبر (ص) آن را برداشت و روی سینه اش نشست. فرمود: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ بی درنگ گفت: «جُودُكَ وَ كَرَمُكَ يَا مُحَمَّدُ؛ جود و بخشش تو». پیامبر در حالی که اشک محبت در چشمانش حلقه زده بود، فرمود: حرکت کن و به اردوگاه خود برو. دندان پیامبر (صل الله علیه و آله) را شکستند اما او به جای آن که نفرین کرده و نفرتی در دلش پدید آید دستان خود را به سمت آسمان بلند کرده و می فرمود: «اهد قومی انهم لا يعلمون»؛ خدایا اینها نمی دانند و تو اینها را هدایت کن. یعنی جواب بدی را با خوبی می داد.

پیامبر اکرم حتی وحشی قاتل عمویش حمزه را که او مثله بود بخشید^۴

بخشیدن قاتل عموی بزرگوار خویش

وحشی، همان کسی است که در جنگ احد، حمزه عموی پیامبر را به شهادت رساند و پیامبر حکم قتل او را صادر کرد. او پس از فتح مکه به طائف گریخت، اما پس از مدتی در گروه اعزامی ثقیف، ناگهان بر پیامبر وارد شد و شهادتین گفت و پیغمبر او را بخشید؛ اما فرمود: به جایی برو که دیگر تو را نبینم. او مسلمان شد و در جنگ‌های رده، مسیلمه کذاب را کشت [5].

بخشیدن قاتل نوه خویش

هبار بن اسود، شتر زینب دختر پیغمبر را رم داد و زینب از میان هودج به زمین افتاد و جنین‌اش سقط شد و خود نیز با همان مرض از دنیا رفت. پیغمبر در فتح مکه خون قاتل را هدر اعلام کرده بود، ولی هبار بن اسود پس از مدتی بر پیامبر وارد شد و گفت: «... می‌خواستم به عجم‌ها پناه ببرم، ولی فضل و بخشش تو را به یاد آوردم...». او تقاضای بخشش کرد و پیامبر نیز او را عفو کرد [6].

ابن قیصی، فردی نایب بود. وقتی لشکریان اسلام به احد می‌رفتند، از زمین مقداری خاک برداشت و به روی مبارک پیامبر پاشید و ناسزا گفت. اصحاب خواستند او را بکشند، اما پیامبر فرمود: «او را رها کنید، هم چشمش کور است و هم دلش [7].»

پیامبر نفرین نکرد

قاضی عیاض در کتاب الشفاء روایت کرده که در جنگ احد دندانهای جلو دهان پیامبر (ص) شکست، و صورتش شکاف برداشت، اصحاب آن بزرگوار، بسیار ناراحت شدند و از آنحضرت خواستند که دشمن را نفرین کند.

⁵ خاتم النبیین، سید علی کمالی، (تهران، اسوه، 1372 ش.)، ص 95.

⁶ خاتم النبیین، سید علی کمالی، (تهران، اسوه، 1372 ش.)، ص 95.

⁷ همان ص 99

:پیامبر (ص) به آنها فرمود

«أَنْتِ لَمْ اِبْعَثِ لَعَانًا وَ لَكِنِّي بَعَثْتُ دَاعِيَا وَ رَحْمَةً

». «من ناسزا گو مبعوث نشده ام، بلکه دعوت کننده و مایه رحمت، مبعوث شده ام»

:سپس بجای نفرین، چنین دعا کرد

«اللَّهُمَّ اهد قَوْمِي فَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

». «خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا ناآگاه هستند»

(صلی الله علیه و آله و سلم) واکنش عمر خطاب به فرمایش رسول خدا

و به روایت دیگر، عمر بن خطاب به پیامبر (ص) عرض کرد: پدر و مادرم بفدایت ای رسول خدا،

:نوح (ع) بر قوم خود نفرین کرد و گفت

«رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا

». (نوح- 26). «پروردگارا در روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار»

اگر تو ما را نفرین کنی همه ما به هلاکت می رسیم، اینک بین که بر پشت شما لطمه وارد شده و

صورتت مجروح گشته و دندانهایت شکسته شده، در عین حال بجای نفرین، برای دشمن دعا می کنی

». «و می گوئی: «خدایا قوم مرا هدایت کن زیرا ناآگاه هستند

نظر قاضی عیاض

قاضی عیاض پس از نقل این مطلب می گوید: به این شیوه پیامبر (ص) که جامع ارزشهای اخلاقی و

درجات عالی نیکوکاری و حسن خلق و بزرگواری و درجه عالی صبر و استقامت و حلم است، خوب

دقت کن، تا آنجا که به سکوت و بردباری اکتفا نشده بلکه آن حضرت دشمنان را مورد لطف قرار

داده و برای آنها دعا کرده است، و با تعبیر «قومی» (قوم من) علت محبت خود نسبت به آنها را آشکار نموده است، و سپس از جانب آنها معذرت خواسته که آنها ناآگاه هستند^۸

اخلاق نیک پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به اعرابی

عربی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده تقاضای کمک مالی کرد حضرت باندازه کفایت باو بخشیده فرمود بتواحسن کردم؟ عرضکرد نه بلکه کار خوبی هم نکردید اطرافیان پیغمبر با آشفته‌گی از جای حرکت کردند تا او را کیفر دهند. حضرت اشاره کرد خودداری کنید آنگاه وارد منزل شد مقدار دیگری بعطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد بعد فرمود:

اینک احسان کردم. گفت آری خداوند سبحان پاداش نیکویی بشما عنایت کند یه اعرابی فرمود تو در پیش اصحابم سخنی گفتی که باعث کدورت آنها شد اکنون اگر صلاح بدانی همین حرف را پیش آنها بزن تا رنجیدگی آنان برطرف شود فردا صبح اعرابی هنگامی که اصحاب حضور داشتند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. فرمودند دیروز این مرد حرفی زد پس از آنکه به عطایش اضاف کردم می گفت از من راضی شده رو به او کرده فرمود: همینطور است؟ عرض کرد آری خداوند سبحان در فامیل و خانواده به شما خیر عنایت کند. به اصحاب فرمود مثل این فرد مانند شتری رم کرده و در حال فرار است. مردم از پس آن شتر بروند هر چه بیشتر ارددحام کنند آن حیوان فرارش زیاده تر می شود.

سیرت پیامبر اعظم و مهربان، محمد مجدی اشتهاردی، انتشارات^۸

صاحب شتر فریاد می کند مرا با شترم واگذارید من بهتر او را رام می کنم و راه رام کردنش را خوبتر می دانم آنگاه خودش پیش می رود گرد و غبار از پیکر او می زداید تا آرام شود کم کم او را خوابانده جهاز بر او می گذارد و سوار می شود . من هم اگر شما را آزاد می گذاشتم وقتی این مرد آن حرف را زد او را می کشتید و بیچاره به آتش جهنم می سوخت .

پنج خصلت نیک پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت است که تا مردن ترک نخواهم کرد . بر روی زمین غذا خوردن با غلامان، سوار شدن بر الاغ و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند .^۹

—«فرمود: شما نمی توانید با اموالتان در مردم نفوذ کنید، پس با آنها با گشاده رویی و چهره باز برخورد نمائید.»

و فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند، خدا را راضی کرده است.»

و فرمود: سه چیزند که هر که داشته باشد، خداوند از او حساب آسانی می کشد و او را به بهشت داخل می کند. گفتند: آنها کدامند یا رسول الله؟

فرمود: به هر که تو را محروم کند، عطا کنی. و به هر که با تو قطع رابطه کرده است، پیوندی و از هر که به تو ستم نموده است، عفو نمائی.»

و فرمود: —«خداوند به کسیکه خشم خود را کنترل کند و نسبت به برادر مسلمانش گذشت داشته باشد، و بردباری پیشه نماید، اجر شهید عنایت می کند.»

تبسم نسبت به عرب بد اخلاق!

همچنین درباره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عبای حضرت را گرفته و کشید بطوری که اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود. سپس به حضرت گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله به من از اموال خدا که در نزد توست بده! حضرت به او نگاه کرده و تبسم نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند.

اختیار شما قرار می‌دهم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می‌نمایم.^{۱۰}

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم. یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده‌اند؟ گفتند نه! هنوز چیزی نخورده‌اند. من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند!^{۱۱}

سفارش به مهربانی با مردم

پیامبر اکرم (ص) هنگامی که معاذبن جبل را در سال دهم هجرت، به یمن فرستاد به او چنین فرمود:

^{۱۰} ستارگان درخشان، ج ۱، ص ۲۴.

^{۱۱} زندگانی پیامبر اسلام.

«ای معاذ! قرآن خدا را به آنها بیاموز، ادب آنان را با اخلاق شایسته نیکو ساز، مردم را چه خوب و چه بد در مقام و درجه خودشان قرار ده ، امر خدا را در میان آنها اجرا کن و در امر خدا و مال او هیچ کس را مورد استثنا و درکناری قرار نده ، زیرا اختیار احکام خدا به دست تو و جای ولایت تو نیست ، و مال هم مال تو نیست ، امانت آنها را کم باشد یا زیاد به آنها بپرداز. بر تو باد به مدارا و گذشت تا جایی که حق ترک نشود که نادان بگوید حق خدا را ترک کردی ، از کارمندان خود در هر چه می ترسی دچار عیب شوی پوزش طلب تا تو را معذور دارند، رسوم و آداب جاهلیت را از میان مردم ببر، مگر آنچه را اسلام زنده داشته است . امر اسلام را چه کوچک و چه بزرگ ، به تمامی آشکار کن ، بیشتر همت تو به نماز باشد که پس از اقرار به دین ، نماز به منزله سراسلام است ، مردم را به خدا و روز جزا یاد آوری کن و همواره موعظه نما، زیرا که مردم را به عمل به آنچه خدا دوست دارد، نیرومندتر سازد، آن گاه معلّمان را در میانشان پراکنده کن و خدایی را عبادت کن که به وی باز می گردی و در راه خدا از هیچ سرزنشی مترس.»^{۱۲}

مهربانی با کودکان سفارش رسول خدا

حضرت فرمود: اکرموا اولادکم

فرزندان خود را احترام کنید.

در تربیت فرزندان هیچ کدام از معصومین علیهم السلام ذکر نشده که مورد تنبیه و اذیت قرار گرفته باشد. اهل بیت کمال احترام فرزندان خود را داشتند. حتی امام هادی که می دانست فرزندش جعفر ، منحرف خواهد شد هیچگاه او را تنبیه ننمود. پیامبر چقدر فاطمه و دختران دیگرش را اکرام می کرد. امام رضا علیه السلام فرزند خود جواد لائمه را روی پاهای خود می نشاند و می فرمود پدرم بفدایت. همچنین

مرا نیز به هشت گردو معامله کردند

روزی پیامبر، به همراه بلال، از کوچه ای می گذشتند. بچه ها مشغول بازی بودند. بچه ها تا پیامبر را دیدند، دور او حلقه زدند و دامنش را گرفتند و گفتند: همان طور که حسن و حسین را بر شانه تان. سوار می کنید، ما را هم بر شانه خود سوار کنید

بچه ها هر یک گوشه ای از دامن پیامبر را گرفته بودند و با شور و اشتیاق، همین جمله را تکرار می کردند. پیامبر با دیدن این همه شور و شوق، به بلال فرمودند: «ای بلال! به منزل برو و هر چه پیدا». کردی، بیاور تا خود را از این بچه ها بخرم

بلال، با عجله رفت و با هشت گردو برگشت. پیامبر، هشت گردو را بین بچه ها تقسیم کردند و بدین ترتیب، خود را از دست بچه ها رها کردند و به همراه بلال، به راهشان ادامه دادند. در راه، پیامبر، رو به بلال کردند و به مزاح گفتند: «خدا برادرم، یوسف صدیق را رحمت کند. او را به مقداری پول بی ارزش فروختند و مرا نیز به هشت گردو معامله کردند».¹³

کودک در لباس حضرت ادرار کرد

در تاریخ زندگانی و احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: بسیار می شد که نوزادی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آورند تا او نامگذاری کند و یا برایش دعا بفرماید، حضرت برای احترام به خانواده طفل، نوزاد را در دامن خود می نهاد، بسا می شد که بچه در دامن حضرت ادرار می کرد و لباس حضرت را آلوده می نمود، برخی از کسانی آنجا فریاد برمی آوردند، (اعتراض می کردند)

حضرت فرمود: ادرار بچه را قطع نکنید (او را نترسانید) و می گذاشت بچه ادرارش را تمام کند،

¹³ وقایع الایام، ج 3 ص 69.

سپس با روی باز دعا می کرد یا نامگذاری می نمود و نمی گذارد خانواده طفل ناراحت شوند، وقتی آنها می رفتند، لباس خویش را می شست.^{۱۴}

اولین وظیفه پدر محبت کردن به فرزندان می باشد. که در راس همه وظایف پدران می باشد.

كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِ وُلْدِهِ وَ وُلْدِ وُلْدِهِ «(عده الداعی، ص 89)»
پیغمبر ما صبح به صبح دست روی سر بچه اش می کشید و دست روی سر نوه هایش می کشید

پیامبر گرامی اسلام (ص) دختران را حتی در دادن هدایا بر پسران مقدم دانسته و می فرمایند: هر کسی به بازار رود و تحفه ای بخرد و آن را برای خانواده اش ببرد همانند حمل کننده صدقه به سوی نیازمندان است و باید دختران را در دادن هدایا بر پسران مقدم بدارد، زیرا هر کس دخترش را خوشحال کند مانند آن است که برده ای از نسل حضرت اسماعیل را آزاد ساخته است.^{۱۵}

همچنین آن حضرت فرمود

میان اولاد خود در دادن هدیه به مساوات عمل کنید و اگر خواستی کسی را بیشتر هدیه دهی به دختران بیشتر بده^{۱۶}

رسول حق (ص) فرمود:

خداوند به دختر مهربان تر از پسر است، کسی که باعث خوشحالی دخترش شود، خداوند روز قیامت او را خوشحال می کند

حضرت چرا از این حرف اقرع خشمگین شد

روزی رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را می بوسید. شخصی به نام اقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم و هرگز هیچ یک را از آن ها را نبوسیده ام. آن حضرت فرمود: هر کس رحم نکند بر او رحم نمی شود. برپایه روایتی آن حضرت به قدری از این گفتار وی خشمگین شد که چهره اش اگر خدا عاطفه را از دلت کنده است با تو چه کنم؟ هر کس بر :برافروخت و به او فرمود خردسالان ما مهر نوزد و بزرگان ما را احترام نکند از ما نیست^{۱۷}

«وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُؤُسِ وَلَدِهِ»

روش رسول اکرم (ص) در خانواده این بود که همه روزه صبح دست محبت به سر فرزندان خود می کشید^{۱۸}

امام صادق (ع) می فرماید:

مردی که نسبت به فرزندان خود محبت بسیار دارد مشمول رحمت و عنایت مخصوص خداوند بزرگ

است.^{۱۹}

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

فرزندان خود را بسیار ببوسید زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه ای است^{۲۰}

امام کاظم علیه السلام پسرش را می بوسید

¹⁷ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۲-۲۸۳)

¹⁸ . (مُجَدِّد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۴)

. (الحدیث، روایات تربیتی از مکاتب اهل بیت (ع)، ص ۵۹)

مفضل بن عمر گوید: دخلت علی ابی الحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - و علی ابنه فی حجره و هو یقبله و یمص لسانه و یضعه علی عاتقه و یضمه الیه و یقول بأبی أنت ما أظیب ریحک و أظهر خلقک و أبین فضلك^{۲۱}

بر امام موسی کاظم (علیه السلام) وارد شدم. دیدم که آن حضرت فرزند خود علی (بن موسی الرضا) را در دامن خود نشانده و او را می بوسد و زبانش را می مکد. و گاه برشانه اش می گذارد و گاه او را در آغوش می گیرد و می گوید: پدرم فدای تو باد! چه بوی خوشی داری و چه اخلاق پاکیزه ای و چه روشن و آشکار است فضل و دانشت

علاقه امام رضا علیه السلام به پسرش امام جواد علیه السلام

یحیی صنعانی روایت می کند

در مکه نزد امام رضا علیه السلام رفتم. امام داشت برای فرزندش، امام جواد علیه السلام، موز پوست می کند و در دهانش می گذاشت

«به او عرض کردم: فدایت شوم، آیا این فرزند همان مولود مبارک است؟»

امام رضا علیه السلام پاسخ داد: «آری یحیی، این همان مولودی است که پربرکت تر از او برای شیعیان ما به دنیا نیامده است»

خوراندن حلوا بعد از نماز

از امام حسن یا جابر بن عبدالله نقل شده که: صلیت مع رسول الله الظهر او العصر فلما سلم قال لنا علی اماکنکم، قال جره فیها حلوی فجعل یأتی علی رجل رجل فیلعقه لعقه حتی اتی علی - و انا غلام - فألعقنی لعقه ثم قال: ازیدک؟ قلت نعم فألعقنی اخری لصغری فلم یزل کذلک حتی اتی علی آخر القوم^{۲۲}

²¹ وسائل الشیعه، ج 18، ص 557.

²² کتاب العیال، ج ۱، ص 4031

یعنی: نماز ظهر یا عصر را در محضر رسول الله خواندم، همین که آن حضرت سلام دادند به ما فرمودند: بر جایتان بمانید و فرمود: کوزه ای است با مقداری حلوا. آنگاه برای تقسیم آن در میان نمازگزاران از جا برخاست و به هر کدام انگشتی حلوا می خوراند تا اینکه به من رسید من کودک بودم آن حضرت انگشتی حلوا بمن خوراند سپس فرمود: باز هم بدهم؟ عرض کردم آری آن حضرت انگشتی دیگر به خاطر خردسال بودنم به من خورانید و بدین حال بودند تا آن گاه که به همگان حلوا دادند.

محبت به اسامه پسر زید

اسامه بن زید گوید: کان نبی الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لیأخذنی و یقعدنی علی فخذہ و یقعد الحسن علی الأخری ثم یضمنا ثم یقول اللهم ارحمهما فانی أرحمهما^{۲۳}

گاه می شد که رسول خدا مرا بر یک زانوی خود می نشانید و بر دیگری امام حسن را و هر دوی ما را در آغوش می کشید، سپس می فرمود: خدایا به این دو رحم کن، که من هر دو را دوست دارم.

مرحوم طبرسی گوید: و کان رسول الله یؤتی بالصبی الصغر لیدعو له بالبرکه او یسمیه فیأخذہ فیضمه فی حجره تکرمه لأهله فربما بال الصبی علیه فیصیح بعض من رآه حین یقول فیقول: لاتزرموا بالصبی فیدعه حتی یقضی بوله، ثم یفرع له من دعائه او تسميته و یبلغ سرورا أهله فیه ولایرون انه تاذی بیول صبیهم فاذا انصرفوا غسل ثوبه بعده^{۲۴}

گاهی نوزادی را خدمت پیامبر می آوردند تا آن حضرت برای تکریم پدر و مادر، کودک را در آغوش می گرفت، و بسا می شد کودک در همان حال ادرار کند برخی از کسانی که شاهد ماجرا بودند بر سر کودک فریاد می کشیدند اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود! ادرارش را قطع مکنید و کودک را به حال خود می گذاشت تا ادرارش تمام شود سپس برایش دعا می کرد یا نامی برای او انتخاب می نمود و بدین ترتیب باعث سرور و شادی پدر و مادر طفل می گشت. و آنها

²³ همان ص 398

²⁴ مکارم الاخلاق، ص 25.

احساس نمی کردند که پیامبر از ادرار فرزندشان ناراحت شده باشد و آن گاه آنجا را ترک می کردند

پیامبر پیراهن خود را می شست

محبت به فرزندان

فیض کاشانی می نویسد: از خلیات پیامبر اسلام چنین بود که وقتی از سفر مراجعت می کرد و در گذرگاه با کودکان مردم روبرو می شد به احترام آنها می ایستاد سپس امر می فرمود کودکان را می آورند و از زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به یاران خویش می فرمود: کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید

اطفال از این صحنه مسرت آمیز بی اندازه خوشحال می شدند و از شادی و نشاط در پوست نمی گنجیدند

این خاطرات شیرین را هرگز از یاد نمی بردند. چه بسا پس از مدتی دور هم جمع می شدند و ماجرا را برای یکدیگر بازگو می کردند و در مقام افتخار و مباهات یکی می گفت: پیامبر مرا در بغل گرفت و تو را بر پشت خود سوار کرد

دیگری می گفت: پیامبر به یاران خود امر کرد تو را بر پشت او بگذارند^{۲۵}

برخورد پدرانه با فرزند رفاعه:

در تفسیر کشف الأسرار میدی آمده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه عده ای از اصحاب از کوچه های مدینه عبور می کردند، در یکی از کوچه ها چند کودک مشغول بازی بودند و در کنار آنها کودکی خود را روی زمین می کشید و گریه می کرد

حضرت متوجه آن کودک شده و پهلوی او روی زمین نشستند، سپس آن طفل را از زمین بلند کرده

و علت گریه او را جویا شدند، کودک گفت: من پسر رفاعه انصاری هستم پدرم در جنگ احد کشته شد. خواهری داشتم که ازدواج کرد و مادرم نیز شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون من بی کس و

تنها مانده ام، بچه ها مرا سرزنش می کنند و به بازی نمی گیرند

حضرت بسیار ناراحت شده و اشک از چشمانش جاری گردید و بعد او را روی زانوی خود نشانید و

فرمود ناراحت مباش، من از امروز پدر تو و دخترم فاطمه (سلام الله علیها) خواهر تو است. کودک

شادمان شد و برخاست و فریاد زد: ای بچه ها، دیگر مرا سرزنش نکنید که پدرم از پدرهای شما بهتر

است. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را گرفتند و به خانه دخترشان فاطمه (سلام

الله علیها) بردند و گفتند دخترم: این کودک، فرزند ما و برادر تو است، از او نگهداری کن. فاطمه

(سلام الله علیها) نیز جامه ای پاکیزه بر او پوشاند، سرش را روغن زد و ظرف خرمایی پیش روی او

گذاشت و فرمود: حسن و حسینم بیایید و با هم غذا بخورید

بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او بر سر خود خاک می ریخت و فریاد می

زد: وا ابتاه امروز من یتیم شدم و همه مردم از سوز او می گریستند^{۲۶}

آثار اخروی بوسیدن فرزندان:

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قبلوا أولادکم فان لکم بكل قبله درجه فی الجنه ما بین کل

درجتین خمس مائه عام^{۲۷}

فرزندان خود را ببوسید زیرا به هر بوسه ای رتبه ای است در بهشت و فاصله دو رتبه از یکدیگر پانصد

سال است

مهر پیامبر به فرزندان خود:

²⁶ سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی، ص 30.

²⁷ مکارم الاخلاق، ص 220

علاقه و محبت پیامبر نسبت به فرزندان آن چنان زیاد بود که هیچ گاه پوشیده نمی ماند و گاه در حال سخن گفتن با مردم به فرزندان خود ابراز محبت و علاقه می کرد و آنها را مکرر می بوسید

پیامبر پسرش ابراهیم را می بوسید

انس بن مالک گوید: ما رأیت أحدا كان أرحم بالعیال من رسول الله - صلى الله عليه وآله -، كان ابراهيم مسترضعا له في عوالی المدینه و كان ظئره قینا فكان یأتیه وان البیت لیدخن فیأخذہ فیقبله^{۲۸} هیچ کس را نسبت به اهل و عیال خود مهربان تر از پیامبر ندیدم، پیامبر در دوران شیر خوارگی فرزندش ابراهیم، برای او دایه ای در اطراف مدینه گرفته بود و با اینکه خانه دایه در اثر شغل آهنگری همسرش پر از دوده بود، اما پیامبر به نزد فرزند خود می رفت و وی را می بوسید

محبت والدین به فرزندان

فرزندان نیاز به محبت دارند. اگر محبت به آنها از طریف پدر و مادر تامین نشود احتمال دارد جذب محبت دیگران شوند و آسیبهای جدی بینند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

به راستی که خداوند پدر و مادر را به خاطر شدت محبت به فرزند می آموزد^{۲۹}

همچنین علاوه بر محبت به فرزندان، به آنان خوبی و نیکی کند.

²⁸ تاب العیال، ج 1، ص 338.

اصول کافی، ج ۶، ص ۱۵۰

امام صادق (ع) فرمود: «بِرَّ الرَّجُلِ بَوَلَدِهِ بِرُّهُ بِوَالِدَيْهِ»^{۳۰}

کسی اگر به بچه‌اش احترام کند، ثواب کسی را دارد که به پدر و مادرش احترام کند

که در این روایت امام جعفر صادق علیه السلام، خوبی کردن به فرزند را معادل خوبی کردن به پدر و خود می‌داند.

اما امان از دست پدرهای بد! به چند نمونه درد دل فرزندان توجه نمایید!

مشکلات فرزندان با پدرانشان!

سلام! من 16 ساله تو تبریز متولد شده و زندگی می‌کنم فرزند دوم خانواده هستم که فقط به خواهر بزرگتر از خودم دارم که با ما زندگی نمی‌کنه و ازدواج کرده
من با پدرم مشکل دارم کلا هرکاری که انجام می‌ده به من بر می‌خوره و هیچ کدوم از کارهاشو دوست ندارم و خلاصه پراز اشکال میبینمش به همین خاطر به کاراش اعتراض می‌کنم و بد جور دعوا مون می‌شه اونم اصلا مراعات نمی‌کنه با اینکه بعضی وقت‌ها حق بامنه و مادرم هم تایید میکنه که بابام اشتباه کرده ولی با این همه سر ما داد میزنه که به شما ربطی نداره حتی تو کوچو و خیابون^{۳۱}

عسل میگه:

سلام دختری ۱۶ ساله هستم با پدر از همه نظر مشکل دارم پدرم خیلی مذهبی هست و به تیپو اینام گیر میده با اینکه من تیم خیلی بد نیست تازگی پسر خالم که ۲۲ سالشه و تو انگلیس زندگی میکنه ازم خاستگاری کرد ولی بابام نمیزاره منم پنهایی باهاش در ارتباطم ولی مامانم و بقیه خانواده در اطلاع

^{۳۰} «من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۸۳»

^{۳۱} <https://sppm.ir>

هستن خیلی از دست پدرم حرص میخورم حتی خیلی وقتا قلبم درد میگره حتی فکر فرارم کردم ولی واقعا موندم^{۳۲}

Sara76 میگه:

سلام من با پدرم خیلی مشکل دارم خیلی مراعات میکنم ولی همیشه بد دهنه با مادرم خیلی بد رفتار میکنه کتک میزنه فحش میده مادرم هم هیچی نمیگه هیچی اونم بد عادت شده هر موقع مخالفت بشه باهاش دادو بیداد میکنه دیگه نمیدونم چیکار کنم خیلی تلاش کردم درستش کنم همیشه خودش هیچی خرج نمیکنه همه ی پول های مامانم هم دست اونه (مادرم هم شاغله) حتی اجازه نمیده مامانم واسه خودش خرید کنه با پول خودش همین چند وقت پیش من گوشی میخواستم که با پول مامانم خرید

من یه عمه دارم که بیش تر از خود منو مامانم تو زندگیمون دخالت میکنه حتی بیش تر از خواسته های مامانم خواسته های اون انجام میشه با اینکه حتی تو یه شهر زندگی نمیکنیم نفوذ عمه ی من اونقدر زیاده که حتی به پدرم گفت خونه بخره واسه دختر عمه ام اونم خرید!!!! خودشم از پول مامانم هم خرج کرد ولی مامانم اون قدرت رو نداشت که نزاره پولش رو خرج اون !!!زنیکه کنه

مامانم واقعا سیاست نداشت و نداره نمیدونه باید چیکار کنه موندیم واقعا زندگی زهر مار شده دیگه قبلا سعی کردیم بریم روانپزشک ولی نتیجه ای نگرفتیم همه اس تقصیره پدرم نیس مادرم هم بعد ۲۰ سال دیگه بریده و هیچی واسش مهم نیس ول کرده دیگه این وضعیت رو

قبلا سعی میکردم با پدرم دعوا کنم و حرف خودم انجام بشه ولی بدتر میشد الان بیشتر سعی میکنم باهاش صحبت کنم تا دعوا^{۳۳}

مدتی هست که احساس میکنم کاملاً از پدرم متنفرم

³²<https://sppm.ir>

³³<https://sppm.ir>

من یه دختر بیست و پنج ساله هستم و مدتی هست که احساس میکنم کاملاً از پدرم متنفرم. به طوری که واقعا زندگی کردن با اون در یک خونه برام غیر قابل تحمل شده

از وقتی یادم میاد به خاطر وجود پدرم از همه چی محروم بودم. حتی وقتی پنج شش ساله بودم به خاطر بازی تو کوچه ازش کتک می خوردیم. با تسیخ اش. میزدمونو میآورد خونه. از وقتی یادم میاد با مادرم اختلاف داشت. یه آدم بد دل. که از هیچ تهمتی به زن اش دروغ نمیکنه. حتی به مادرم تهمت ارتباط با دامادمون رو میزد...

اگه ما گاهی حواسمون نباشه یه خورده تو خونه بلند بخندیم حتما دعوا میکنه. انقد اینجوری کرد شادی رو تو خونه امون کشت. تبدیل شدیم به یه خانواده افسرده که هیچکس دلش نمیخواد باهاش رفت و آمد کنه. انگار همیشه عزاست تو خونه مون. انقد پشت سر زن و بچه مردم حرف زده وارد هر مجلسی میشیم همه روشون رو از ما برمیگردونن

نمیدونی چقدر دلم میشکنه به مادرم بی احترامی میشه. به خاطر محدودیت ای که همیشه داشتم از کار و زندگی و درس افتادم. با اون همه انرژی ای که داشتم الان تبدیل شدم به یه آدم پوچ. از دست اش زخم معده گرفتم. به خاطر اینکه باهاش سر یه سفره نشینم نمیشم سحری بخورم

خیلی موقعها بدون سحری روزه میگیرم. یه آدم بی ادب که تو خونه دست به سیاه و سفید نمیزنه. چایی خوردن اش حال آدم رو بد میکنه. همه فامیل و در همسایه از اخلاقش بیزارند

اگه جواب سلام اش هم میدن به احترام خانواده و زنشه... یک عمر ما رو یه محله آشغال نگه داشت در صورتی که توانش رو داشت بره جای بهتر. فرصت های خوب ازدواج مون رو به خاطرش از دست دادیم. از دست اش دیگه کم آوردم. رسیدم به آخر خط. به خاطر سخت گیری های احمقانه اش دنیای سفید بچگی ام تبدیل شده به یه دنیای پوچ و سیاه. گاهی براش آرزوی مرگ میکنم. بعد خواب میبینم مرده و اون دنیا حال بدی داره. بیدار میشم گریه میکنم میگم خدایا بخشیدم... ولی بعد چند روز روز از نو و روزی از جالب اینجاست که فکر میکنه جاش اون دنیا وسط بهشته... الان که دارم اینها رو می نویسم داره اذان صبح میده

شما به من بگید چی کار کنم؟ با جوونی ام که داره از دست میره و هدر میره بدون هیچ هدفی چی

کار کنم؟

شما رو به این لحظات عزیز قسم تون میدم برام دعا کنید شاید بین شماها کسی باشه که آبرویی داشته باشه در درگاه خدا. من که دیگه انقد بد خلق شدم و نا امید احساس میکنم خدا هم ازم رو برگردونده^{۳۴}

پدر دختران بزرگ خود را می زند!

دوتا خواهر سی و سی و یک ساله می گفتند پدر ما مارا کتک می زند!خواستگاره‌های مارا جواب می کند!زندگی ما هم از یارانه می گذرد و درآمد دیگری جز اجاره ناچیز یک ملک نداریم.پدرمان کار نمی کند و مارا بدبخت کرده است...

از دست پدرم خسته شدم، رعایت بهداشت فردی براش مهم نیس

سلام....

پدرم اعصابمو به هم میریزه. خدا شاهده تو این چن سال چقد از لحاظ روحی شکنجمون کرده روزای عادی خدا رو شکر می کنم که کسی در خونمون رو باز نمی کنه. کلی ایراد داره، بی بند و ...باره و

اما الان واقعا دلخسته شدم. افسرده شدم. چقد خودمو گول بزنم، همش از لحاظ روحی خودمو میکشم بالا اما باز چشم بهش میفته دنیا رو سرم خراب میشه

یه وجب نشیمن پذیرایی داریم، از بوی این نمیشه توش موند و نفس کشید. اصلا براش مهم نیس. با هزار جور ترفند و التماس و خواهش قبول نمی کنه بره حموم. نمیره حموم، به جهنم، ما رو آدم حساب نمی کنه کنار ما ببخشید می گم باد....(این فقط یه کار چندش آور از بین هزارتا کارشه!!!). چیکارش کنم؟ به خدا یه قرون بهمون نمیده باهاش کنار اومدم، یه بار دس رو سرمون نکشیده باهاش کنار اومدم، یه بار نگفته دخترم باهاش کنار اومدم (اصلا دختر رو ننگ میدونه)، آبرمون و تو شهر برده باهاش کنار اومدم، اما با این کاراش که داریم تو خونه خودمون زجر کش میشیم نمی تونم کنار

³⁴<http://khbartar.blog.ir/post/4331>

بیام. میگم به خاطر ما برو حموم، لباساتو بشوریم و خدا شاهده از دیوار صدا میاد که از این نمیاد. الان مهمون داشتیم آب شدم رفتم زمین..... نمی دونم چرا خدا منو نمیکشه راحت بشم... ولی من عادت کردم دیگه! مثلاً بابام هر وخ میره دسشویی قشنگ دسشویی رو نمیشوره. میترسه آب زیاد مصرف شه و گناه کنه! گاهی هم مدفوع هاشو لگد میکنه و تا توی حیاط رو کثیف میکنه. شلوارش هم بیشتر اوقات کثیفه. البته گاهی ب خاطر سن زیادش خودش رو خراب میکنه ولی بیشتر اوقات ب^{۳۵}.! خاطر عقایدش و اینکه آب مصرف نشه

امیر میگه:

سلام.

من 15 سالمه... تو همین سن دیگه از زندگی بریدم!! دیگه زندگی برام بی معنی شده همش هم به خاطر آزار و اذیت های پدرمه... بی احترامی ها و بی ارزش کردن هاش تا حالا چندین بار به خاطر مادرم و خواهر برادرم که زندگیشون بهم نریزه گذشت کردم... اما دیگه نمیتونم!! دیگه نمیکشم به خودم قول دادم که اگه ادامه بده و این رفتار هاشو تعطیل نکنه و واقعا برام پدری نکنه... یا خودم رو یا اونو بکشم... به خدا دیگه آخرشه

چپ میرم راست میام یا بهم بی احترامی میکنه یا همش ازم ایراد میگیره!! آخه مگه من چه گناهی کردم که اون پدرم باشه ؟؟؟؟؟!! وقتی یه تار موی مادرم و خواهر برادرمو با دنیا عوض نمیکنم رو میبینم دلم آتیش میگیره. آرزوی مرگ میکنم که از دست اون و این دنیا خلاص شم^{۳۶}

خانمی می گفت شوهرم در ظرف غذا ادرار می کنه!

واقعا پدر اگر خوب باشد خانواده خوب خواهند بود و اگر پدر بد باشد خانواده بد خواهند بود!

³⁵<http://www.hamdardi.net/thread-43765.html>

³⁶<http://deldari.ir/posts/400>

رسول خدا(ص) فرمود: بدترین مردم، فرد سختگیر بر خانواده است. شخصی پرسید: مراد از سختگیری بر خانواده چیست؟ فرمود: هرگاه مرد وارد خانه شد همسرش بترسد و فرزندش بهراسد و بگریزد و هرگاه از خانه بیرون رفت همسرش شاد شود³⁷

ای خدا.... من از بابام بیزارم

بیچاره مامانم. دو سال تمام با وجود کمر درد و داشتن یه بچه شیرخواره دو سال تمام یه پاش تو بیمارستان بود و یه پاش تو خونه. یه چشمش اشک بود و یکیش خون. تک و تنها از پدرم پرستاری میکرد. مثل یه بچه دوشک مینداخت زیرش و اونو پاک می کرد. همه میگفتن خیلی زنه که با اون وضع بابام ولش نکرده. اما حالا که بابام خوب شده اصلا اون همه محبت این زن بیچاره یادش نمونده. داره مامانم و زجر کش میکنه. مامانم با خانوداش قطع رابطه کرده. چند وقت پیش عقد خالم بود. با اینکه بدبخت سه ماه جلوتر به بابام خبر داده بودن که همچین کیسی هست و خواستگارش بابام گفت نه من غریبه ام و منو آدم حساب نکردن. اصلا بابام دیوونس. خالم ازش بهم می خوره. هر لحظه نفرینش میکنم. دیشبم نمیدونید چه آشوبی به پا کرد. من مسجد بودم بهم زنگ زد و گفت که شما سندای خونه و مدارک منو از تو کیفم برداشتید اگه سند نیارید بهم بدید با چاقو شکمتونو پاره میکنم. منم از همه جایی خبر به مامانم گفتم و اونم گفت که من برنداشتم. رفتیم خونه بابام کل لباسا و کمدا رو وسط خونه ریخته بود. گفت زود سند بدید. ما گفتیم چه سندی ما اصلا نمیدونیم چی می /گی. فکر میکنید چی کار کرد؟؟

رفت یه چوب آورد زد میز تلویزیون و شکست. بعدشم کلی چرت و پرت گفت. البته منم که خیلی دلم ازش پر بود تقریبا هر چی از دهنم درومد بهش گفم. به مامانم میگفت تو سند منو و ر داشتی دادی به خواهرت. آخه خاک بر سر سند به چه درد میخوره وقتی خودت نباشی. بعدش دادشم کیفشو برداشت تا دوباره بگرده. باورتون نمیشه سند و مدارک واموندش تو جیب کیفش بود. یعنی دلم

میخواست برم با چاقو تیکه تیکه کنم مرتیکه عوضی رو. تازه به جای اینکه شرمنده بشه طلبکارم شده بود و به مامانم میگفت طلاق میدم. من تا صبح نخوابیدم^{۳۸}

نتیجه گیری:

اسلام دین محبت به فرزندان است و از بداخلاقی و تندخویی نسبت به فرزندان نهی کرده است و در زندگی رسول خدا که الگوی نمونه است می بینیم که پیامبر اسلام همه وجودش سرشار از محبت به کودکان می باشد. همچنین اهل بیت علیهم السلام همیشه به فرزندان شان محبت می ورزیدند و پدران هم باید این چنین باشند تا فرزندان شان در پرتو این محبت، تربیت مناسبی داشته باشند.

محبت نسبت افراد مسن و خدمتکاران و افرادی مختلف سیره رسول خدا

ناراحتی پیامبر اکرم از دفن پیرزن بدون اطلاع ان حضرت

پیرزن بینوایی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفن کردند حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر صلی الله علیه و آله توبیخ کرده و سپس به همراه جمعیت روی قبر زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند.^{۳۹}

شعر محبت و مهربانی از مولانا

از محبت تلخ ها شیرین شود

وز محبت مس ها زرین شود

از محبت دُردها صافی شود

وز محبت دَردها شافی شود

از محبت خارها گل می شود

وز محبت سرکه ها مل می شود

از محبت دار تختی می شود

وز محبت بار بختی می شود

از محبت سجن گلشن می شود
بی محبت روضه گلخن می شود

از محبت نار نوری می شود
وز محبت دیو حوری می شود

از محبت سنگ روغن می شود
بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود
وز محبت غول هادی می شود

از محبت نیش نوشی می شود
وز محبت شیر موشی می شود

از محبت سقم صحت می شود
وز محبت قهر رحمت می شود

از محبت مرده، زنده می شود
وز محبت شاه بنده می شود

این محبت هم نتیجه دانش است
کی گرافه بر چنین تختی نشست

**خداوند مهربانی را دوست دارد حتی مهربانی نسبت به حیوانات را دوست دارد لذا
بارها پیش آمده که یک نفر از بندگان خدا به حیوانی محبت کرده است خداوند در
همین دنیا به او پاداش داده است.**

در حالات حضرت آیت الله آقای سید محمد باقر شفتی ذکر شده که آن مرحوم اوایل تحصیلات خود در نجف اشرف از حیث فقر بر او بسیار بد می گذشت و غالباً ایشان از برای قوت لا یموت خود معطل بودند.

آخر الامر نجف را ترک کرد و به حوزه علمیه اصفهان آمد در آنجا هم به او سخت می گذشت فرموده بود: مدتی بر من گذشت نداشتم تا اینکه بسیار ضعیف شدم روزی در مدرسه نماز و حشتی آوردند تقسیم کردند به مقدار یک نماز هم به من دادند پیش خود گفتم مدتی است گوشت نخورده ام بهتر است قدری گوشت بخرم رفتم بازار یک دانه جگر گوسفندی خریدم در مراجعت بر خوردم بخوابه ای دیدم سگی در کنار خرابه از گرسنگی حال حرکت ندارد و شیر در پستان او خشکیده است می گوید: دلم بحال سگ سوخت چون دیدم بچه های او به زیر سینه او چسبیده اند من آن جگر را قطعه قطعه نمودم و به سوی او افکندم تا تمام شد آن سگ سر خود را بطرف آسمان بلند کرد و چند مرتبه صدا زد یقین کردم در حق من دعا کرد.

طولی نکشید که از شفت که محل اصلی من است یکی از ثروتمندان آنجا وجه زیادی برای من فرستاد و لکن در نامه قید کرده بود که راضی نیستم یک درهم آن را صرف کنی بلکه باید آن را در نظر شخصی امینی بگذاری تا اینکه سرمایه کسب خود قرار دهد و از منافع آن استفاده کنی چون به دستور او عمل نمودم خداوند به من ثروت فوق العاده عنایت کرد که چهار صد کاروانسرا و دو هزار دکان خریدم و یک دهی خریداری نمودم که مال التجاره او در هر سالی نهصد خروار برنج می شد و در هر سال مالیات مستغلات من بهفده هزار تومان می رسید (البته پول آنزمان) و عائله من حدود سیصد نفرند!^{۴۰}

سبزی فروش محله می گفت:

یک روز جناب میرزا جواد اقا تهرانی تشریف آوردند و مقداری سبزی خریداری نمودند.

پس از نیم ساعت دیدم ایشان سبزی به دست به طرف مغازه ام می آیند، خیلی ناراحت شدم زیرا با خود فکر کردم که شاید سبزی ها خراب بوده و آقا پس آوردند. خیلی خجالت کشیدم و در فکر بودم که چه بگویم. در همین خیالات بودم که دیدم ایشان با آن قد خمیده و چهره ملکوتی وارد مغازه شدند و فرمودند: این سبزی ها را از کجا برداشتی و به من دادی؟ عرض کردم: چطور مگه؟ فرمودند: وقتی سبزی ها را منزل بردم، دیدم یک مورچه در میان سبزی ها است و احتمال دادم که لانه ی مورچه باید در درون مغازه شما باشد و من او را آواره کرده ام، حالا خودم او را آورده ام تا از جایی که برداشته ای بگذارم تا به راحتی به سوی لانه اش حرکت نماید.^{۴۱}

: استاد مجاهدی حکایت جالبی از اقامت ایشان در کوه خضر نقل می کنند
هنگامی که حضرت آقای مجتهدی در قم اقامت داشتند با مسجد مقدس جمکران و کوه خضر (= در نزدیکی های روستای جمکران) بسیار مأنوس بودند. در آن زمان هنوز مسجد همان حالت قدیمی خود را داشت و معنویت عجیبی بر فضای آن حاکم بود و ایشان می فرمودند

مسیر عبور حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - از زمینی که مسجد مقدس جمکران در آن واقع است. هنوز روشن و عطر آگین است و جان آدمی را می نوازد و آدمی را به خضوع و خشوع وامی دارد

برزمینی که نشان کف پای تو بود سال ها سجده صاحب نظران خواهد بود

⁴¹ منبع : کتاب خاطراتی از آینه ی اخلاق، صفحه ۳۹، به نقل از حجت الاسلام حاج مجد تهرانی فرزند میرزا جواد آقا

کوه خضر نیز از اماکن مورد علاقه ایشان بود و در آن جا خلوت می کردند و به دعا و توسل می پرداختند. آن سال تصمیم گرفته بودند که اربعینی را در کوه خضر سپری کنند و لذا ده روز پیش از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان به کوه خضر رفتند و در اتاقی که در آنجا بود ساکن شدند و ارتباطشان را جز با معدودی از دوستان قطع کردند.

بعد از گذشت روزها آخرین روز از ماه مبارک رمضان فرا رسید و جناب آقای مجتهدی فرموده بودند که در آخرین روز ماه مبارک مهمان آقای حاج میرزا یدالله غروی خواهیم بود.

حجت الاسلام غروی از علاقه مندان و اطرافیان حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی بودند و با آقای مجتهدی نیز الفتی دیرینه داشتند، منزل مسکونی ایشان در خیابان بهار بود و دوستان بعد از افطار برای دیدار آقای مجتهدی در آنجا جمع شده بودند و حضرت آقای مجتهدی پاسی از افطار گذشته بود که آمدند.

ایشان در مدت این چهل روز به خاطر روزه داری و غذای بسیار کمی که مصرف کرده بودند و نیز به علت شب زنده داری ها و ریاضات شرعی، به طور محسوسی لاغر و تکیده شده بودند ولی طراوت وجودی شان بیشتر از پیش به نظر می رسید.

پس از ورود به خانه و احوال پرسی از دوستان، دست و روی خود را در آب زلال حوضی که در وسط حیاط بود شستشو دادند و بعد دستمالی از جیب پیراهن بلند عربی خود درآوردند و همین که آن را باز کردند تا دست و روی خود را خشک کنند، حال ایشان منقلب شد! و انقلاب حال شان به خاطر مورچه ای بود که در داخل دستمال دیده بودند!

دستمال را آهسته جمع کرده و در جیب خود گذاشتند و فرمودند:

من ناخواسته این مورچه را از لانه خود دور کرده‌ام و آوارگی او را نمی‌توانم تحمل کنم! باید «
» بروم! قبض او مرا آزار می‌دهد

دوستان هر چه اصرار کردند که شما خسته‌اید و تازه از راه رسیده‌اید، اجازه دهید تا
با ماشین سواری شما را تا کوه خضر همراهی کنیم، نپذیرفتند و فرمودند
«!تاوان این غفلت، پیاده رفتن به کوه خضر و پیاده برگشتن است»

حضرت آقای مجتهدی پیاده به کوه خضر رفتند و در جایی که بیتوته می‌کردند
مورچه را به لانه خود رهنمون شدند و پس از گذشت چند ساعت به قم بازگشتند^{۴۲}

دوبار مهربانی در عالم برزخ برای علامه مجلسی فایده داشت

علامه مجلسی «ره» با آن مقامات بلند علمی و معنوی و خدمات فراوانی که به اسلام و مسلمانان کرده
است و اکنون در محضر رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» است، وقتی به خواب مرحوم جزائری آمد،
فرمود: دو چیز خیلی برای من نفع داشت. یکی اینکه روزی از کوچه‌های یهودی نشین اصفهان رد
می‌شدم و سیبی در دست داشتم. دیدم یک کودک در آغوش مادرش، آن سیب را دیده و برای آن
ذوق کرد. من نیز آن سیب را به او دادم. این عمل، یعنی خوشحال کردن آن کودک که ظاهراً
یهودی هم بوده است، برای علامه مجلسی بسیار مفید واقع شده است. یعنی آن عمل به ظاهر کوچک
و ناچیز، ارزش و فایده فوق‌العاده‌ای نزد اهل ملکوت و در برزخ داشته است.
علامه مجلسی در خصوص دوّمین عملی که در راحتی برزخ او تأثیر داشته، می‌فرماید: روزی به
مسجد می‌آمدم و تگرگ تندی گرفت. دیدم یک بچه گربه زیر تگرگ است و راه نجاتی ندارد، دلم
برای او سوخت و بچه گربه را زیر عبای خود گرفتم تا تگرگ تمام شد و سپس او را رها کردم.
کمک به این بچه گربه نیز برای من بسیار سودمند بود.^{۴۳}

^{۴۲} <http://orafayeeslami.blogfa.com/post/82>

^{۴۳} <http://www.almazaheri.ir/farsi/Index.aspx?ID=422&TabID=0003>

علامه طباطبایی و نجات گربه

گربه‌ای در چاه حیاط خلوت خانه اش افتاده است و با آنکه مرتب برای آن غذا و گوشت می‌ریخت ولی بسیار ناراحت بود که چرا ما باید غفلت کنیم و سر چاه را باز بگذاریم تا حیوانک در آن بیفتد. سپس دستور داد که مقنّی بیاورند و در چاه را بکنند و گربه را بیرون بیاورند. طبق نقل فرزندش، این کار حدود 1500 تومان در آن روز برایش خرج برداشته بود. ولی خوشحال بود که برای نجات حیوانی اقدام کرده است.

همسر علامه گفته بود ما در منزل حق نداشتیم برای از بین بردن مورچه یا سوسک و مانند آن سمپاشی کنیم. چون علامه معتقد بود: «اینها جان دارند و ما حق نداریم آنها را بی‌جان کنیم، باید بکوشیم منزل را نظافت کنیم تا اینها پیدا نشوند»^{۴۴}

امیرالمومنین در شبی که ضربت خوردند وقتی خواستند از خانه بطرف مسجد بروند سفارش مرغابی‌ها را اینگونه کردند:

وقتی فجر صادق طلوع کرد، ابن نبّاح مؤذن اذان گفت. امام برای رفتن به مسجد، به حیاط منزل رفت. در این موقع، مرغابی‌ها برخلاف روزهای قبل، مقابل امام آمدند و پیر می‌زدند و فریاد و سر و صدا می‌کردند! یک نفر از اهل منزل خواست آنها را دور کند، اما امام فرمود: اینها را رها کنید! اینها الان سر و صدا می‌کنند و بعد از این نوحه کنندگانی خواهند بود!

آنگاه امام سفارش مرغابی‌ها را به ام‌کلثوم نمود و فرمود: ای دخترم! به حقّی که بر تو دارم، اینها را رها کن بروند! زیرا پرنده‌ای را نگاه داشتی که هرگاه

گرسنه و تشنه می شود، قادر بر سخن گفتن نیست. یا آنها را غذا بده و سیراب کن و یا آنها را رهانما تا بروند و از گیاهان زمین بخورند!

اری کسی که حیواناتی دارد یا پرندگانی دارد باید مرتب به آب و غذای آنها برسد. محل آنها تنگ و اذیت کننده نباشد. متأسفانه پرندگان را در قفس های کوچک قرار می دهند. گاهی چندتا مرغ را در یک قفس کوچک قرار می دهند و در حقیقت آنها را چندین ماه تا زمان ذبحشان، زندانی می کنند که اینها بدون مجازات الهی نخواهد بود.

و بر عکس مواردی بوده است که شخصی به حیوانی اذیت و آزار رسانده است خدا در همین دنیا او را عذاب کرده است.

یک عابدی در بنی اسرائیل داشت نماز می خواند، بچه ها مقابل او مرغی را داشتند پر می کردند با شکنجه می گشتند، زنده زنده، آن مرغ هم جیغ و داد می کرد، خب درد می کشید، آقا مرغ را می خواهی بخوری ذبحش کن. می خواست برود کمک کند نرفت. این روایت است که برای شما می گویم. بعد نمازش را ادامه داد حالا مرغی است دیگر. زمین دهن باز کرد او را در عذاب فرو برد. در روایت هست تا الآن که من با شما سخن می گویم امام می فرماید که او در قعر عذاب در حال فرو رفتن است.⁴⁵

یکی از بزرگان گفته بود: حالت قبض و بی حالی پیدا کردم. نماز شب می خواندم، اما لذتی نمی بردم و گرفتگی روحی شدید داشتم. هرچه با خود فکر کردم که چرا این طور شده و من چه کار ناپسندی کردم، چیزی به یاد نیاوردم. تا اینکه در عالم کشف به من گفتند: «شکت عنک عصفوره عند الحضرة»، یک بچه گنجشک از دست تو در نزد خداوند شکایت کرده است! وقتی بیدار شدم با خود اندیشیدم و متوجه شدم که چند روز پیش دیدم که بچه ها گنجشک کوچکی را گرفته و با آن بازی

می کنند. من بی اعتنا از کنار آنها رد شدم و حرفی نزد. در حالی که باید آن بچه گنجشک را از کودکان می گرفتم و نجات می دادم. بچه گنجشک از بچه ها شکایت نمی کند، زیرا آنها فهم و درک معنای حیوان آزاری را ندارند، بلکه از بزرگترها شکایت می کند. آن مرد بزرگ می گفت: به آن گنجشک کمک نکردم و اکنون نمی دانم آن بچه گنجشک کجاست و چه کنم؟! همان شخص مرتب از خدا درخواست می کرد که او را نجات دهد. ایشان می گفت: روزی به صحرا رفتم و دیدم یک بچه گنجشک از درخت روی زمین افتاده و ماری قصد بلعیدن او را دارد. لذا عصای خود را بلند کردم و مار را فراری دادم و بچه گنجشک را نجات داده، پس از نوازش، در آشیانه اش گذاشتم. همان شب وقتی سحرگاه برای نماز شب بیدار شدم، در عالم کشف به من گفتند: «شکرت عنک عصفوره عند الحضرة». فهمیدم آن گنجشک نزد خداوند از من تشکر کرده است. پس از آن، مجدداً حال عبادت برای من پدیدار شد، از ناراحتی بیرون آمدم و حالت قبض من مبدل به حالت بسط گردید.⁴⁶

هیچ دانی نازنینم می توانی / راحت اسرار سعادت را بدانی
رمز خوشبختی انسان نسبت جز این / مهربانی، مهربانی، مهربانی

بخاطر یک گربه عذاب می شد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی، حبس حیوان را باعث عذاب شدید آخرت بیان کرده اند. ایشان در جریان سفر معراج فرمودند: «زنی - که صاحب گربه ای بود - را در میان آتش دیدم که گربه اش نیز از هر طرف او را گاز می گیرد و می درد؛ علتش این بود که آن زن - در دنیا - این حیوان را بسته بود؛ بدون آنکه غذایی به او بدهد یا آزادش نماید تا خودش حیوانی را شکار کند؛ یعنی حبس،⁴⁷ بدون غذا و آزادی

⁴⁶ <http://www.almazaheri.ir/farsi/Index.aspx?ID=422&TabID=0003>

⁴⁷ مجلسی، 1403ق، ج 64، ص 268؛ دمیری، بی تا، ج 2، ص 251

اقایی می گفت الاغی داشتم روزی اورا جایی گذاشتم بعد که امدم دیدم نیستش. دنبالش گشتم دیدم روی مادیانی است! خواستم جدایش کنم با سنگ اورا زدم ولی ناگهان افتاد و مرد!

چند روایت درباره چگونگی برخورد با حیوانات

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی ماده شتری را دید که زانویش بسته شده و بارش همچنان بر پشت اوست - فرمود: صاحب او . کجاست ؟ به او بگویید خودش را برای شکایت [این شتر در قیامت] آماده کند^{۴۸}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند ملایمت و مدارا کردن را دوست دارد و بر انجام آن کمک می کند . پس ، هرگاه چارپایان لاغر را سوار شدید ، آنها را در منزلهایشان فرود آورید . اگر زمین خشک و بی گیاه بود با شتاب از آن بگذرید و اگر سرسبز و پر علف بود، آنها را در آن جا استراحت دهید.^{۴۹}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(بحار الأنوار: ۷/۲۷۶/۵۰)⁴⁸

(الكافي: ۲/۱۲۰/۱۲)⁴⁹

چارپایان سالم را سوار شوید و آنها را سالم نگه دارید و آنها را کرسی خطابه و صحبت‌های خود در
کوچه ها و بازارها نکنید؛ زیرا بسا مرکوبی که از سوارش بهتر و بیشتر از او به یاد خداوند تبارک و
تعالی باشد.^{۵۰}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر ستمی که به حیوانات می کنید بر شما بخشیده شود، بسیاری از گناهان شما بخشوده شده است.^{۵۱}

.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا درباره این بی زبانی که خداوند در اختیار تو گذاشته است، از خدا نمی ترسی؟! او از درد و رنجی
که به وی می رسانی نزد من شکایت کرد.^{۵۲}

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

(کنز العمال : ۲۴۹۵۷) ⁵⁰

(کنز العمال : ۲۴۹۷۳) ⁵¹

(کنز العمال : ۲۴۹۸۲)

لعنت خدا بر کسی که حیوانی را مُثله کند⁵³

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حیوان شش حقّ به گردن صاحب خود دارد : هر گاه از آن پیاده شد علفش دهد ، هر گاه از آبی گذشت آبش دهد ، به ناحقّ آن را نزند ، بیشتر از قدرتش آن را بار نکند ، بیشتر از توانش آن را راه نبرد و مدت زیادی روی آن درنگ نکند⁵⁴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حیوانات می گویند : خدایا! صاحب خوبی نصیب من کن ؛ کسی که مرا از آب و غذا سیر کند و بیش از توانم بر من بار ننهد⁵⁵

: امام صادق علیه السلام

(کنز العمال : ۲۴۹۷۱) ⁵³

⁵⁴ في المصدر : «يطيق»، و التصویب من مستدرک الوسائل - الجعفریات : ۸۵ ،
مستدرک الوسائل : ۸/۲۵۸/۹۳۹۳

(کتاب من لا یحضره الفقیه : ۲/۲۸۹/۲۴۷۷) ⁵⁵

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنید که مردی شتر خود را لعنت می کند ، فرمود : برگرد ، با شتر
لعنت شده همراه ما نیا^{۵۶}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به صورت حیوانات نزنید؛ زیرا آنها حمد و تسبیح خدا می گویند^{۵۷}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حیوان را برای چموشی و سرکشی کردن نزنید، اما به خاطر لغزیدن نزنید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - وقتی الاغی را دید که صورتش را داغ نهاده اند - فرمود

مگر نشنیده اید که من لعنت کرده ام آن کسی را که صورت حیوان را داغ بنهد، یا بر صورت آن
تازیانه زند؟^{۵۸}

در کتاب من لا یحضره الفقیه:

..علی بن حسین علیهما السلام، چهل بار با شتر خود به حج رفت ولی یک تازیانه بر آن نزد

(دعائم الإسلام : ۱/۳۴۷)^{۵۶}

الکافی : ۶/۵۳۸/۴ ، الخصال : ۶۱۸/۱۰^{۵۷}

(التاج الجامع للأصول : ۴/۳۵۱)^{۵۸}

(کتاب من لا یحضره الفقیه : ۲/۲۹۳/۲۴۹۴)

ثواب مهربانی با حیوانات

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زنی بد کاره سگی را دید که بر سر چاهی له له می زند و کم مانده است از تشنگی بمیرد . او کفش خود را در آورد و آن را به روسری خود بست و به وسیله آن از چاه آب کشید [و به آن حیوان داد]
؛ و به سبب این کار آمرزیده شد^{۵۹}

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که پایش را روی سینه گوسفندی گذاشته و مشغول تیز کردن کارد خود است و گوسفند به او خیره شده است. فرمود: نمی توانستی قبلاً کاردت را تیز کنی؟
!نکند می خواهی جان این حیوان را دوبار بستانی؟^{۶۰}

: به ناحق کشتن حیوانات

: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

(کنز العمال : ۴۳۱۱۶)^{۵۹}

(الترغیب و الترهیب : ۲ / ۱۵۶ / ۲)^{۶۰}

هر حیوانی - پرنده یا جز آن - که به ناحق کشته شود در روز قیامت از قاتل خود شکایت خواهد کرد.^{۶۱}

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس گنجشکی را بی سبب بکشد، آن گنجشک در روز قیامت از او به درگاه خدا بنالد و بگوید : پروردگار من ! فلانی مرا نه برای استفاده که بی سبب کشت^{۶۲}

: مسند ابن حنبل - به نقل از عبد الله بن عمرو بن العاص -

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس گنجشکی را ، بدون رعایت حق آن ، بکشد خداوند متعال در روز قیامت از او بازخواست کند . عرض شد : حق گنجشک چیست ؟ فرمود : این که او را ذبح کند، نه این که گردنش را بکند^{۶۳}

(کنز العمال : ۳۹۹۶۸) ⁶¹

(کنز العمال : ۳۹۹۷۱) ⁶²

(مسند ابن حنبل : ۲/۵۶۷/۶۵۶۲) ⁶³

در کنز العمال آمده:

[رسول الله صلى الله عليه و آله] از کشتن هر جاننداری نهی فرمود، مگر آن که آزار و آسیب
برساند^{۶۴}

نهی از به جان هم انداختن حیوانات

التاج الجامع للأصول - به نقل از ابن عباس -

پیامبر صلی الله علیه و آله از به جان هم انداختن حیوانات نهی فرمود^{۶۵}

نتیجه خوشحال کردن حیوان

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش
به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به
سگی که کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد

حضرت با دیدن چنین صحنه ای ، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان را به سگ دادی و مقداری
از آن را برای خود ذخیره نکردی ؟

(کنز العمال : ۳۹۹۸۱) ⁶⁴

(التاج الجامع للأصول : ۴/۳۵۱) ⁶⁵

غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم های من از چشم های ملتمسانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند

امام حسن علیه السلام فرمود: ارباب تو کیست ؟

پاسخ گفت : مولای من ابان بن عثمان است

حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است ؟

غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می باشد

پس از آن حضرت اظهار داشت : تو را به خدا سوگند می دهم که از جایث برنخیزی تا من باز گردم

سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت ؛ و ضمن گفتگوهای با ابان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام ! من تو را از مولایت خریدم

پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد

سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم ؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده ؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم^{۶۶}

^{۶۶} تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسن علیه السلام : ص ۱۴۸، ح ۲۴۹، احقاق الحق: ج ۱۱

تاوان نامهربانی با حیوانات

گویند در زمان طاغوت پسر بچه ای تصادف کرد و وقتی بیمارستان بردند و دکترها معاینه کردند گفتند زنده نمی ماند! او را پیش شیخ رجبعلی خیاط بردند ایشان هم گفت این پسر بچه حتما می میرد! زیرا پدرش که قصاب است گوساله ای را چلو چشم مادرش سر بریده و دل مادر گوساله سوخته لذا این مرد باید تاوان پس بدهد!

آری خداوند مهربان هیچ گونه اذیت و ازار نسبت به انسان ها و حیوانات را نمی پذیرد و به افراد مهربان پاداش می دهد و افراد نامهربان و ظالم و اذیت کننده را مجازات می نماید. پس همه ما با یکدیگر مهربان باشیم مخصوصا با پدر و مادر. با همسر و فرزندان. با برادر و خواهر. با معلم و استاد. با همسایه و دوستان تا نسبت به حیوانات .

پیامبر گرامی (ص) می فرماید: هر که مومنی را غمگین کند، آن گاه دنیا را به او بدهد،

این بخشش کفاره عمل او نخواهد بود و برای او پاداشی به دنبال نخواهد داشت.

امام صادق (ع) می فرماید: اگر شما دلی را شکستید نمی توانید جبران آن دل شکستگی را بکنید اگر همه ی دنیا را به او بدهید.

امام رضا (ع) از پیامبر (ص) نقل می کنند: آن گاه که بدون حق مومنی را برنجاند ، مانند این است که خانه کعبه و بیت المعمور را ده بار ویران کرده باشد و مثل این است که هزار ملک از ملائکه مقرب الهی را به قتل رسانده باشد.

امام علی علیه السلام می فرمایند: به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با همه چیزهای که در آن هست به من بدهند تا پوست جوی را به ناحق از دهان مورچه ای بگیرم این کار را نخواهم کرد.

امام کاظم علیه السلام از اینکه علی بن یقطین باعث ناراحتی ابراهیم ساربان شد ناراحت شدند

ابراهیم ساربان شتر، که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقطین برسد.

چون ابراهیم، ساربان بود و علی بن یقطین وزیر، به حسب ظاهر، شان ابراهیم نبود که پیش وزیر!1 برود! لذا علی بن یقطین او را راه نداد

اتفاقا در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز دوم، در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟

امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهیم جمال را به حضور پذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهیم جمال تو را ببخشد سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقطین، خود را به درب خانه ابراهیم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهیم گفت

خدا تو را ببخشد و بیامرزد.

سپس علی بن یقطین صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهیم پای «خود را روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدایا شاهد باش

وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را به حضور پذیرفت

مهربانی و اخلاق نیکوی پیامبر (ص) در حدی بود که امام صادق (ع) فرمود: روزی رسول خدا (ص) نماز ظهر را با جماعت خواند، مردم بسیاری به او اقتدا کردند، ولی آن ها ناگاه دیدند آن حضرت بر خلاف معمول دو رکعت آخر نماز را با شتاب تمام کرد (مردم از خود می پرسیدند، به راستی چه حادثه مهمی رخ داده که پیامبر (ص) نمازش را با شتاب تمام کرد؟!) پس از نماز از پیامبر (ص) پرسیدند: «مگر چه شده؟ که شما این گونه نماز را (با حذف مستحبات) به پایان بردی؟» پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «اما سمعتم صراخ الصبی؛ آیا شما صدای گریه کودک را شنیدید؟» معلوم شد که کودکی در چند قدمی محل نماز گزاران گریه می کرده، و کسی نبود که او را آرام کند، صدای گریه او دل مهربان پیامبر (ص) را به درد آورد، از این رو نماز را با شتاب تمام کرد، تا کودک را از آن وضع بیرون آورده، و نوازش نماید.

در مدینه هر کس برای پیامبر هدیه ای می آورد. مادر انس بن مالک آمد و گفت: من چیزی برای پیشکش ندارم اما فرزندی دارم که او را به عنوان خادم شما پیشکش می کنم. انس ده سال خادم پیامبر بود، بعد از رحلت رسول اکرم از انس سوال کردند پیامبر را چگونه یافتی؟ گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند: مختصر. انس گفت: رفتار پیامبر در این ده سال چگونه ای بود که نفهمیدم من خادم او بودم یا او خادم من!

دائما خوش رو، خندان

در فرازی از گفتار حضرت علی (ع) در شان اخلاق پیامبر (ص) چنین آمده: «رفتار پیامبر (ص) با همنشینانش چنین بود که دائما خوش رو، خندان، نرم و ملایم بود، هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بدزبان، عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد، نومید باز نمی گشت، سه چیز را از خود دور کرده بود؛ مجادله در سخن، پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، او کسی را مذمت نمی کرد، و از لغزش های پنهانی مردم جستجو نمی نمود، جز در مواردی که ثواب الهی دارد سخن نمی گفت، در موقع سخن گفتن به قدری گفتارش

»⁶⁷. ... نفوذ داشت که همه سکوت نموده و سراپا گوش می شدند

مهربانی با همسر

آخرین وصیتهای رسول خدا سفارش به مهربانی با همسر بوده است

حفصه ظرف اش را شکست!

در روایت است که: روزی بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را تب گرفت و آن روز نوبت قرار داشتن آن حضرت نزد حفصه بود. عایشه قدحی از آش جو به کنیزکی داد و برای آن حضرت فرستاد. کنیزک هنگامی که قدح را به خانه حفصه آورد حفصه پرسید چیست؟ کنیزک گفت: آش جوی است که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده است. حفصه به شدت برآشفته و گفت عایشه به حق من تجاوز کرده است مگر پختن آش جو از من بر نمی آید؟ یا محبت من نسبت به پیامبر کمتر از اوست؟ سپس قدح را از کنیزک گرفته، بر زمین زد به طوری که قدح شکست و آش بر زمین ریخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله پاره ای از قدح را که اندکی از آش جو در آن بود برداشت و تناول فرمود و به دنبال کنیزک آمد و گفت: ای کنیز! اگر عایشه پرسید پیامبر از این آش خورد بگو آری و آنچه از حفصه دیدی و شنیدی به او مگو که سبب نزاع شود و کدورتی میان آن دو پدید آید که من دوست ندارم غبار ملالی به خاطر کسی بنشیند.

و بعد از این حادثه بود که آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۶۸} یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی
«عظیمی قرار داری».

نازل شد^{۶۹}.

ادم بداخلاق را به محضر امام زمان علیه السلام راه نمی دهند!

آیة الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بودم مکرر عرض می کردم: وقتی خدمت آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرّف به خدمت حضرت بقیة الله (عج) شریک خود نمایند و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظیم می رسند).

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پرخاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر بودم.

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، وقتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که علّت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی: پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأملی کرده سپس با ناراحتی فرمودند

ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با « آنها دعوا کردند، با آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید؟^{۷۰}

آثار خوشخویی و خوش رویی

خوش خویی آثاری چون جذب و جلب مردم به سوی خود و بهره مندی از همکاری های آنان برای رشد و شدن های کمالی دارد. افزون بر این خوشخویی می تواند آثار بسیار دیگری در زندگی مادی و معنوی و نیز دنیوی و اخروی آدمی به جا گذارد. از پیامبر گرامی (ص) روایت شده است که آن حضرت درباره آثار خوشخویی می فرماید: خوشخویی خود عبادت است و خوشخو، پاداشی همانند پاداش روزه دار می گیرد.^{۷۱}

اگر انسانی بخواهد برای خود از نظر اجتماعی اعتباری کسب کند و در میان مردم محبوب گردد و از یاری و همدلی و همکاری آنان بهره برد، بهترین ابزار دست یابی به این اهداف، همان خوشخویی است؛ زیرا انسان هر چه سرمایه دار هم باشد، نمی تواند دل های همگان را با پول بخرد و آنان را به سوی خود جلب کند. پیامبر گرامی (ص) می فرماید: انکم لن تسعوا الناس باموالکم فاسعوههم بیسط الوجوه و حسن الخلق؛ شما هرگز نمی توانید با اموال خود مردم را راضی نگه دارید؛ پس با گشاده رویی و خوشخویی، آنان را از خود خشنود سازید. (۷۲)

اصولا بدخویی هم، کار آدمی را تباه می سازد و هم نامش را بد می کند. بسیاری از مردم کارهای خوب و نیک زیادی را انجام می دهند ولی به سبب آن که بداخلاق هستند شیرینی کار خوب و نیک خودشان را با بدخویی به تلخی تبدیل می کنند

از پیامبر (ص) روایت است که بدخویی کار خوب را تباه می سازد، همان گونه که سر که غسل را فاسد و تباه می کند: الخلق السیء یفسد العمل كما یفسد الخل العسل. (۷۳)

با اینکه اسلام سفارش کرده با همسرانتان مهربان باشید ولی هستند مردانی که همسر خود را اذیت می کنند و...

مردان یا زنانی هستند که بخاطر تربیت نادرست و یا بی ایمانی همسر خود را آزار می دهند مانند بعضی همسران رسول خدا که چقدر حضرت را اذیت کردند و یا همسر امام حسن مجتبی و همسر امام جواد که امامان ما را شهید کردند.

بعضی مردها عصبی هستند و تند خو! و زنان و فرزندان آنان همیشه از این تندخوئی در عذابند! اگر اینها خود را اصلاح نکنند شب اول قبر نکیر و منکر خدمت آنها می رسند!

عاقبت بداخلاقی با همسر

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد، پیامبر صلی الله علیه و آله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالی که پاها را برهنه کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود. پس مردم سؤال

کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشیع جنازه سعد آن چنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟!

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود .

حضرت امام و همسر داری

معمولا علمای بزرگوار ما با همسرانشان خیلی خوب رفتار می کردند و می کنند که به نمونه هایی اشاره می شود:

همسر حضرت امام در پاسخ به این پرسش که امام چگونه همسری است و در طول سال های زندگی با شما چگونه رفتار کرده است، می گوید

رفتار ایشان با من، بسیار خوب بوده است. من از ایشان، خیلی راضی هستم. همیشه احترام مرا داشته اند. هیچ وقت با تندی صحبت نمی کنند. اگر لباس و حتی چای بخواهند، می گویند: ممکن است، بگویی به من فلان لباس را بدهند! حتی گاهی خودشان چای خودشان را می ریزند

امام، احترام ویژه ای برای من قائل بودند و حتی در اوج عصبانیت نیز هرگز نسبت به من بی احترامی و اسائه ادب نمی کردند. همیشه جای خوب را به من تعارف می کردند و همیشه تا من سر سفره نمی آمدم، شروع به خوردن غذا نمی کردند. به بچه ها هم می گفتند: صبر کنید تا خانم بیاید

فرزند علامه طباطبایی «نجمه السادات طباطبایی» همسر شهید قدوسی می گوید: «همه خصوصیات

اخلاقی پدرم، خود به خود در محیط خانوادگی ما نیز تأثیر داشت. ایشان اگر چه وقت زیادی نداشتند، ولی با این حال برنامه هایشان را طوری تنظیم می کردند که روزی یک ساعت، بعد از

ظهِرها، در کنار اعضای خانواده باشند. در این مواقع به قدری مهربان و صمیمی بودند که آدم باورش نمی شد ایشان فردی با آن همه کار و مشغله هستند. رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگو و مگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان و فداکار و باگذشت بودند که ما گمان می کردیم اینها هرگز با هم اختلافی ندارند. آنها واقعاً مانند دو دوست با هم بودند. پدرم همیشه از گذشت و تحمل مادرم تمجید می کرد و می گفت که این زن، یازده سال و نیم در «نجف» تحمل هر سختی را کرده است، 8 بچه اش را پس از تولد از دست داده و دم نزده و در همه این مدت من مشغول درس خواندن بودم و خوینها را به مادرم نسبت می دادند. خودشان می گفتند که از اول ازدواج همیشه با هم یک رنگ و یک دل بودیم. و با بچه ها بسیار صمیمی بودند. گاهی ساعات بسیار از وقت گرانبهای خود را صرف شنیدن حرفهای ما یا آموختن نقاشی به ما و سرمشق دادن برای تکالیفمان می کردند.

در خانه اصلاً مایل نبودند کارهای شخصیشان را کس دیگری انجام دهد و بر سر آوردن رختخواب همیشه مسابقه بود، پدرم سعی می کردند زودتر از همه این کار را انجام دهند و مادرم هم سعی می کرد پیش دستی کند. حتی این اواخر که بیمار بودند و من به خانه شان می رفتم با آن حالت بیمار برای ریختن چای از جای خود برمی خواستند و اگر من می گفتم: «چرا به من نگفتید که برایتان چای بیاورم؟» می گفتند: «نه، تو مهمانی، سید هم هستی و من نباید به تو دستور بدهم.» وقتی مادرم مریض می شد، اصلاً اجازه نمی داد از بستر بلند شود و کاری انجام دهد. مادر من حدود 17 سال پیش فوت کرده است، پیش از فوت حدود 27 روز در بستر بیماری بود و در این مدت پدرم از کنار بستر ایشان لحظه ای بلند نشدند. تمام کارهایشان را تعطیل کردند و به مراقبت از مادرم پرداختند. بسیار وفادار و عاطفی بودند، تا سه چهار سال پس از فوت مادرم، پدرم علامه طباطبایی هر روز سر قبر او می رفتند و بعد از آن هم که فرصت کمتری داشتند، به طور مرتب، دو روز در هفته، یعنی دوشنبه ها و پنج شنبه ها، بر سر مزار مادرم می رفتند و ممکن نبود این برنامه را ترک کنند. می

گفتند: «بنده خدا بایستی حق شناس باشد. اگر آدم حق مردم را نتواند ادا کند حق خدا را هم نمی تواند ادا کند.»

همسر شهید مطهری : در مدت 26 سالی که با شهید مطهری زندگی کردم , همیشه با یک حالت تواضع و آرامش با من رفتار می کردند باصدای متین وچهره خندان , به طوری که من با ارادت و عشق خاصی کار می کردم و علاقه شدید ایشان به من و محبتهایی که می کردند , مرا در انجام کارهای منزل رغبت و شوق عجیبی می بخشید .

من بسیار کم سن و سال بودم که به منزل ایشان آمدم . ولی با همه آن صغر سن , هیچ وقت یادم نمی آید که از ایشان ناراحتی و رنجی دیدم باشم . بسیار مهربان و باگذشت بودند و به آسایش و راحتی من و بچه ها اهمیت می دادند آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند .

یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم که بعد از چند روز با یکی از دوستانم به تهران برگشتم .

نزدیکی های سحر بود که به خانه رسیدم . وقتی وارد خانه شدم , دیدم همه بچه ها خواب اند ولی آقا بیدار است . چای حاضر کرده بودند , میوه و شیرینی چیده بودند و منتظر من بودند .

دوستم از دیدن این منظره بسیار تعجب کرد و گفت: [همه روحانیان این قدر خوب اند ؟]

بعد از سلام و علیک , وقتی آقا دیدند بچه ها هنوز خواب اند , با تأثر به من گفتند :

می ترسم یک وقت من نباشم و شما از سفر بیایید و کسی نباشد که به استقبالتان بیاید .

یک وقت هم من و ایشان به سفر کربلا رفته بودیم . وقتی به خانه برگشتیم دو سه تا از بچه ها خواب بودند . ایشان ناراحت شدند و با بچه ها دعوا کردند که :

چرا وقتی مادر تان از سفر کربلا برگشته ، همه شما به استقبالش نیامدید ؟^{۷۴}

پادشاه زنانش را آتش زد!

شاه عباس دوم روزی در حرمخانه باده زیادی خورده و به سه نفر از بانوان دستور داد که آنها هم بنوشند. آنها پوزش خواستند و گفتند که به زودی به حج خواهند رفت. شاه سه بار دیگر پافشاری کرد و به آنها گفت که باده بنوشند: بانوان به همین سخن پوزش خواستند. شاه بی درنگ فرمان داد هر سه را بستند و آتش بسیاری افروخته آنها را در آتش سوختند.

شاه عباس دوم بار دیگری در پی زیاده روی در نوشیدن باده، به یکی از بانوان حرم گفت که او هم باده بنوشد و آن بانو از نوشیدن باده خودداری کرد. شاه خشمگین برخاست و به بزرگ خواجه سرایان گفت که او را نیز مانند آن سه بانوی دیگر در آتش انداخته بسوزانند. آغاباشی می خواست فرمان شاه را به انجام رساند اما در برابر گریه و زاری و درخواست های آن بانو، دلش به رحم آمد و پیش خود گفت که شاه این بانو را دوست دارد فردا که به هوش بیاید او را خواهد بخشید.

از این روی، آن بانو را نکشت. بامداد که شاه از خواب برخاست از آغاباشی پرسید که فرمان را انجام دادی؟ پاسخ شنید که فرمان شاهانه را به تعویق انداختم تا شاید پادشاه اندیشه خود را دگرگون سازد. شاه بی درنگ فرمان داد آغاباشی را در آتش انداخته سوزانیدند و آن بانو را بخشید.

عذاب شوهر بخاطر مسخره کردن همسر

شیخ رجبعلی گفت در عالم برزخ دیدم که مردی را عذاب می کردند چون دائم اسم همسرش سکینه را خانم سکو می گفت و زنش را ناراحت می نمود!^{۷۵}

خوش زبانی زوجین عامل استحکام خانواده

زن و شوهر که باید سالیان سال باهم زندگی کنند باید نسبت به هم خوش زبان باشند. هیچوقت به هم نیش و کنایه نزنند. هم رو مسخره نکنند. عیب و ایراد از هم نگیرند. ولو ظاهری هم شده بهم اظهار محبت کنند. در این صورت زندگی شیرین خواهد بود.

اما اگر زن یا شوهر بد زبان باشند! زندگی تلخ خواهد بود

و اون آرامشی که خداوند در سوره روم فرمود که بر اثر ازدواج بدست می آید، با زن بدزبان یا شوهر بدزبان حاصل نمی شود

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يوصيني بالنساء حتى ظننت ان لا يحلّ لزوجها ان يقول لها
أفّ يا محمد اتقوا الله في النساء فانهنّ عوان بين ايديكم^{۷۶}

جبرئیل به من خبر داد و همواره مرا به رعایت زنان توصیه کرد تا آن جا که به نظرم رسید برای شوهر روا نباشد که به زن خود اف بگوید. جبرئیل گفت: ای محمد! درباره ی زنان تقوای خدا را پیشه سازید؛ زیرا آنان نیمی از شما هستند

با پنج (نوع) زن ازدواج نکن

در حدیث معتبر از رسول گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت از زید بن ثابت پرسید: آیا ازدواج کرده و زن اختیار نموده ای؟ زید بن ثابت جواب داد: نه، هنوز یا رسول الله. حضرت فرمود: ای زید زن بگیر تا پاکدامن بمانی، ولی با پنج (نوع) زن ازدواج نکن.

زید گفت: آنها کدام زنان هستند یا رسول الله؟!

فرمود: عبارتند از (شهبره)، (لهبره)، (نهبره)، (هیدره)، و (لفوت)

زید عرض کرد: یا رسول الله، اینها که فرمودید، من نمی دانم یعنی چه؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مگر شما عرب نیستید؟!

(شهبره) به زنی می گویند که کبود رنگ و آبی چشم و بد زبان و بی حیا و هر چه به دهندش آید بگوید.

(لهبره) به زنی می گویند بلند قامت و لاغر اندام (کم عقل) باشد

(نهبره) به زنی می گویند که کوتاه قد و بد قیافه و زشت (سخن) باشد

(هیدره) به زنی می گویند که پیر سالخورده و حيله گر و مکاره باشد

(لفوت) به زنی می گویند که از قبل فرزند یا فرزندی داشته باشد

باز هم از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که به زید بن ثابت فرمود: ای

زید زن بگیر که ازدواج کردن و زن گرفتن مایه برکت و مزید عفت است، ولی از ازدواج با دوازده

(نوع) زن پرهیز کن

!زید گفت: آنها را برای من معرفی کن یا رسول الله؟

:حضرت فرمود

. (هنفصه): زنی که سلیطه باشد

. (عنقصه): زنی که پر حرف و بدبو باشد

. (شهبره): زنی که کبود رنگ و آبی چشم و بدزبان باشد

. (سقلقیه): زنی که از (عقب) از دبرش حیض ببیند

. (مذبوبه): زنی که کم عقل و یا دیوانه بوده باشد

. (مذمومه): زنی که ذم شده و نکوهیده باشد

. (حنانه): زنی که مرتب از شوهر سابقش یاد کند

. (منانه): زنی که با مال و ثروت خود بر شوهرش منت گذارد

. (رفشاء): زنی که بد سخن و فحاش و بدگو باشد

. (هیدره): زنی که پیر فرتوت و حيله گر باشد

. (ذوقناء): زنی که به عمل جنسی و آمیزش بی رغبت باشد

. (لفوت): زنی که از شوهر قبلی خود فرزند داشته باشد

باز هم در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است فرمود: آیا خبر ندهم شما را به بدترین زنها، و آن زنی است که در نزد کسان خود خوار و ذلیل و نسبت به شوهر عزیز باشد و عقیم و کینه دار باشد و از کار زشت و قبیح کناره نجوید و در غیاب شوهرش زینت کند و در حضور شوهر زینتش را از او بپوشاند و حرف او را نشنود و فرمان او را اطاعت نکند و در خلوت از شوهرش تمکین ننماید عذر شوهرش را نپذیرفته و اگر خلافی از او صادر شد آن را نقل مجالس کند.

:و همچنین آن حضرت فرموده

بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجباز، و نافرمانی است که در چشم فامیلش حقیر و در نظر خود عزیز باشد و نسبت به شوهر خود سرکش و نافرمان و با دیگران رام و تسلیم و خوش صحبت باشد!^{۷۷}

زنی که با شوهر خود پر خاشگری می کند

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر زنی که با زبان خود با شوهرش پر خاشگری نماید در روز قیامت او را با زبان آویزان نموده و دو دستش را با میخهایی از آتش میخکوب خواهند نمود!^{۷۸}

زنی که با زبان خود شوهرش را مورد آزار و اذیت قرار می دهد
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خدای متعال اعمال نیک زنی که با زبانش شوهر خود را
مورد آزار و اذیت قرار می دهد قبول نمی کند مگر آن هنگامی که رضایت شوهرش را جلب
نماید.^{۷۹}

زنی که به شوهر خود سخنی ناروا بگوید
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که به شوهر خود بگوید: اُف بر تو! مورد لعن و نفرین
خدای متعال و ملائکه و مردم قرار دارد.^{۸۰}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که با زبانش با شوهرش حاضر جوابی کند؛ او را با
زبانش آویزان می کنند و میخ هائی از آتش را به دستان او می کوبند!^{۸۱}

زنی که بر شوهرش منت می گذارد

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چنانچه زنی تمام طلاها و نقره های زمین را به عنوان جهاز
به منزل شوهرش ببرد، اما روزی از روزها این زن به شوهر خود سرکوفت زده و به او بگوید: تو دیگر
کیستی؟! این مال، مال من است، در این صورت، ثواب اعمال چنین زنی نابود می گردد حتی اگر او

⁷⁸ مستدرک ج 14 ص 240

⁷⁹ مکارم الأخلاق ج 1 ص 463

⁸⁰ عوالم علوم سَيِّدَةِ النِّسَاء (علیها السلام) و مستدرکاتها ج 1 ص 524

⁸¹ مستدرک الوسائل ج 14 ص 240

از جمله ی بهترین عبادت کنندگان باشد. مگر آنکه از کرده ی خود توبه نموده و از شوهرش عذرخواهی نماید.^{۸۲}

بر اثر بداخلاقی و بدزبانی خدا جانش را گرفت!

حسین ابن ابی العلاء می گوید

نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی آمد و از بداخلاقی همسرش شکایت کرد

«امام فرمود: «همسرت را نزد من بیاور

» پس از آن که همسر آن مرد حاضر شد امام به او فرمود: «چرا با شوهرت رفتار مناسبی نداری؟

آن زن به جای جواب، شوهرش را نفرین کرد و به او ناسزا گفت

«امام به او فرمود: «اگر به رفتار ناپسندت ادامه دهی، بیش از سه روز زنده نخواهی ماند

». زن جواب داد: «هیچ باکی ندارم که دیگر هیچگاه شوهرم را نبینم

امام صادق علیه السلام به آن مرد فرمود: «دست همسرت را بگیر و برو که سه روز بیشتر با هم

» نیستید

». روز سوم که شد، مرد نزد امام صادق علیه السلام رفت

«امام از او پرسید: «همسرت چه کرد؟

». او جواب داد: «به خدا سوگند، همین الان او را به خاک سپردم

امام فرمود: «او زن تجاوزگر و حق ناشناسی بود. خداوند هم رشته عمر او را برید و همسرش را از

دست او راحت کرد^{۸۳}

عبادت زن نقی زن قبول نیست!

⁸² rasekhoon.net/article/show/740585/

⁸³ http://dingy.blogfa.com/post/119

برخی از زنان بی بهانه و با بهانه و بدون رعایت شرایط، همواره در حال تق زدن به شوهرانشان هستند و فضایی مملو از کینه و بدزبانی را در خانه حاکم می کنند.

حضرت محمد صلوات الله علیه و آله در گفتاری نیکو بدزبانی همسران را به شدت نکوهش می فرمایند. ایشان می فرمایند: هر زنی که همسرش را با بد زبانی (فحاشی، نق زدن، دادزدن بر سر شوهر) برنجاند، خداوند هیچ مال و فدیة و کار نیکی را تا هنگامی که رضایت و خشنودی شوهرش را به دست نیاورد از او نمی پذیرد، گرچه روزها را به روزه و شب ها را به عبادت و شب زنده داری سپری کند؛ در راه خدا برده آزاد کند و اسب هایی از بهترین نژادها در راه خدا تقدیم کند. چنین زنی اولین کسی است که وارد جهنم می شود. مرد نیز اگر به همسرش ستم به ورزد چنین است.^{۸۴}

اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت

رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه سخنرانی عجیبی فرمودند: ای زنان! در راه خدا صدقه دهید گرچه از زیور و زینت خود، گرچه یک دانه خرما، چه اینکه بیشتر شما هیزم جهنم هستید، لعنت می کنید، و نسبت به خدمات شوهر سپاسگزار نیستید. زنی عرضه داشت: مگر ما نیستیم که مادری می کنیم، کودک را ماه ها در شکم می پرورانیم، به او شیر می دهیم، مگر این دختران سرپرست خانه ها، و این خواهران دلسوز برادرها از جنس ما نیستند؟ فرمود: چرا، باردار هستید، فرزند می آورید، شیر می دهید، مهربان و با عاطفه اید، اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت.^{۸۵}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حولا فرمود: به آن خدائی که مرا به صدق و راستی به مقام رسالت انتخاب کرده، هنگامی که مرد بر زن خشم بگیرد خداوند نیز بر او خشم گیرد.

امام ششم فرمود: ملعون است زنی که همسرش را بیازارد و وی را غمگین و غصه دار کند، و خوشبخت است خوشبخت زنی که احترام شوهر را نگه دارد و وی را نیازارد و در هر حال از وی اطاعت نماید^{۸۶}

مردهای بد زبان

زنهایی که از بد دهنی شوهر می نالند هم فراوانند!

یکی از مشکلات خانواده ها این است که مرد خانواده ادم بد زبان است. مردهایی که تربیت درست نشدند و زبانشان تلخ است. وقتی از چیزی ناراحت می شوند فحش و ناسزا می گویند. در اینجا به چند مورد از شکوه زنان از شوهران بد زبانشان اشاره میشود

شوهر بددهن و پر خاشگرم را چگونه تغییر دهیم؟

جام جم سرا: خانمی هستم، ۳۰ ساله. ۱۲ سال است ازدواج کرده‌ام. همسرم بسیار خودخواه و بددهن است. از هر راهی سعی کرده‌ام او را متوجه اشتباهش کنم بی فایده بوده و همیشه مرا مقصر می داند؛ از طرفی برای بچه‌هایم که شاهد بحث‌های مکرر ما هستند، نگرانم لطفا راهنمایی ام کنید

گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره!

سلام دوستان من اولین باره که وارد سایت شدم و می نویسم ، یک و سال و چند ماهه ازدواج کردیم و هر بار دعوا مون میشه ، حرفه ای خیلی زشتی به من میزنه و گاهی دیگه از مرز فحش دادن ساده میگذره! با خودم فکر میکنم مگه میشه آدم به ناموس خودش فحشهای ناموسی بده ... نمیدونم ...

ناراحتم ... توی اتاق نشستم ... دلم پر از غمه و شکسته... تازه هم خودش هم خانواده اش تحصیلکرده
...های فوق و دکتر هستند ... اما شعور^{۸۷}

خانمی می گفت: شوهر منم همینطوره البته من دارم جدا میشم وقتی عصبانیه به مادرش هم فحشای
رکیک میده^{۸۸}

اگر به مورچه ای ظلم کنیم عذاب می شویم انوقت اینهمه ظلمی که ظالمان به مردم بی گناه کردند
چگونه می خواهند مجازات را تحمل کنند!

در اینجا فقط به یک نمونه ظلم طاغوت به زنان بیگناه این سرزمین اشاره می کنیم:

خاطرات خانم بتول غفاری

آنچه در پی می آید خاطرات خانم بتول غفاری، فرزند شهید آیت الله حسین غفاری از دوران پرمحنت
شکنجه و زندان است. این خاطرات برگرفته از کتاب «آن روزهای نامهربان» است که توسط موزه
عبرت ایران منتشر شده و در بردارنده خاطرات تنی چند از زنان زندانی در کمیته مشترک می باشد.
حدود ساعت هفت بعد از ظهر روزی از روزهای خدا، در منزل یکی از دوستان به نام خانم
حکمت جو، جلسه ای به مناسبت سالگرد تولد پسر ایشان منعقد گردیده بود و همه در آن حضور
داشتیم. من اعلامیه های امام را به همراه خود برده بودم. تقریباً نیم ساعت از شروع جلسه گذشته بود
که مامورین ریختند و همه را دستگیر کردند. من خیلی اعلامیه و عکس ها از امام داشتم و مانده بودم

⁸⁷ www.ninisisite.com/discussion/topic/1048720

⁸⁸ همان

که اینها را چه جوری رد کنم، چون اگر اعلامیه‌ها را می‌گرفتند، حتما اعدامم می‌کردند. همه ما را سوار مینی‌بوس کردند و من که در کنار شیشه نشسته بودم، تا دیدم کسی نگاه نمی‌کند، تند تند اعلامیه‌ها را داخل جوی آب ریختم. وقتی ما را به کمیته مشترک بردند، چشم‌هایمان را با چشم‌بند بسته بودند و همه‌مان را به اتاق افسر نگهبان بردند و آنجا لباس زندان را به تن ما کردند که بترسیم و بگوئیم اول و آخر ما همین است؛ اما ما چون ما قبلا دوره دیده بودیم، می‌دانستیم که این برنامه‌ها چیست، بنابراین ترس و لرزی به خود راه ندادیم، اما عده دیگری هم بودند که آن شب خیلی جزع و فرع می‌کردند، چون اصلا در جریان برنامه نبودند و فقط برای شرکت در جلسه به خانه خانم حکمت جو آمده بودند. آنها همان شب بازجویی مختصر و بعد آزاد شدند. از همان شب اول بازجویی کتک خوردن با سیم و کابل شروع شد. من اسم و فامیلی‌ام را عوضی گفتم که شناسند، اما یکی از زندانی‌های سابق که خانم هم بود، مرا لو داده بود. لباس‌ها را هم تحویل گرفتم که آماده شوم و به سلول بروم. توی جعبه لباس‌ها یک دست لباس خونی بود که باید آن را برمی‌داشتم و لباس‌های خودم را آنجا می‌گذاشتم. در حقیقت آنها می‌خواستند مرا بترسانند که خودت هم همین طور خونی خواهی شد، اما من ترسی در وجودم نبود. لباس‌های ما مثل لباس‌های بیمارستان بیماران مرد بود و فرنج نام داشت. ما یکی از آنها را روی سرمان می‌انداختیم و همیشه رویمان را می‌گرفتیم. شکنجه‌گر اصلی من فردی به نام حسینی بود که همیشه هم به من می‌گفت: "مگر اینجا مسجد است؟ رویت را باز کن." بقیه بازجوها هم به نوبت و پشت سر هم به اتاق ما می‌آمدند و هر کس دستش می‌رسید، مشتی و لگدی و باتومی را نثار ما می‌کرد. یادم می‌آید که همیشه آرش در اتاق بازجویی موهای مرا دور دستش می‌پیچاند و می‌چرخاند و بارها سر مرا به پله‌ها کوبید. روزی خیلی کتک خورده بودم. آرش روی پاهایم ایستاد و گفت: "می‌خواهم فشار بدهم تا باد نکند و بتوانی باز هم کتک بخوری." آقایان را هم از میله‌های دور دایره آویزان می‌کردند. در این میان روحانیون را خیلی شکنجه‌آزار و اذیت می‌کردند. روحانی پیر دیگری هم بود که کتکش می‌زدند و می‌گفتند بگو قوقولی قوقو! بعد از لحظاتی که خسته می‌شدند، دوباره شروع می‌کردند و می‌گفتند به امام توهین کن. او جواب داد:

"دیشب قبل از دستگیری به پسر قوقولی را دیکته می گفتم، توی کتاب بود. من هم یاد گرفتم، ولی این جمله را که به امام توهین کنم، در هیچ کتابی ندیدم و بلد نیستم." بعد از این حرف آن روحانی را خیلی کتک زدند و شکنجه کردند. شکنجه های خیلی بدی داشتند، گاز سرتاسری داشتند مانند گاز کباب پزی و دختر و پسر و زن و مرد را روی آن می خواباندند و می سوزاندند. یک بار هم در اتاق حسینی بود که دیدم جوانی را کاملاً عریان کرده بودند و ناگهان بازجو از پشت میز پدید آمد: "خر من می شوی سوارت بشوم؟" و او در جواب فقط یا علی می گفت. او را تا حد مرگ کتک می زدند و بعد رهایش می کردند و به بیمارستان می بردند و وقتی برمی گشت، دوباره از نو شروع می کردند. وسیله دیگری هم به نام آپولو برای شکنجه بود. دست ها و پاها را محکم به صندلی آپولو می بستند و کلاهخود آپولو را روی سر فرد می گذاشتند و او را شلاق می زدند. او فریاد می زد، ولی جز خودش کسی صدای جیغ او را نمی شنید، به همین خاطر هر کس که شکنجه می شد، تا حد امکان داد نمی زد. وقتی زندانی از حال می رفت رهایش می کردند. من را چندین بار به اتاق شکنجه و بازجویی بردند و روی تخت خواباندند و چون پاهایم به لبه تخت نمی رسید، آرش روی زانوهای من می نشست تا صاف شود و بتواند زنجیرم کند. حسینی هم شروع می کرد به زدن. در همان حین آرش دهان مرا می گرفت تا صدایی در نیاید، اما بعضی از مواقع که شروع می کردم به ناله و فریاد، آرش بر دهانم تف می انداخت و من مجبور می شدم درد را تحمل کنم و چیزی نگویم. بازجوی دیگری هم بود به نام منوچهری که به او دکتر می گفتند. خیلی بد دهان بود و سربازجوی آرش هم بود. بچه ها را خیلی کتک می زدند. اصلاً از کتک زدن و شکنجه دادن سیر نمی شدند. یک روز آرش آن قدر بچه ها را زد که خودش از حال رفت و با آمپول و دارو، حالش را جا آوردند. او رو به منوچهری کرد و گفت: "این قدر که من می زنم، شما باز هم می گوئید کم می زنی؟" منوچهری خیلی خشن بود. همیشه کابل توی دستش بود و سر کابل ها هم لخت بود. به هر کس می رسید کتک می زد و کاری نداشت که متهم مال خودش باشد یا بازجوی دیگر. خود من از منوچهری و رسولی خیلی کتک خوردم. علاوه بر همه اینها هر روز برای ترساندن، ما را به اتاق شکنجه می بردند. هر روز نمی زدند، ولی هفته ای دو

بار شکنجه رسمی می شدیم. بازجوها مثل نقل و نبات می ریختند توی اتاق و با کابل می زدند، تحملش خیلی سخت بود اما با وجود این، از خیلی ها نتوانستند حرف بکشند. البته بودند کسانی که بریدند و خیلی ها را هم لو دادند، اما بعضی ها هم بودند که اصلا حرفی نزدند و خیلی هم شکنجه شدند. گاهی در اتاق های شکنجه برای اینکه ما را بترسانند، کارهای بسیار فجیع و دلخراشی می کردند. به یاد دارم که بچه ای را نزد پدرش در اتاق بازجویی آوردند و همان جا در جلوی جشمان او، بازوی بچه هفت ساله اش را با قمه بریدند تا بلکه حرف بزند، اما او حرف نزد. خیلی وحشی و عصیانگر بودند. آرش که از سه چهار سال قبل شکنجه گر شده بود، خیلی کتک می زد، چون می خواست رتبه بیاورد. هر کس که می توانست متهمی را به حرف بیاورد رتبه می گرفت. آدم بددهان، کثیف، هرزه و ناسالمی بود. او تا حد مرگ شکنجه می کرد و کتک می زد. روزی در اتاق بازجویی، حسینی ده تا ناخن پای مرا کشید. وقتی به بهداری رفتم، غلامی مسئول آنجا به من گفت: "خانم! هرچی داری بریز رو آب و خودت را راحت کن." من جواب دادم: "من هنوز هیچی نگفته ام و ناخن های پایم را کشیدند، اگر می گفتم چه می کردند؟". من گوش های تیزی داشتم، برای همین یکی از نقشه های آرش و منوچهری را شنیدم و همین باعث شد ضعف نشان ندهم و حرفی نگویم. در اتاق بازجویی بودم که آرش بیرون آمد و به منوچهری گفت: "من می خواهم این دختر را بترسانم، چون اصلا حرف نمی زند." آنان گاهی زنان را تهدید به تجاوز می کردند و اگر وضعی نمی دیدند، در واقع نقشه آنان برملا شده بود. فردای آن روز مرا برای بازجویی بردند. از همان دم در ورودی که وارد شدم، آرش با کابلی که دو سر آن را گرفته بود، وارد شد و به من گفت: "پشت کابل را بگیر." من پشت کابل را گرفتم و او مثل کسی که گوسفندی را بکشد، مرا می کشید و تهدید می کرد. لحظاتی که گذشت اول خودم و بعد سربازها زدیم زیر خنده. آرش گفت: "چقدر بی غیرتی، نمی ترسی؟" من هم جواب دادم: "برای چه بترسم؟ من که از شکنجه ها نترسیدم، حالا چرا بترسم؟" خیلی حرصش در آمد. ناگهان رسولی آمد و گفت: "آرش بیا بریم." آرش جواب داد: "نه، لقمه خوبی گیرم اومده." رسولی جواب داد: "بابا دختر عمه ات توی خیابان منتظره." آرش یک اردنگی محکمی به من زد و به شدت پرت شدم. بعد

گفت: "حالا برو، فعلا وقت ندارم." همه بازجوها همین طور بودند، اگر ضعف نشان می دادی، سوء استفاده می کردند و حرف می کشیدند. طلبه ای را به خاطر دارم که هم بند ما بود و بازجویش آرش بود. در حین بازجویی، آرش او را تهدید به انجام عمل زشتی کرد؛ طلبه هم نامردی نکرد و خم به ابرو نیاورد. آرش گفت: "می خواهی فردا ما را بدنام کنی؟" طلبه رو به آرش کرد و گفت: "شما خیال کردید ما از این کارها می ترسیم؟ ما زیر تمام شکنجه ها طاقت آوردیم، درست است که این کارها به غیرت ما برمی خورد، ولی این طور نیست که با چنین تهدیدی، چیزی را لو بدهیم." آرش آن روز آن قدر آن طلبه را زد که از حال رفت. سادیسم زدن داشتند. آرش از منوچهری دستور شکنجه می گرفت و حتی منوچهری به او یاد می داد که چه مدلی بزند، مثلا می گفت: "سر کابل ها را بیشتر لخت کن، چون درد بیشتری دارد." من در بند سه، همراه خانم ها رضایی، شادمان، کریمی، ناصر و فخری فرخنده بودم که خیلی گوشه گیر بود و می ترسید. فکر می کرد همه می خواهند از او حرف بکشند، همیشه گوشه گیر بود. 13 نفر در یک اتاق بودیم و از همه گروهی زندانی وجود داشت. مثلا دختری بود که از مشهد آورده بودند. دختر یک سرهنگ بود که گرایشات کمونیستی داشت، اما خود او بسیار دختر خوبی بود. خیلی مبارز و فعال بود. اما این طور افراد چون عملشان از ریشه اشتباه بود، بعد از انقلاب به بیراهه رفتند. قبل از انقلاب همه دست به دست هم دادیم و فقط نابودی شاه و استقرار حکومت اسلامی را می خواستیم. اما این افراد فکر می کردند که قرار است مملکت تقسیم شود. بعد از انقلاب تا مرز کفر پیش رفتند. خانم دیگری هم بود به نام فخری که خیلی ما را مسخره می کرد و به من می گفت: "تو همش می گی پیش پیش پیش!" چون من داخل سلول دائما دعا و نماز می خواندم و صلوات می فرستادم. در جواب او گفتم: "نه ما با همین صلوات ها بزرگ شده ایم. این صلوات ها ما را نجات خواهد داد." تمام این افراد تارومار شدند، چون واقعا ایدئولوژی و مکتب قوی نداشتند. ما را بسته به نوع جرم و وضعیتی که داشتیم، شکنجه می کردند. خانم خیاطی بود 25 - 26 ساله که او را از گرگان آورده و به قدری شکنجه داده بودند که کف هر دو پایش دو تکه شده بود. ظاهرا از او اسلحه هم گرفته بودند. یادم می آید خانمی به نام کریمی را خیلی شکنجه دادند.

مادر رضایی‌ها هم همین‌طور. به خاطر دارم 25 نفر از بچه‌های 7 تا 8 ساله گرگانی را به جرم داشتن اعلامیه گرفته و به کمیته مشترک آورده بودند. این بچه‌ها پشت بازجوها پنهان می‌شدند و می‌گفتند: "ما از سوسک و موش می‌ترسیم، سلول‌ها موش دارند." این بچه‌ها را خیلی کتک زدند و روحیه‌هایشان را خرد و خراب و بعد از یک هفته هم آزادشان کردند. یادم می‌آید یکی دیگر از زرنگی‌هایی که در طول ایام زندان به خرج دادم این بود که عکس‌های زندان پدرم را که شماره پرونده داشت، از داخل پرونده دزدیدم. زمانی که خبر شهادت پدرم را دادند، به ما گفتند که بعد از یک هفته برای بردن وسایل پدرتان به زندان قصر بیایید. من به این شکل عکس پدرم را از داخل پرونده کش رفتم که تا نگهبان به خودش جنید، عکس پرونده را از داخل پرونده کندم و هنوز از زندان بیرون نرفته بودم که مرا دستگیر کردند و پرسیدند: "این عکس‌ها را از کجا آوردی و چگونه دزدیدی؟" من هم به آنها جواب دادم: "ندزدیدم، نگهبانتان با دست خودش به من داد." آن نگهبان خیلی قالتاق و بدجنس بود. فریاد کشید: "این دختر دروغ می‌گوید." در پاسخ گفتم: "من دروغ نمی‌گویم. یادت هست به تو گفتم پدرم را دوست دارم و می‌خواهم عکسش همراهم باشد و تو هم دلت سوخت و عکس‌ها را به من دادی؟" بازجو هم دو سیلی محکم به صورت نگهبان کوبید و نگهبان شروع به جیغ و داد کرد. آرام به او گفتم: "همه‌اش با خوردن دو سیلی این همه فریاد می‌زنی؟ پس اگر به جای ما بودی چه می‌کردی؟" این گونه بود که من به هیچ وجه زیربار نفرتم، چون اگر می‌فهمیدند که من عکس‌ها را از داخل پرونده دزدیده‌ام، برایم سنگین تمام می‌شد. قبل از اینکه مرا دستگیر کنند و به کمیته ضد خرابکاری ببرند، پدر و برادرم هر دو در زندان قصر بودند و هیچ کس نمی‌دانست که این دو پدر و پسر هستند. تمام بدن و دست‌های برادرم را کلاً با سیگار سوزانده بودند و زخم بود، به همین دلیل پدرم لباس‌هایش را می‌شست. وقتی متوجه شدند، این دو را از هم جدا کردند. وقتی من و مادرم به ملاقات پدر رفتیم، پدرم گفتند: "برای هادی جوراب و یرپوش زیاد بپزید." علتش را پرسیدم و ایشان هم گفتند که دست‌هایش را با سیگار سوزاندند و نمی‌تواند لباس‌هایش را بشوید. در کمیته مشترک، خیلی اذیت‌مان می‌کردند. بازجوها و شکنجه‌ها و حرف‌ها از

یک طرف آزارمان می داد و اوضاع نامناسب دستشویی و حمام و فضای سلول ها از طرف دیگر. برای دستشویی رفتن خیلی اذیت می کردند. در روز سه بار اجازه می دادند که به دستشویی برویم. حال اگر کسی حالش بد بود و احتیاج بیشتری به قضای حاجت داشت، نمی گذاشتند و می گفتند توی ظرف غذایت کارت را انجام بده. خیلی بی حیا بودند. برای حمام رفتن هم سه دقیقه بیشتر وقت نداشتیم. ده الی پانزده نفری با هم می رفتیم و اگر دیر می کردیم عریان بیرونمان می آوردند. دخترخانم ها می ترسیدند و به همین خاطر خشک و خیس، شسته و نشسته بیرون می آمدند. آقایان لج بازی می کردند و بیشتر می ایستادند تا خودشان را بشویند، منتها با کابل، زیر آب کتک می خوردند. کابل هم زیر آب خیلی دردناک تر است. نگهبان حمام ما فریده بود که گاهی یک نگهبان به همراه او می آمد و خیلی آدم هرزه ای بود. فریده چاق و بددهن بود و کمی هم می لنگید. اصلاً احساس و عاطفه نداشت. تازه وقتی می دید بچه ها ناله می کنند، شروع می کرد به فحاشی. بعضی مواقع که در بند باز می شد، با همان صدای کلفتش فریاد می زد که دستور دادند بیاید بیرون و حمام بروید. بعضی وقت ها آب آن قدر داغ بود که می سوختیم و نمی توانستیم راحت خودمان را بشویم، برای همین نیمه شسته بیرون می آمدیم. برعکس بعضی اوقات آن قدر سرد بود که از سرما نمی توانستیم آبکشی کنیم و بعد از سه دقیقه هم آب را قطع می کردند. این اوضاع از یک طرف و نگهبان های بی حیا از سمت دیگر، مایه عذاب بودند. روزی از روزها در دستشویی متوجه شدم که یکی از نگهبان ها که بسیار هم آدم عوضی و هرزه ای بود، از زیر در دخترها را نگاه می کند. داد زدم: "بی حیا چه کار می کنی؟" از آن به بعد بود که دخترها حواسشان را جمع کردند و موقع دستشویی رفتن، خودشان را جمع و جور می کردند. البته فقط مسئله این نبود. نگهبان های دیگری هم بودند که موقع خواب که ما دراز می کشیدیم، سرشان را می گذاشتند پائین در و داخل سلول را نگاه می کردند. من اعتراض کردم و داد و بیداد راه انداختم و دیگر از فردای آن روز دخترها روسری سرشان می کردند و می خوابیدند. ما حتی آزادی نداشتیم داخل سلول راحت بخوابیم. کف سلول زیلویی انداخته بودند که خیلی کثیف بود، طوری که رغبت نمی کردیم روی آن دراز بکشیم، اما چاره ای هم نداشتیم. چون بالش نداشتیم،

سرم‌ان را روی زمین می‌گذاشتیم. 13 نفر در یک سلول بودیم و جا نمی‌شدیم و مجبور بودیم کتابی کنار هم بخوابیم که جا بشویم. سلول‌هایمان نور نداشت. گاهی می‌توانستیم غذایی را که می‌دهند ببینیم و یا نوشته‌هایی را که روی دیوار بود، بخوانیم. افراد در سلول‌های یک نفره، راحت‌تر روی دیوار می‌نوشتند، اما سلول‌هایی که چند نفر در آن زندانی بودند، از ترس اینکه جاسوسی در بین باشد، خیلی روی دیوارها نمی‌نوشتند. همسر و برادرم چون با هم در یک بند و در سلول‌های کنار یکدیگر بودند، به همدیگر مورش می‌زدند و با علامت‌هایی که به دیوار می‌زدند، با هم حرف می‌زدند. خاطرم هست که در زمان دستگیری، ابتدا برادرم و بعد همسر، آقای ملازاده را دستگیر کردند. آقای غفاری هم برای اینکه به آقای ملازاده بگوید که من هیچ حرفی از تو نزدم و اگر چیزی گفتند دروغ گفته‌اند و می‌خواهند بلوف بزنند، از مورش کمک گرفت. یک بار هم قنوت گرفت و به زبان عربی گفت: "یا احمد! لاتکلم." یعنی چیزی نگو، چون من چیزی نگفتم. هرچه بگویند، دروغ است و تو بزنی زیرش. ناگهان نگهبان، در سلول آقای غفاری را باز کرد و گفت: "چه می‌کنی؟" و می‌بیند که هادی در حال نماز خواندن است. غافل از اینکه برادرم با این نماز نمایشی حرف‌ها و هماهنگی‌ها را با آقای ملازاده انجام می‌داد که چیزی لو نرود. غذاهایی را که به ما می‌دادند تعریفی نداشت. هفته‌ای یک روز تخم مرغ می‌دادند که خشک بود و نمی‌شد با نان‌هایی که موجود بود بخوریم. بچه‌ها کره‌هایی را که می‌دادند، نگه می‌داشتند و با این تخم مرغ‌ها می‌خوردند. بعضی روزها هم که نان خالی داشتیم، به زور آب می‌خوردیم. بعضی وقت‌ها عدس پلو می‌دادند که بهتر است بگویم ساچمه پلو، چون داخل غذا سنگریزه بود. بعضی روزها قورمه سبزی بود که البته همه چیز در آن پیدا می‌شد، بادمجان، کدو و هر چیز که آدم فکرش را بکند. گاهی توی غذایشان تکه‌های گوشت هم می‌انداختند. دختری که از بچه‌های کمونیست بود، داخل سلول این گوشت‌ها را ریز ریز می‌کرد تا به یک اندازه به همه برسد. وقتی این کار را می‌کرد، من اصلاً به گوشت لب نمی‌زدم، چون ما کمونیست‌ها را نجس می‌دانستیم و فقط مقداری از برنج را می‌خوردیم. تمام این خاطره‌ها درس عبرت است برای کسانی که فکر می‌کنند انقلاب به راحتی به دست آمده است. باید

قدر تمام افرادی را که جانشان را در راه ملت و انقلاب دادند، بدانیم و به آنان ارج بنهیم. واقعا تحملش سخت است، کسانی که در این راه شکنجه شدند، کسانی که مدت‌ها نزدیک شش ماه با دست و پای زنجیر شده راه می‌رفتند و حتی برای دستشویی از لگن استفاده می‌کردند و دست‌ها و پاهایشان، چشم‌هایشان و همه اعضای بدنشان مملو از زخم و جراحت ناشی از شکنجه بود. به یاد دارم یک روز مانده بود به شهادت پدرم، به ملاقات ایشان رفتیم و به ما گفتند: "اینها مرا می‌کشند. نگذارید جنازه‌ام اینجا بماند. اینها حتما مرا می‌سوزانند." به ما می‌گفتند باید امضا بدهید که پدرتان خودش مرده تا ما جنازه را تحویل دهیم و من امضا ندادم. آرنج ایشان را شکسته بودند، طوری که آویزان بود و بر اثر شکنجه زیاد در آپولو و ضربات باتوم، سرشان طوری شده بود که مشتمن در آن جا می‌گرفت. پاهایشان را سوزانده بودند و یک ذره گوشت نداشت و ... تمام این افراد، پدر من و خیلی‌های دیگر، جوان‌های دیگر این شکنجه‌ها را دیدند که روزگارمان بهتر شود، دینمان از این بهتر برقرار شود اما روز به روز دریغ از دیروز. از جوان‌ها می‌خواهم که هرچه بیشتر با قرآن و نهج البلاغه انس بگیرند. یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. اگر لحظه‌ای فکر کنند که چه موجودی هستند، هیچ وقت به راه اشتباه نمی‌روند. و هم اکنون در این زمان بسیار خوشحالم که کمیته مشترک ضد خرابکاری تبدیل به موزه شده است تا همگان بدانند که آن زمان چه اتفاق‌هایی رخ می‌داده است. باید طوری باشد که مردم به خصوص جوانان بتوانند به راحتی و بدون هیچ مشکلی به موزه بیایند و ببینند که این انقلاب با زحمت به دست آمده است و به راحتی نگذارند که امریکا و انگلیس و اسرائیل بیایند و کشور عزیزمان را تحت سیطره خود گیرند. خداوند نیاورد روزی را که مسئولین و مردم آنچه را که بر این کشور رفته است، فراموش کنند. *منبع: شاهد یاران «ویژه نامه 30 سالگی انقلاب اسلامی» در خبرگزاری فارس انتهای پیام

خوشروئی از اخلاق محمدی است

خوشرویی، هم در نگاه مطرح است، هم در لبخند. هم در گفتار آشکار می شود، هم در رفتار. چه « بسا رابطه ها و دوستیهای که با «ترشرویی» و «اخم کردن» و «عبوس شدن» به هم خورده است. از سوی دیگر مبدأ بسیاری از آشناینها هم یک «تبسم» بوده است

وقتی با چهره شکفته و باز با کسی روبه رو می شوید، در واقع کلید محبت و دوستی را به دست او داده اید. برعکس، چهره اخمو و ابروهای گره خورده و صورت درهم و بسته، دریچه ارتباط و صمیمیت را می بندد. اگر این خوشرویی و خنده رویی با نیت پاک و الهی انجام گیرد، علاوه بر تأثیر محبت آفرین، «حسنة» و «عبادت» به حساب می آید

امام باقر(ع) می فرمایند: (تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ اخِيهِ حَسَنَةٌ. لبخند انسان به چهره برادر دینی اش «حسنة» است!)

تبسم، مبدأ بسیاری از آشناینها و زداینده بسیاری از غمها و کدورتهاست. شگفت از کسانی است که از این کار بی زحمت و رنج و خرج، که برکات فراوان دارد، طفره می روند و به سختی حاضرند «گلخنده» مسرت را بر لبان خود و چهره دیگران بیافرینند. برخورد با چهره باز با دیگران، آنان را آماده تر می سازد تا دل به دوستی با شما بسپارند. خنده رویی و بشاش بودن، دیگران را دل و جرأت می بخشد، تا بی هیچ هراس و نگرانی، با شما باب آشنایی را باز کنند و سفره دلشان را پیشتان بگشایند

اگر با خوشرویی، بتوانید بار سنگین غم دوستان را سبک کنید، کارتان عبادت است و اگر با یک تبسم، بتوانید خاطری را شاد سازید، به خدا نزدیک تر شده اید. به قول حافظ

دایم گل این بستان، شاداب نمی ماند / دریاب ضعیفان را، در وقت توانایی

وقتی یک چهره گشاده و لبخند صمیمی، غمی را از دل می زداید، چرا باید از این «احسان»، دریغ کرد؟ بعضیها حضوری غم آفرین دارند، برخی هم محضری غم زدا. گروه اخیر، آیت لطف الهی اند . که قدرشان ناشناخته است

انسانها تشنه محبت اند و این تشنگی، جز با ملاطفت و خوشرویی برطرف نمی شود. اگر اولین برخورد ما با کسی، به گونه ای باشد که غم او را به شادی و نگرانی اش را به اطمینان مبدل سازد، دریچه ای به دنیای صفا و سرور به رویش گشوده ایم. این نیز نزد خداوند، حسنه و عبادت است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ... به هر کس برخورد می نمودند، از بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر، سلام می کردند و اگر به جایی حتی برای خوردن خرمایی خشک دعوت می شدند، آن را کوچک نمی شمردند. زندگیشان کم هزینه بود، بزرگ طبع، خوش معاشرت و گشاده رو بودند، بی آن که بخندند، همیشه متبسم بودند، بی آن که اخمو باشند، محزون بودند، بی آن که از خود ذلتی نشان دهند، متواضع بودند، می بخشیدند ولی اسراف نمی نمودند، دل نازک و نسبت به تمام مسلمانان مهربان بودند.⁹⁰

تواضع و بردباری یکی از مصادیق اخلاق محمدی

بردباری و صبر و تواضع اهل بیت علیهم السلام

اهلیت (ع) از همه بردبارتر و صبورتر و خوش اخلاق تر بودند .

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم . یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جایی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم ! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه ! هنوز چیزی نخورده اند . من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست لذا چیزی فرمود و آب افطار نمودند !⁽²⁾

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست . حضرت فرمود الان چیزی ندارم . یهودی گفت منم شما را رها نمی کنم تا طلب

1 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی . - بحار الانوار 259/50

2 . زندگانی پیامبر اسلام .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس منهم با تو اینجا می نشینم . پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را همانجا بجا آورد . مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می کردند که دست از پیامبر بردارد . حضرت متوجه شد و فرمود: از این مرد چه می خواهید؟ گفتند: او شما را حبس کرده است ! فرمود: خداوند سبحان مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران ظلم کنم !

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت و مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:

بخدا قسم ! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که بینم اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می باشد یا خیر ! زیرا در آنجا خداوند سبحان فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش به مدینه است . او خشن و فریاد زننده نیست . ناسزا نمی گوید !

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خدا و نبوت شما می دهم و این مالم را در اختیار شما قرار می دهم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می نمایم .⁽¹⁾

خنده و ترس

صعصع بن صوحان در وصف علی علیه السلام می گوید:

علی علیه السلام در میان ما که بود، یکی از ما بود . به هر طرف که او را دعوت می کردیم، می آمد و هر چه می گفتیم، می شنید و هر جا که می گفتیم، می نشست . با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم در دست کسی که با شمشیر بالای سر او ایستاده و می خواهد گردنش را بزند⁽²⁾ .

نکوهش از آداب جاهلی ذلت بار

بسیاری از پادشاهان و قدرتمندان در طول تاریخ مردم را وادار می کردند که در برابرشان به خاک بیافتند، گُرنش کنند، خم شوند، و انواع ذلّت پذیری ها را بر خود هموار کنند.

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای رفتن به صفّین به شهر انبار رسید دید که مردم شهر تا امام علی علیه السلام را دیدند از اسب ها پیاده شده ، و در پیش روی آن حضرت شروع به دویدن کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام علّت را پرسید.

گفتند :

یک رسم محلی است که پادشاهان خود را اینگونه احترام می کردیم .

امام علی علیه السلام ناراحت شد و فرمود:

فَقَالَ: وَاللّٰهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا اِمْرَاؤُكُمْ!

وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ ، وَتَشَقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ .

وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ!

(به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید، و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنّم باشد). -حکمت 37 نهج البلاغ

جواب ناسزا

1. ستارگان درخشان، ج 1، ص 24.

2. منتهی الامال، ج 1، ص 290.

روزی یک نفر یهودی سر راه امام حسن علیه السلام را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت . تا زمانی که آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود . وقتی که او ساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد ! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبّه شده است . اگر چیزی از ما می خواهی بتو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می نمائیم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی، تو را بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تو را برآورده می نمائیم و اگر بخانه ما بیائی تو را مهمان می کنیم و ...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی ⁽¹⁾.

آزادی در مقابل شکستن سر امام

نقل شده که کنیز امام علیه السلام در حالی که می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام علیه السلام افتاد و سر امام شکست .

امام به او نگاهی کرد. کنیز گفت: «والکاظمین الغیظ ! والعافین عن الناس» ! (مؤمنین خشم خود را کنترل کرده و از مردم درمی گذرند) امام فرمود: تو را بخشیدم . او گفت: «والله یحبّ المحسنین» ! (خداوند نیکوکاران را دوست دارد) امام فرمود: تو در راه خدا آزادی ⁽²⁾.

عفو در مقابل دشنام !

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت هایی نمود . ولی امام به او جوابی نداد . وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرفهائی زد . حال

برویم تا جواب او را بدهم . در این حال امام آیات «والكاظمين الغيظ . والعافين عن الناس . والله يُحبّ المحسنين» را تلاوت می نمود . اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد . وقتی به در خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند . او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرفها را زدی ! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیامرزد ! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیامرزد !

1 . منتهی الامال، ج 1، ص 417.

2 . ستارگان درخشان، ج 6، ص 33.

او گفت: من به این حرفها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود .⁽¹⁾

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم علیه السلام سر راه حضرت را می گرفت و به اهل بیت : اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود .

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سواره به مزرعه او رفتند . او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند .

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند . او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شما را معرفی می کردم . ولی اکنون اگر از من بپرسند که بهترین شخص کیست؟ شما را معرفی می نمایم .⁽²⁾

حالات امام رضا علیه السلام

یاسر خادم امام رضا علیه السلام می گوید که:

هر وقت امام رضا علیه السلام سر سفره می نشست، همه خدمتکاران را بر سر سفره جمع می کرد. خواه کوچک و خواه بزرگ حتی آن کسی که سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسی که حجامت می نمود نیز سر سفره حضرت بود.

امام به ما فرموده بود که:

اگر مشغول غذا خوردن بودید و من شمارا صدا زدم بلند نشوید حتی اگر من بالای سر شما ایستاده باشم. لذا اگر امام کسی را صدا می زد و می گفتند دارد غذا می خورد، امام می فرمود: پس بگذارید غذایش تمام شود.⁽³⁾

1. ستارگان درخشان، ج 6، ص 28.

2. منتهی الامال، ج 2. -اعلام الوری باعلام الهدی /306

3. ستارگان درخشان، ج 10، ص 35.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود و به همه حتی کودکان سلام می کرد و هرگز برتری او بر همه بشریت باعث غرور او نشد و در همه عمر در مقابل همه مسلمین تواضع می نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(من تواضع رفعه الله و من تكبر وضعه الله).

کسی که تواضع نماید خداوند سبحان او را بالا می‌برد و کسی که تکبر کند خداوند سبحان او را پایین می‌آورد.⁽³⁾

شاعر گوید:

تکبر بخاک اندر اندازدت تواضع سر رفعت افرازدت

تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرتبه‌ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می‌کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می‌گفت و می‌لرزید حضرت فرمود: چر از من می‌ترسی من که پادشاه نیستم.⁽⁴⁾

1. سوره لقمان، آیه 18.

2. سوره لقمان، آیه 37.

3. خوبی‌ها و بدی‌ها - تحریرالمواعظ العددیه / 33

4. خوبی‌ها و بدی‌ها - مکارم الاخلاق / 16

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و می‌دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت می‌کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامی که ضعیفی را می‌دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می‌کرد.⁽¹⁾

محبت به بیماران و افراد فقیری کس و تنها و افرادی که مردم به آنها بی اعتنا هستند جزو اخلاق

محمدی است

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهگاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار و با شده ام به خاطر خداوند سبحان بر سر بالینم بیایید. شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم. بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالی رساند ولی بار سوم دیگر یاری حرکت نداشت. شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خداوند سبحان بی مزد نیست. من برخاستم او را به توالی بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد. سپس او را شسته و خوابانیدم. پس از چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت. این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت. من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالی برد. از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی کس افغانی به خانه او می رفت و پرستایش می کرد و پس از مرگ بیمار، او را به خاک سپرد!

حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می خواست به کرمان و به دیدار والدین خود برود، به همسر

این جانباز زنگ می زد و می گفت من دو روز به خانه شما می آیم. لباسی تهیه می کرد و به خانه او

می رفت. جانباز را استحمام می داد...

«جانباز قطع نخاعی "ناصر توبه ای ها" در سن 21 سالگی فرماندهی یکی از گردان های لشکر 41

ثارالله کرمان را برعهده داشت که در آن زمان حاج قاسم سلیمانی در سمت فرماندهی لشکر خدمت

می کرد. سردار شهید حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می زد و می گفت من دو روز به خانه شما می آیم. لباسی تهیه می کرد و به خانه او می رفت. جانباز را استحمام می داد، تخت او را آماده می کرد و در این دو روز به همسر جانباز می گفت کار آشپزخانه هم به عهده من است؛ دو روز خدمت گذاری این جانباز قطع نخاعی را داشت، بعد به سمت کرمان می رفت. این جانباز در دی ماه سال 1392 به دیار حق شتافت».

برخورد گرم امام سجاد علیه السلام با جذامیان

در روایت است که روزی امام سجاد علیه السلام به دسته ای جذامی ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند. حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه های تواضع آنست که به محلی در پایین مجلس راضی باشی و سلام کنی بر هر که می بینی و بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.⁽²⁾

ملاقات گرم امام کاظم علیه السلام با فردی مستضعف

امام هفتم علیه السلام به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود. هنگامی که خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم. اصحاب به انجناب عرض کردند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی. حضرت فرمود: او هم بنده ای از بندگان خداست و قرآن کریم مارا باهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.

از اینها گذشته شاید روزگار کاری کند که روزی به او محتاج شویم. اگر امروز تکبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده ایم.⁽³⁾

1. خوبی ها و بدی ها - مکارم الاخلاق/20

2. خوبی ها و بدی ها - بحار الانوار/124/72

3. خوبی ها و بدی ها.

در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که فرمود: یا علی علیه السلام به خدا سوگند! فروتن و متواضع اگر در دل چاه باشد خداوند سبحان باد و طوفان می انگیزد تا او را بالاتر از خوبان بلند کند در حکومت ستمگران. صلی الله علیه و آله⁽¹⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: تواضع مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است.⁽²⁾

علی علیه السلام: (من تألف الناس احبوه)

کسی که با مردم الفت و محبت داشته باشد مردم او را دوست دارند.⁽³⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر متواضعین را دیدید تواضع کنید اگر متکبران را دیدید تکبر کنید. و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود مگر صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیامبران بوده است و تکبر از اخلاق کفار و فرعون ها بوده است.⁽⁴⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به یاران خود چنین فرمود: چه شده است که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم پرسیدند شیرینی عبادت در چیست؟ فرمود: در فروتنی.⁽⁵⁾

خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»⁽⁶⁾

بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر و یا آرامش بر روی زمین راه می‌روند و هر گاه جاهلین آنها را مخاطب قرار می‌دهند سلام گفته و عبور می‌نمایند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستی که خداوند سبحان وحی نموده بمن که تواضع نمایم.⁽⁷⁾

گفتار خداوند سبحان با موسی علیه السلام:

مرویست که خداوند سبحان به موسی علیه السلام وحی فرمود: هر گاه برای مناجات آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می‌دانی همراهت بیاور.

1. خوبی‌ها و بدی‌ها - مکارم الاخلاق/438

2. خوبی‌ها و بدی‌ها.

3. خوبی‌ها و بدی‌ها - مستدرک الوسائل 298/11

4. خوبی‌ها و بدی‌ها - نصایح/77

5. خوبی‌ها و بدی‌ها - مجموعه ورام 201/1

6. سوره فرقان، آیه 63.

7. خوبی‌ها و بدی‌ها - منیة المرید/193

موسی علیه السلام هر فردی از بشر را که نگرست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم . پس افراد بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری. با خود گفت این را همراه می برم . بندی بگردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود . و چون به محل مناجات رسید خداوند سبحان فرمود: کجا است آنچه به تو امر کردیم . گفت: خداوند شخصی را نیافتم خداوند سبحان فرمود: بعزت و جلالم سوگند اگر شخصی را باخود آورده بودی نامت را از جزو پیامبران خارج می کردم .⁽¹⁾

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر می گفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد .⁽²⁾

شاعر می گوید:

تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست

تواضع پیامبر خدا

آمده است که در سفری که عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند . یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من. اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست . حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند سبحان دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد .

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر می گفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد .

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مردم حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامی که ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکبش کرده و برای او دعا می کرد .^{۹۱}

تواضع پیامبر خدا

روزی پیغمبر (ص) به منزل فاطمه س رفت و دید که علی (ع) و فاطمه (س) هر دو مشغول کارند و گندم آرد می کنند. پیغمبر ص فرمود کدامیک خسته ترید؟ علی (ع) عرض کرد فاطمه ای رسول خدا.

پیغمبر (ص) از فاطمه خواست که جایش را به او بدهد. سپس پیغمبر (ص) بجای فاطمه س نشست و مشغول آرد کردن شد.^{۹۲}

نجات مشرک خوش اخلاق

«چند تن از مشرکین، بقصد ترور پیامبر به مدینه آمدند ولی دستگیر شدند . چون حاضر به اسلام آوردن نشدند، پیامبر دستور داد که به غیر از یکنفر از آنان، بقیه را بکشند . شخص آزاد شده از پیامبر سؤال کرد: به چه دلیل همه رفقای من کشته شدند، ولی مرا زنده نگه داشتید؟

^{۹۱} مکارم الاخلاق/20

^{۹۲} بحار 50/43

حضرت فرمود: زیرا جبرئیل از طرف خداوند سبحان بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند. اول آنکه تو نسبت به ناموس و خانواده‌ات غیرت داری. دوم آنکه مردی با سخاوتی. سوم آنکه راستگویی. چهارم آنکه شجاعت داری. پنجم آنکه خوش اخلاقی.

آن مرد با شنیدن این سخن، به حضرت ایمان آورد و مسلمان شد.^{۹۳}

پیامبر فرمود هر که به گردن من حقی دارد بگوید...

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روزهای آخر بیماری در حالی که سرش را با پارچه‌ای بسته بود، * سه روز پیش از شهادت خود، به مسجد آمد و شروع به سخن نمود و در طی سخنان خود فرمود: هر کسی حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند، زیرا قصاص در این جهان، آسان‌تر از قصاص در !روز رستاخیز است

در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت: موقع بازگشت از نبرد "طائف" در حالی که بر □ * شتری سوار بودید، تازیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزنید. اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد، من اکنون آماده گرفتن قصاصم

درخواست پیامبر یک تعارف اخلاقی نبود؛ بلکه جداً مایل بود حتی یک چنین حقوقی را جبران نماید.

گذشته از این، چون اصابت تازیانه بر شکم سواده عمدی نبود، از این نظر او حق قصاص نداشته ❀
...است، بلکه با پرداخت دیه‌ای جبران می‌گردید. مع الوصف پیامبر، خواست، نظر وی را تامین کند

پیامبر دستور داد، بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند، سپس آماده قصاص شدند ❁

یاران رسول خدا با دلی پر غم و دیدگانی اشکبار و ناله‌هایی جانگداز، منتظرند که جریان به کجا □ ♦
خاتمه می‌پذیرد؛ آیا سواده واقعا از در قصاص وارد می‌شود؟

ناگهان دیدند سواده بی اختیار، بجای قصاص، شکم و سینه پیامبر را می‌بوسد؛ ☪-

در این لحظه پیامبر او را دعا کرده، فرمود: خدایا! از سواده بگذر، همانطور که او از پیامبر اسلام ☪
...در گذشت

هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از اصحاب خود را غمگین می‌دیدند، با شوخی او را
خوشحال می‌کردند و می‌فرمودند: خداوند، کسی را که با برادران (دینی) اش با ترشروی و چهره
عبوس روبرو شود، دشمن می‌دارد.⁹⁴

محبوب ترین رفیق

پیامبر (ص) کنار چاهی رفت تا غسل کند، یکی از اصحاب بنام حذیفه، پارچه‌ای با دست خود ❀
در برابر آنحضرت گرفت تا کسی او را نبیند، وقتی که غسل آنحضرت تمام شد، «حذیفه» نیز آماده
شد که غسل کند، این بار پیامبر (ص) پارچه را بدست گرفت و در برابر حذیفه قرار داد، تا کسی او
مادرم بفدایت (جسارت می‌شود) این کار را ❀ را نبیند، حذیفه عرض کرد: ای رسولخدا پدرم و

نکنید، پیامبر (ص) فرمود: «هیچ افرادی با هم رفیق نشدند مگر اینکه محبوبترین آنها در پیشگاه خدا آنکسی است که رفاقتش نسبت به دیگران بیشتر باشد». داستانها و پندها جلد 4

میهمان سرزده

از اهل مدینه ، پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج نفر از اصحاب او را به غذائی که آماده کرده بودند دعوت نمودند. حضرت دعوت آنها را پذیرفت اما وقتی به منزل میزبان می رفتند در بین راه یک نفر دیگر که دعوت نشده بود به آنها گروید. وقتی به منزل نزدیک شدند پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت : آنها تو را دعوت نکرده اند همین جا بنشین تا من با آنها صحبت کنم و همراهی تو را، با آنها در میان گذارم و اجازه ورودت را بگیرم . (بحارالانوار، ج 16، ص 236).

بخاطر نامهربانی یکی از مسلمانان با صفیه پیامبر با او ازدواج کرد!

در جنگ خیبر که با حضور شخص پیامبر (ص) در سال هفتم هجرت رخ داد، پس از پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر، جمعی از یهودیان به اسارت سپاه اسلام درآمدند، یکی از اسیران، صفیه دختر حی بن اخطب (دانشمند سرشناس یهود) بود. بلال حبشی، صفیه را به همراه زنی دیگر به اسارت گرفت و آن ها را به حضور پیامبر (ص) آورد، ولی هنگام آوردن آن ها اصول اخلاقی را رعایت نکرد، و آن ها را از کنار جنازه های کشته شدگان یهود حرکت داد، صفیه وقتی که پیکرهای پاره پاره یهودیان را دید بسیار ناراحت شد و صورتش را خراشید، و خاک بر سر خود ریخت، و سخت گریه کرد. هنگامی که بلال آنها را نزد پیامبر (ص) آورد، پیامبر (ص) از صفیه پرسید: «چرا صورتت را خراشیده ای و این گونه خاک آلود و افسرده هستی؟! » صفیه ماجرای عبورش از کنار جنازه ها را بیان کرد،

رسول اکرم (ص) از رفتار غیر انسانی و خلاف اخلاق اسلامی بلال حبشی ناراحت شده و بلال را
«:سرزنش کرده و فرمود

یا نزع منک الرحمۃ یا بلال حیث تمر بامراتین علی قتلی رجالهما

ای بلال! آیا مهر و محبت و عاطفه از وجود تو رخت بر بسته که آن ها را از کنار کشته شدگانشان عبور می دهی؟! چرابی رحمی کردی؟» جالب این که پیامبر اکرم (ص) برای جبران رنج ها و ناراحتی های صفیه، با او ازدواج کرد، سپس او را آزاد، و بار دیگر بایش نهاد صفیه با او ازدواج نمود. و به این ترتیب، ناراحتی های او را به طور کلی از قلبش زدود

نهایت مهربانی با اصحاب

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله از یاران و اصحابش عیادت می کرد و جویای احوال آنان بود چنان که آنان او را عیادت می کردند و جویای حال او بودند. او هنگام جدا شدن از آنان وداعشان می کرد چنان که آنان او را وداع می کردند و هنگام برخورد با آنان به آغوششان می گرفت چنان که آنان او را به آغوش می گرفتند و رویشان را بوسه می داد چنان که رویش را بوسه می دادند و به آنان می گفت: پدر و مادرم فدایتان! چنان که آنان به او می گفتند پدران و مادرانمان فدایت

یکی از شاگردان علامه طباطبایی نقل کردند که، بارها اتفاق افتاد که وقتی به محضرش رسیدم، ایشان شخصاً برایم چای آوردند و این برای من خیلی سنگین بود و هرچه اصرار کردم که ایشان این کار را انجام ندهند، نمی پذیرفتند و چون اکثر اوقات کسی در منزل نبود و اگر هم کسی در منزل بود یک نفر بود که برای انجام کارها بیرون می رفت و لذا ایشان تنها می ماند و شخصاً اقدام به پذیرایی از

میهمان می کرد، در هر حدی که میهمان بود. از هیچ کس حتی فرزندان خود برای پذیرایی و خدمت از میهمان کمک نمی گرفت. هنگامی که درب خانه را می زدند برایش بیگانه و آشنا یا یک یا صد نفر تفاوت نداشت، خودش معمولاً بلند می شد و در را باز می کرد و با روی خوش از مراجعین استقبال می کرد.

خوش زبانی

پیامبر ما که الگوی حسنه هستند خوش زبان بودند و هرگز از حضرتش حرف نامناسبی نشنیدند. حتی نسبت به دشمنانشان نیز حضرت با نرمی سخن می گفتند.

خوش زبانی از مصادیق اخلاق محمدی است.

هم قران کریم و هم رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام به ما سفارش کرده اند که بد زبان نباشیم بلکه خوش زبان باشیم. همیشه حرفهایی بزنیم که باعث زیاد شدن محبت بشود. باعث وحدت بشود. باعث دوستی بشود. عیب دیگران را نگوییم. دیگران را سرزنش نکنیم. خوبیهای دیگران را بگوییم و از بدیهای آنها حرف نزنیم. زبان خود را از طعنه زدن به دیگران پاک کنیم. دیگران را با زبانمان کوچک نکنیم. تحقیر نکنیم. ناسزا نگوییم. عیب دیگران را بر زبان نیاوریم. در این صورت خدا از ما راضی خواهد بود چون با زبان دیگران را اذیت نکردیم..

ولی کسی که با زبانش دیگران را اذیت می کند و مردم از زبان او بیم دارند او ادم بدی هست.

باید زبان خود را عادت بدهیم به اینکه مطالب خوب بگوید. و از زشت گویی پاک باشد از حرفهای بی فایده دور باشد. و بلکه حرفهایی بزند که خیر باشد. به نفع مردم باشد. و این حق زبان به گردن صاحبش است

از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): کسی که مردم به خاطر زشتگوئیش از همنشینی و معاشرت

با او بدشان بیاید مسلماً از بدترین بندگان خداست

ان من اشر عبادالله من تکره مجالسته لفحشه^{۹۵}

از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): کسی که از زبان او مردم می ترسند، اهل آتش است.

بدترین مردم کسی است که مردم او را، از ترس شر او و اذیت زشتگویی اش، اکرام کنند. بدترین

مردم نزد خداوند در روز قیامت کسانی هستند که از ترس شرشان (در دنیا) اکرام و احترام شوند

من خاف الناس لسانه فهو من اهل النار شر الناس من اكرمه الناس اتقاء شره واذی فحشه شر الناس

عندالله يوم القيمة الذين يكرمون اتقاء شرهم^{۹۶}

آورده اند که امام صادق (ع) دوستی داشت که با غلامش همیشه در خدمت حضرت بود روزی با غلامش بدنبال حضرت (ع) در بازار حرکت می کردند در راه احتیاجی به غلامش پیدا کرد برگشت

او را ندید چند بار او را صدا کرد تا اینکه او را دید پس فحش به او و مادرش داد و به او گفت: ای

فرزند زن زناکار حضرت وقتی این جمله را از او شنید فرمود: سبحان الله من تو را آدم متقی می

دانستم این چه سخن بود که به او گفתי عرضکرد مادرش کنیز و کافر است حضرت فرمود: کافر

باشد هر دینی برای ازدواج خودشان قانونی دارند و طبق آن قانون حلال زاده هستند و من دیگر با تو

رفاقت نمی نمایم و بین او و حضرت جدایی افتاد تا زمانیکه مرگ سراغ آن شخص آمد

از امام صادق (علیه السلام): گروه شیعه! زینت ما باشید و نه عیب ما، و برای مردم خوبی بگویید و

زبانهایتان را نگهدارید و آن را از سخن زائد و گفتار زشت باز دارید

معاشر الشيعة كونوا لنا زیناً ولا تكونوا علينا شيناً قولوا للناس حسناً واحفظوا السنتكم وكفوها عن

الفضول وقبيح القول^{۹۷}

وسائل الشيعة، ج 2، ص 476

95

(وسائل الشيعة، ج 2، ص 476)

96

وسائل الشيعة، ج 2، ص 226⁹⁷

امام سجاد (ع) فرمود: حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَ تَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَايْدَةَ لَهَا وَ
الْبِرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ^{۹۸}

حق زبان، دور داشتن آن از زشت گویی، عادت دادنش به خیر و خوبی، ترک گفتار بی فایده و نیکی
به مردم و خوشگویی درباره آنان است.

کسی که بخواهد بهشتی باشد باید خوش برخورد باشد. خوش زبان باشد. مهربان باشد. بخشنده باشد.

خوش زبانی یک دنیا معنی دارد. انسان با زبانش می تواند بهترین سخنها را بگوید و با زبانش
ایجاد محبت و صمیمیت کند . افرادی را هدایت نماید . علم بیاموزد . نصیحت کند . با خدا راز و نیاز
نماید و دهها کار مفید انجام دهد .

خوش زبانی به این است که زبانش برای دیگران خیر و خوب باشد. با زبانش واسطه ازدواج دونفر
بشود. با زبانش بین افرادی که اختلاف دارند وساطت کند

خوش زبانی به این است که با فرزندانش با لطافت و زیبایی و نرمی حرف بزند. با همسرش با خوبی
حرف بزند. با والدینش با محبت حرف بزند.

شخصی که منکر خدا بود پیش یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام رفت تا با او بحث کند. اون
اصحاب وقتی شنید که این فرد وجود خدا را انکار می کند عصبانی شد و سر او داد کشید و با تندی

با او برخورد کرد. این فرد منکر خدا گفت شما اینقدر تند می شوید ولی رئیس شما جعفر بن محمد هیچوقت به ما تند نمیشود و با محبت با ما حرف می زند و با دلیل قانع کننده با ما سخن می گوید ما هم باید یاد بگیریم و اگر جوانی در مسائل اعتقادی شبهه دارد با محبت و با دلیل قانع کننده با او حرف بزنیم و این هم یکی از معانی خوش زبانی است

همچنین اگر خانم بدحجابی دیدیم با زبان خوش او را نهی از منکر بکنیم

والدین باید مواظبت کنند که خود ناسزا نگویند و فرزندانشان هم ناسزا نگویند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: مردی از بنی تمیم خدمت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و گفت: ای پیامبر خدا! به من توصیه ای ارزانی فرما. حضرت در میان سفارش هایی به او فرمود:

لا تَسْبُوا النَّاسَ فَتَكْسِبُوا الْعِدَاوَةَ بَيْنَهُمْ^{۹۹}

به مردم ناسزا نگو که دشمنی آنان را به دست می آوری

در جای دیگری به افراد بدزبان هشدار داده شده که عاقبت به خیر نمی شوند!

ناسزا گفتن خلاف اخلاق محمدی است!

یکی از گناهان زبان، فحش و ناسزا است. عده ای از انسانها به عادت زشت ناسزاگویی عادت کرده اند. گاهی عادت دارند که به همسر و فرزندانشان ناسزا بگویند. گاهی عادت دارند به زیر دستان خود اهانت کنند. و گاهی پارا فراتر گذاشته و به مقدسات و ارزشهای مردم ناسزا و اهانت می کنند.

عوامل ناسزا گوئی

1- عادت

۹۹ مجدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۱

2 - عصبانیت

3 - شوخی

4 - مقابله به مثل

5 - مسائل سیاسی و حزبی

6 - مسائل اقتصادی

7 - تربیت نادرست

درمان ناسزاگوئی

1 - سکوت

اگر انسان سکوت کند و تا ضرورت نشود حرف نزند از بسیاری از گناهان زبان در امان می ماند.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : هرگاه دیدید که مؤمن خاموش و باوقار است، به او نزدیک شوید که او به حکمت دست پیدا کرده است»⁽¹⁾

2 - تربیت صحیح از دوران کودکی

والدین باید مواظبت کنند که خود ناسزا نگویند و فرزندانشان هم ناسزا نگویند.

«پیامبر صلی الله علیه و آله : فرزندان خود را احترام کنید و ادب خوب به آنها بیاموزید.»⁽²⁾

3 - رعایت ادب نسبت به دیگران

«علی علیه السلام : دیگران را نیکو صدا بزنید تا شما هم جواب خوب بشنوید.»⁽³⁾

زانگس که نام خلق بگفتار زشت کشت دوری گزین که از همه بدنام تراست

1. خوبی ها و بدی ها - ارشادالقلوب 104/1

2. خوبی ها و بدی ها - مکارم الاخلاق 223

3. خوبی ها و بدی ها .

دشنام در آئینه احادیث

«پیامبر صلی الله علیه و آله : کسی که به پدر و مادرش دشنام دهد، ملعون است ! پرسیدند که مگر کسی به پدر و مادرش دشنام می دهد؟ فرمود: شخصی به پدر دیگران فحش می دهد، آنها هم به پدر و مادر او فحش می دهند.»⁽¹⁾

«علی علیه السلام : از کلام زشت و ناروا دوری کنید که باعث می شود که پستان ورذلان بشما نزدیک شده و افراد بزرگوار از شما بگریزند.»⁽²⁾

«پیامبر صلی الله علیه و آله : فحش دادن به مؤمن مثل نزدیک شدن به مرگ است.»⁽³⁾

«امام صادق علیه السلام شنید که مسلمانی به غلامش فحش داد . به این خاطر امام با او قطع رابطه کردند.»⁽⁴⁾

«امام صادق علیه السلام : فحش دادن ظلم است و ظالم در آتش جهنم است.»⁽⁵⁾

انواع فحش

1 - ناسزا به ناموس 2 - خطاب کردن به اسم حیوان 3 - بوسیله کاریکاتور و نقاشی اهانت کردن 4 - با اشاره توهین کردن و ...

هر بد به خود نمی‌پسندی	با گس مکن ای برادر من
گر مادر خویش دوست داری	دشنام مده به مادر من

هدیه دادن از اخلاق محمدی است

هدیه آن چیزی است که برای دوستان و خویشان فرستاده می‌شود تا این گونه مهر و محبت خود را اظهار کنیم.

هدیه در همه فرهنگ‌ها و آیین‌ها وجود دارد و اشکال گوناگونی از آن را می‌توان در جوامع بشری یافت. از اهدای یک شاخه گل و یک سبد میوه تا کمک مالی مهم همه جزو هدیه محسوب می‌شود. یکی از بهترین مصادیق احسان، احسان به خویشان و اقرباء از طریق هدیه و پیشکش است. (بقره، آیات 83 و 177؛ نساء، آیه 36)

پیامبر (ص) می‌فرمود: به همدیگر هدیه دهید؛ زیرا هدیه دلخوری‌ها را بر طرف می‌سازد، و کینه‌ها و دشمنی‌های دیرین را از بین می‌برد. (طبرسی، مشکاه الأنوار، ص 219)

امام رضا (ع) از اجداد خویش از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: هدیه، خوب چیزی است؛ زیرا آن کلید حوائج است. (صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 74، ح 342)

سی حقّی که مومن به گردن مومنین دارد

در حدیث نبوی است که: مسلمان به گردن مسلمان سی حق دارد که یا باید ادا کند یا برادرش بر او ببخشد. این سی حقوق:

قالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا، لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ يَغْفِرُ زَلَّتْهُ، لغزش های او را ببخشد و يَرْحَمُ عَثْرَتَهُ، در ناراحتی ها نسبت به او مهربان باشد و يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، اسرار او را پنهان دارد و يَقِيلُ عَثْرَتَهُ، اشتباهات او را جبران کند و يَقْبِلُ مَعْذِرَتَهُ، عذر او را بپذیرد و يَرُدُّ غِيْبَتَهُ، در برابر بدگویان از او دفاع کند و يُدِيمُ نَصِيحَتَهُ، همواره خیر خواه او باشد و يَحْفَظُ خُلَّتَهُ، دوستی او را پاسداری کند و يَرْعَى ذِمَّتَهُ، پیمان او را رعایت کند و يَعُودُ مَرَضَتَهُ، در حال مرض از او عیادت کند

وَيَشْهَدُ مِيَّتَهُ، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود و يُجِيبُ دَعْوَتَهُ، دعوت او را اجابت کند و يَقْبِلُ هَدِيَّتَهُ، هدیه او را بپذیرد و يُكَافِي صِلَتَهُ، عطای او را جزا دهد و يَشْكُرُ نِعْمَتَهُ، نعمت او را شکر گوید و يُحْسِنُ نُصْرَتَهُ، در یاری او بکوشد، و يَحْفَظُ حَلِيلَتَهُ، ناموس او را حفظ کند، و يَقْضِي حَاجَتَهُ، حاجت او را بر آورد، و يَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ، برای خواسته اش شفاعت کند، و يُسَمِّتُ عَطْسَتَهُ، عطسه اش را تحیت گوید

وَيُرْشِدُ ضَالَّتَهُ، گم شده اش را راهنمایی کند و يَرُدُّ سَلَامَتَهُ، سلامش را جواب دهد و يُطِيبُ كَلَامَتَهُ، گفته او را نیکو شمرد و يُبْرِئُ إِنْعَامَتَهُ، انعام او را خوب قرار دهد و يُصَدِّقُ أَقْسَامَتَهُ، سوگندهایش را تصدیق کند و يُوَالِي وَلِيَّتَهُ و لَا يُعَادِي بِهِ، و يَنْصُرُهُ ظَالِمًا و مَظْلُومًا: فَأَمَّا نُصْرَتُهُ ظَالِمًا فَيَرُدُّهُ عَنْ ظُلْمِهِ، و أَمَّا نُصْرَتُهُ مَظْلُومًا فَيُعِينُهُ عَلَى أَخْذِ حَقِّهِ، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد، خواه ظالم باشد یا مظلوم: اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که، او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که، او را در گرفتن حقش کمک کند و لَا يُسَلِّمُهُ و لَا يَخْذُلُهُ، او را در

برابر حوادث تنها نگذارد، وَ يُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، آنچه را از نیکی‌ها برای خود دوست دارد، برای او هم دوست بدارد وَ يَكْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ وَ آنچه از بدی‌ها برای خود...» نمی‌خواهد، برای او نیز نخواهد

ثم قال عليه السلام سمعت...

حضرت علی علیه السلام فرمود شنیدم بعد از اینکه پیامبر خدا این سی حق را بیان فرمود، در پایان فرمود که هر کدام که این حقوق را ادا نکنند روز قیامت از او طلب میشود و بر علیه او حکم صادر می‌گردد.

محبت به زنهای بیوه جزو اخلاق محمدی است

پیامبر اکرم(ص) در سخنی یکی از ویژگی‌های افراد باایمان را در این می‌داند که؛ «به خانه‌های بیوه
[به منظور کمک و مساعدت مالی] رهسپارند»^{۱۰۰}

روایت شده است: روز عاشورا در پشت بدن مبارک امام حسین(ع)، اثری مشاهده شد، وقتی از
حضرت امام زین العابدین(ع) راجع به آن اثر جويا شدند فرمود: «آن اثر کیسه‌های غذایی است که
[حضرتشان به دوش می‌گرفت و برای بیوه زنان و یتیمان و بی‌نویان می‌برد»^{۱۰۱}

لقمان(ع) به پسرش گفت: «پسرم! برای یتیم، همانند پدر مهربان باش و برای زن بیوه، همانند شوهر
[دلسوز]»^{۱۰۲}

مشکلات زنان بی‌سرپرست

زنان پس از بی‌سرپرست شدن، معمولاً در برابر یکسری مشکلات قرار می‌گیرند مانند تأمین و مراقبت
از کودک(اگر فرزندی داشته باشد) یافتن سرپناهی مناسب، تأمین معیشت خانواده و دشواری‌های
ناشی از اینکه او تنها بزرگسال خانواده است و باید نقش مادر و پدر را یکجا بازی کند

بزرگ‌ترین مشکل یک زن بی‌سرپرست، مشکل اقتصادی است. اکثر زنان سرپرست خانوار و
بی‌سرپرست، از نظر اقتصادی مشکل دارند که این مشکلات بر وضعیت مسکن و تغذیه آنها تأثیر
مستقیم می‌گذارد.

کلینی، مجد بن یعقوب، کافی، محقق، غفاری، علی اکبر، آخوندی، مجد، ج 2، ص 232، تهران، دار الکتب
الإسلامیة، چاپ چهارم، 1407ق

¹⁰¹ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج 4، ص 66، قم، علامه، چاپ اول، 1379ق.
شیخ مفید، الاختصاص، محقق، غفاری، علی اکبر، محرمی زرنندی، محمود، ص 337، قم، المؤتمر العالمی لالفة¹⁰²
الشیخ المفید، چاپ اول، 1413ق

بیکاری و نداشتن شغل یکی از جنبه‌های مشکلات اقتصادی این زنان است چراکه اکثریتشان به علت نداشتن مهارت مناسب دارای درآمد کافی نیستند و همین عامل زندگی پرمشقت آنان را رنج‌آورتر می‌کند.

از دیگر جنبه‌های مشکلات اقتصادی این قشر را می‌توان، مربوط به مسکن دانست و همین عامل به عنوان دغدغه‌ای بسیار مهم در زندگی آنان تبدیل شده است، زیرا این گروه از زنان به دلیل پایین بودن درآمد نمی‌توانند مسکن مناسبی اجاره کنند و مجبورند در مناطق نامناسب که اجاره کمتری دارند سکونت داشته باشند که مشکلات فرهنگی خاص خود را در پی دارد یا سلامتی آنها در خانه‌های غیراستاندارد مورد تهدید قرار می‌گیرد.

همواره مشکل فقر در خانوارهای زن سرپرست، بیشتر از خانوارهای با سرپرست مرد بوده است. عامل فقر اقتصادی، تأثیر مستقیم و غیرمستقیم خود را بر وضعیت فرهنگی، اجتماعی و همین‌طور وضعیت اکولوژیکی خانواده بر جای می‌گذارد. بسیاری از این زنان، از فقدان یک چتر حمایتی و تأمین مالی و اجتماعی رنج می‌برند.

وضعیت بد اقتصادی موجب شده است هم زنان سرپرست خانوار و هم فرزندان آنها از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه در برابر آسیب‌های اجتماعی باشند و عمدتاً یکی از علائم بیماری‌های روانی مانند افسردگی، اضطراب، وسواس و پرخاشگری در آنها دیده می‌شود. فرزندان این خانواده‌ها به طور بالقوه در معرض مسائلی مانند کار کودکان در مشاغل سیاه و غیررسمی، بزهکاری اجتماعی، محرومیت از تحصیل و سوءتغذیه قرار دارند.

علاوه بر این، فقر زمانی، از دیگر مسائل پیش‌روی این زنان است، به طوری که تحقیقات نشان می‌دهند این زنان زمان بیشتری را صرف کار می‌کنند، چنین امری موجب ایجاد فقر زمانی و بی‌توجهی به جنبه‌های فرهنگی، آموزشی و تربیتی خود و فرزندان می‌شود.

مشکل بعدی، مشکلات اجتماعی است. زنان سرپرست خانوار و بی سرپرست همواره با یک نگرش منفی در جامعه مواجهند و بی اعتمادی جامعه نسبت به این زنان بالاست. این دیدگاه بد باعث مخدوش شدن روابط اجتماعی آنان با دیگران می شود زیرا یک زن مجرد یا بیوه و مطلقه که به تنهایی و بدون حضور مردان زندگی می کند، از نگاه دیگر زنان به چشم یک تهدید نگریسته می شود؛ تهدیدی که باید از او فاصله گرفت و روابط اجتماعی را با وی قطع کرد و تمامی روابط چنین زنانی در جامعه مخدوش می شود.

تبعات وجود تعداد زیادی زن جوان و میانسال سرپرست خانوار و فرزندان آنان و عدم پاسخ به نیازهای طبیعی بیولوژیک و عاطفی و اقتصادی آنان به هر حال گریبانگیر جامعه خواهد شد و اگر هرچه سریع تر به وضعیت زنان سرپرست خانوار که اغلب آنان توانایی و وضعیت اقتصادی مناسبی ندارند، رسیدگی نشود، خانواده و فرزندان آنان دچار آسیب های اجتماعی و مشکلات روحی و در نتیجه افزایش اختلالات و بیمارهای روانی در جامعه خواهد شد و فقر و آسیب های اجتماعی نیز در جامعه گسترش خواهد یافت

توجه اسلام به زنان بی سرپرست و یتام

در معارف دینی رسیدگی به حال محرومان به ویژه یتام و بیوه زنان از جایگاه خاصی برخوردار می باشد. با دقت در آیات و روایات مشخص می شود که رسیدگی به نیازمندان جامعه جزء دستورات الهی برای سلوک الی الله بوده و نیاز درونی اغنیاء را برطرف کرده و باعث شکوفائی محروم و غنی خواهد شد (دقت شود). توجه به زنان سرپرست خانوار در معارف اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار می باشد؛ این مهم به دو صورت در روایات اسلامی توجه داده شده است: ترغیب بسیار در رسیدگی به یتام و از طرف دیگر حمایت از زنان بیوه (زن سرپرست خانوار). بعنوان نمونه می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1) پیامبر اکرم (ص): یتیمان و بیوه زنان (دارای یتیم) را سیر کن و نسبت به یتیمان مانند پدری مهربان و برای بیوه زنان (دارای یتیم) همانند شوهری دلسوز باش تا در عوض این خدمات بازای هر

نفسی که در دنیا می کشی قصری در بهشت به تو عطا شود که هر قصری بهتر از دنیا و آنچه در آن است می باشد . (مشکوه الانوار)

2) حضرت امیرالمومنین (ع) : از علائم متقین : ... راه رفتن متواضعانه دارند و گامهایشان رو به

سوی خانه های یتیمه زنان (دارای یتیم) است ، و ... (کافی ج 2)

3) امام صادق (ع) نقل از امیرالمومنین (ع) : من پدر ایتام و مساکین و سرپرست یتیمه زنان (دارای

یتیم) و پناه هر ضعیف و مستمندی هستم . (توحید صدوق)

4) نقل از پیامبر اکرم (ص) : در شب معراج چنین دیدم [که] هر چیزی راهی دارد و

راه یابی به شادمانی در آخرت چهار چیز است :

- دست کشیدن بر سر ایتام
- مهربانی [و رسیدگی] با یتیمه زنان (دارای یتیم)
- برآورد نیاز مردم
- سرکشی زود به زود به فقراء و مساکین (مستدرک ج 2)

آرزو دارم که گر گل نیستم، خاری نباشم

باربرداری زدوشی نیستم باری نباشم

گر چه نتوانم ستانم حق مظلومی ز ظالم

باری این خواهم که همکار ستمکاری نباشم

نیستم گر نوشدارویی برای دردمندی

نیز بایی دست و پایی نیش جراری نباشم

امام حسین و مهربانی با ایتام و نیازمندان و قرض داران و..

عیادت از بیماران نیازمند از ویژگی های مهم سالار شهیدان بود. آن حضرت با ملاقات آنان علاوه بر

دلجویی و تسکین آلام روحی و جسمی بیماران و دردمندان، به مشکلات مادی و اقتصادی آنان نیز

رسیدگی می کرد؛ چرا که مریض های فقیر و مستمند بیش از آنکه در اندیشه سلامتی خود باشند به فکر بدهکاریها و نیازهای مادی خود هستند و این مشکل از نظر روحی و روانی شدیداً آنان را می آزارد. به همین جهت بر افراد توانمند و مرفه جامعه مسلمین لازم است که به این موارد توجه بیشتری داشته باشند و همچنان که در فکر رفاه و آسایش خود و خانواده هایشان هستند در اندیشه این گروه دردمند نیز باشند.

«ابن شهر آشوب» می نویسد: «روزی امام حسین - علیه السلام - به ملاقات بیماری بدهکار به نام اسامه بن زید رفت. او در بستر بیماری آه و زاری می کرد و مکرر می گفت: ای وای از دست غم و اندوه! حضرت از او پرسید: چه اندوهی داری؟ اسامه گفت: بدهکارم و غم و غصه شصت هزار درهم قرض، تمام وجودم را فرا گرفته است. امام حسین - علیه السلام - فرمود: ناراحت نباش! من بدهیهای تو را پرداخت می کنم. اسامه گفت: می ترسم قبل از پرداخت بدهیهایم بمیرم. حضرت فرمود: من تمام بدهی هایت را قبل از مرگ تو می پردازم.

حضرت اباعبدالله - علیه السلام - همچنان که وعده داده بود قبل از مرگ اسامه تمام قرضهای وی را پرداخت^{۱۰۳}»

امام حسین - علیه السلام - بسان همه پیشوایان معصوم در خدمت رسانی به محرومان و یتیمان، برنامه ویژه ای داشت و آن حضرت منتظر نمی ماند که یتیمی به او مراجعه کرده، نیازهایش را بازگو کند. سرور آزادگان جهان برای رسیدن به درجات خدمتگزاران حقیقی، خود پیشقدم می شد و به طور ناشناس و در دل شبهای تاریک به رفع مشکلات یتیمان، بیوه زنان و محرومان جامعه می پرداخت. او همچون پدر ارجمندش حضرت امیرمؤمنان علی - علیه السلام - آن چنان در این امر مهم اهتمام داشت و کار خود را به صورت غیر محسوس انجام می داد که تا قبل از شهادتش مردم عادی از یتیم نوازی و خدمات محرومیت زدایی آن جناب آگاهی نداشتند.

«شعیب بن عبدالرحمن خزاعی» در این زمینه می گوید: «بعد از حماسه عاشورا، مردان قبیله بنی اسد

- هنگامی که خواستند جسد مطهر حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - را دفن کنند - بر دوش آن حضرت، اثر زخمی یافتند که کاملاً از جراحتهای جنگی متفاوت بود؛ زخم کهنه ای بود که هیچ شباهتی به زخمهای روز عاشورا نداشت. از امام سجاد - علیه السلام - در این مورد سؤال کردند. آن حضرت در پاسخ فرمود:

«هذا مما ينقل الجراب على ظهره الى منازل الارامل والیتامی؛^{۱۰۴} این زخم بر اثر حمل کیسه های غذا و به دوش کشیدن هیزم به خانه های یتیم و زنان و یتیمان است.»

شهریاری که به شب برقع پوش
می کشد بار گدایان بر دوش
ناشناسی که به تاریکی شب
می برد نان یتیمان عرب

امام حسین - علیه السلام - خودداری از رسیدگی به محرومان و نیازمندان را از بدترین صفات حاکمان می دانست و همواره می فرمود:

«شر خصال الملوک: الجبن من الاعداء والقسوة على الضعفاء والبخل عند الاعطاء؛^{۱۰۵} بدترین صفات حاکمان، ترس از دشمنان، قساوت بر ضعیفان و خودداری از بخشش در موقع عطا می باشد.»

آن حضرت علاوه بر حمایتهای عملی خویش از محرومان جامعه بر ضرورت خدمت رسانی به نیازمندان تاکید کرده، در گفتارها و اشعارش این اعتقاد خود را ابراز می نمود.

نمونه ای از اشعار آن بزرگوار را می خوانیم:

«إذا جادت الدنيا عليك فجدبها

¹⁰⁴ بحار الانوار، ج 44، ص 190.

¹⁰⁵ العوالم، الامام الحسین - علیه السلام -، ص 62.

علی الناس طرا قبل ان تتفلت»

«آنگاه که دنیا به تو روی خوش نشان داد [و برایت امکاناتی فراهم شد] تو هم از آن به نفع نیازمندان و مستمندان بهره گیر، قبل از آنکه از دست بیرون رود».

فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت

ولا البخل یقیها اذا ما تولت»

«نه بخشش تو آن را - هر گاه به تو روی آورد - از بین خواهد برد و نه بخل تو، آن را - هر گاه به تو پشت کند - باقی خواهد گذاشت»¹⁰⁶.

5) پیامبر اکرم (ص): کسی که یتیمی را سرپرستی کند و مخارج او را پردازد من و او در بهشت مانند این دو انگشت همسایه ایم ... (سفینه البحار ج 2)

البته رسیدگی به دیگر زنان سرپرست خانوار هم با عنوان کلی نیازمندان و یا اکرام زنان مطلقه در معارف اسلامی جایگاه خاصی دارد .

ارائه خدمات حمایتی به زنان سرپرست خانوار در اسناد راهبردی کمیته امداد امام (ره) به صورت کلی و جزئی مشاهده می گردد؛ از جمله سیاستهای اجرائی برنامه پنجم توسعه امداد بند ج و ز ماده ی 1 فصل اول .

7-1) افراد و گروه های نیازمند (ایتام، بیماران، سالمندان و...) از دیدگاه قرآن کریم و روایات ائمه اطهار

خاطر ناشاد را دلشاد کردن همت است

باغ آفت دیده را آباد کردن همت است
صید مرغان حرم کردن ندارد افتخار
طایری را از قفس آزاد کردن همت است
نان بریدن شیوه مردان والا نیست، نیست
نان برای نوع خود ایجاد کردن همت است
در زمان ناتوانی یاد یاران فخر نیست
روز قدرت از ضعیفی یاد کردن همت است

خانواده های با سرپرست زن (فوت سرپرست مرد) خانواده های بدون سرپرست (فوت مرد و زن و یا ازدواج زن)

(ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن) به مال یتیم نزدیک مشوید جز به بهترین وجه. (انعام: 152) (و آتوا الیتامی اموالهم ولا تبدلوا الخیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا) اموال یتیمان را پس از بلوغ به آنها پردازید و مال خوب و مرغوب آنها را به مال زبون و نامرغوب خویش بدل نکنید و مال آنها را به ضمیمه مال خود مخورید که این گناهی بس بزرگ است. (نساء: 2) (و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم...) یتیمان را بیازمائید که چون به حد بلوغ رسیدند و قابل ازدواج بودند و سفیه نبودند اموالشان را به آنها باز دهید و به ناحق مال آنها را مخورید و نیز از ترس اینکه مبادا بزرگ شوند در خوردن مال آنها شتاب مدارید. و ولی یتیم اگر خود متمول بود به کلی از مصرف مال یتیم خودداری کند و اگر درویش بود می تواند (در ازاء نگهداری و نگهداری) به اندازه متعارف از مال یتیم بخورد. و هنگامی که مالشان را مسترد می دارید بر آن گواه بگیرید. (نساء: 6) چنانکه فرمود: (انّ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا). (نساء: 10) از امام سجّاد (ع) روایت است که خداوند بدین جهت پیغمبرش را یتیم کرد که حقّی از مخلوقی به گردن او نباشد. (بحار: 141/16) از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده که چون یتیم بگرید عرش به لرزه درآید و پروردگار تبارک و تعالی بفرماید: چه کسی بنده مرا که در کودکی پدر و مادرش را از او گرفته ام

گریانید؟ به عزت و جلالم هر که وی را آرام سازد بهشت برایش واجب کنم. از حضرت رسول (ص) رسیده که هر آنکس هزینه یتیمی را به عهده گیرد تا گاهی که به بی نیازی رسد خداوند بهشت را برایش واجب گرداند چنانکه برای خورنده مال یتیم دوزخ واجب کرده است. از حضرت رسول (ص) روایت شده که محبوب ترین خانه ها نزد خداوند آن خانه است که یتیمی در آن نوازش شود.

خانواده های با سرپرست مرد (بیمار و معلول)

دعوت را اجابت کنید و بیمار را عیادت نمائید (بحار : 163/74). امیرالمؤمنین (ع) : همانا از جمله بلاها (و آزمایشهای خداوند) درویشی و تهیدستی است ، و سخت تر از درویشی بیماری تن است ، و سخت تر از بیماری بدن بیماری دل است . (نهج : حکمت 388)

روایت شده که بیداری یک شب به علت بیماری یا درد ، افضل و بیش پاداش تر است از عبادت یک سال . (کافی: 114/3)

معلول:

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: معلول را سه امتیاز است: وی همواره در یاد خدا است، دعایش در آن حالت مستجاب است، و گناهانش به کلی محو می شود.

خانواده های با سرپرست زن (مطلقه ، متارکه ، مفقودی ، متواری و ...)

:

خانواده های با سرپرست زن (سرپرست مرد سرباز)

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «هر آنکس هزینه خانواده مسلمانی را یک شبانه روز تأمین کند خداوند از گناهانش درگذرد». ابو بصیر گوید از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود:

اگر یک بار حج کنیم نزد خدا به از آن بود که بنده ای را آزاد سازم و بنده دیگر و بنده دیگر - تا ده بنده شمرد - سپس فرمود: و همین قدر و همین قدر - تا شمرد هفتاد برابر - (یعنی هفتصد بنده). ولی اگر هزینه خانواده مسلمانی را تقبل نمایم و خوراک و پوشاکشان را تأمین نمایم و آبروشان را در انظار مردم نگه دارم نزد من بهتر است از حجی و حجی و حجی - تا ده حج برشمرد - و معادل آن (یعنی ده حج دیگر) و معادل آن - تا ده برابر شمرد. (که هفتصد حج باشد). (بحار: 74 / 389)

پیغمبر (ص) فرمود: هر که نیازی را از مسلمانی برطرف سازد خداوند حوائج فراوانی از او برآورده سازد که کمترین آنها بهشت باشد. امام صادق (ع) فرمود: برآوردن حاجت مسلمان بهتر است از هزار حج مقبول و آزاد ساختن هزار بنده در راه خدا و مجهز نمودن هزار اسب برای جهاد. و فرمود: هرگاه یکی کاری به من رجوع می کند من در انجام آن عجلت می‌ورزم مبادا پیش از آنکه به انجام آن توفیق یابم وی از من بی نیاز گردد.

از پیغمبر (ص) شنیدم می فرمود: نیازها امانتهای خداوند است در دل بندگانش، هر آن نیازمندی که نیاز خویش را به دل پنهان دارد و به کس نگوید خداوند آن را عبادتی در نامه عملش ثبت نماید و چون اظهار کند هر که بشنود مسئول انجام آن خواهد بود. (بحار: 285/74 - 302 و 36/41)

امیرالمؤمنین (ع) در نامه خود به استاندار مصر، مالک اشتر: ای مالک ترا به خدای ترا به خدای یادآور می شوم در مورد طبقه پائین، آنها که بی چاره اند، از مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کار افتادگان ... (نهج نامه 53) (و يطعمون الطعام علی حبّه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً). (انسان: 8) در روایت معتبر از ابوبصیر روایت است که گفت: به امام صادق (ع) معنی آیه (انما الصدقات للفقراء و المساکین) پرسیدم فرمود: فقیر کسی است که درخواست مال از کسی نکند (در حد در یوزگی نیست) و

مسکین سخت حال تر از او است، وبائس سخت حال تر از مسکین است. (مجمع البحرين)

شهید عیسی خدری

خیلی کم اتفاق می افتاد که حقوق ماهیانه ی عیسی به منزل برسد. او وقتی از سپاه حقوق می گرفت، به سراغ مستمندانی که می شناخت، می رفت و ضمن احوالپرسی و دلجویی از آنها، همه ی مقررّی ماهیانه اش را میان آنها تقسیم می کرد و آن گاه با دست خالی، اما شادمان و راضی از وظیفه ای که انجام داده بود، به خانه می آمد. علاقه ی عیسی به انفاق و نیکوکاری آن قدر زیاد بود که از وسایل مورد نیاز خود نیز در این راه چشم می پوشید. او برای رفت و آمد به محل کار خود، موتوری داشت که کارهای خانه را هم با همان موتور انجام می داد.

«یک روز دیدم پیاده به منزل آمد. پرسیدم: «عیسی! موتور کجاست؟»

«خندید و گفت: «آن را به فردی که برای رفت و آمد خانواده اش وسیله ای نداشت، دادم!»^{۱۰۷}

کمک به نیازمندان در سیره شهید سید احمد هاشمی

رفته بودیم مسجد بی سر تکیه. فرد مستحقّی هم به مسجد آمده بود و درخواست کمک داشت. احمد در گوشه حیاط مرا به کناری کشید. گفت: دست کن داخل جیبیم و هر چه پول هست، بدون اینکه بشماری به آن فقیر بده. وقتی هم که می خواستم مدارکش را از لای پول ها بردارم، اعتراض می کرد: مگر نگفتم نگاه نکن.

وقتی از مسجد خارج شدیم، گفت: جنگیدن با دشمن جهاد اصغر است و آسان؛ اما جهاد با نفس است که جهاد اکبر است و واقعا سخت است.

راوی: حمید رجب نسب^{۱۰۸}

¹⁰⁷ /http://thaqalain.ir

¹⁰⁸ /http://www.boreshha.ir

پرداخت وام به نیازمندان

فرزند علامه طباطبائی نقل می‌کند: «پدرم از درآمد زمین زراعی که داشت به روستائانی که نیازمند بودند وام می‌داد و رسید می‌گرفت و چنانچه کسی بعد از دو فصل برداشت محصول قادر به پرداخت بدهی خود نبود، آن را بخشیده و قبض را به خودش پس می‌داد و از طلب خود صرف نظر می‌کرد. یکبار چند قبض دست پدرم بود که از این واسطه‌ها طلبکار بود، آن روز من دیدم قبض‌ها را از جیب خود درآورد، مدتی به آنها نگریست و ناگهان همه را پاره کرد و دور ریخت، در حالی که بیش از حد تصور به پول برای گذراندن معاش عادی احتیاج داشت، من با تعجب پرسیدم: پدر چرا اینکار را کردید؟ نگاهی عمیق به من کرد و گفت: «پسرم اگر داشتند، می‌آوردند و می‌دادند، خدا را خوش نمی‌آید که، من بدانم آنها دستشان خالی است و مع هذا آنها را تحت فشار قرار دهم و ابراز طلبکاری». ^{۱۰۹}»کنم.

مهربانی با افراد مسن و کودکان

قرآن کریم: «اوست خدائی که شما را از خاک بیافرید و سپس از قطره آبی و آنگاه از خون بسته ای که آویز رحم بود و پس از آن شما را به صورت کودکی از رحم مادر بیرون آورد و به سن رشد و کمال رسید و سپس پیر گردید...». (غافر: 66)
امیرالمؤمنین (ع): «تدبیر پیر، به نزد من به از چابکی جوان است». (نهج: حکمت 86)

پیغمبر اکرم (ص): «از ما نیست کسی که بر کود کمان رحم نیاورد و پیرمان را گرامی ندارد». (بحار: 137/75)
از رسول اکرم (ص) نقل است که فرمود: «خداوند هر صبح و شام به چهره پیر مؤمن می‌نگرد و می‌فرماید: ای بنده من! سنین عمرت بالا رفت و استخوانت به سستی گرائید و پوست بدنت نازک گشت و اجلت نزدیک شد؛ به زودی بر من وارد شوی، از من

شرم دار که من از موی سفید تو شرم دارم که تو را به آتش، عذاب کنم»
(بحار: 390/73). رسول اکرم (ص) فرمود: «کسی که به حرمت پیران (بنزد خدا) آگاه بود و آنها را بخاطر سنشان گرامی دارد خداوند او را از وحشت روز قیامت ایمن دارد». و فرمود: «احترام پیر مسلمان بخشی از احترام خداوند است».^{۱۱۰}

خندانن یتیمان

قبر می گوید: روزی امام علی علیه السلام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه برگشت و برنج و خرما و روغن فراهم کرده در حالی که آن را خود به دوش کشید، مرا اجازه حمل نداد، وقتی بخانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خوراند تا سیر شدند.
سپس بر روی زانوهای او دست راه می رفت و بچه ها را با تقلید از صدای بَع بَع گوسفند می خنداند،

بچه ها نیز چنان می کردند و فراوان خندیدند.

سپس از منزل خارج شدیم

گفتم: مولای من، امروز دو چیز برای من مشکل بود.

اول: آنکه غذای آنها را خود بر دوش مبارک حمل کردید.

دوم: آنکه با صدای تقلید از گوسفند بچه ها را می خندانید.

امام علی علیه السلام فرمود:

اولی برای رسیدن به پاداش،

و دوّمی برای آن بود که وقتی وارد خانه یتیمان شدم آنها گریه می کردند، خواستم وقتی خارج می شوم ، آنها هم سیر باشند و هم بخندند. شجره طوبی ص 407 - و - دُرَرُ الْمَطَالِبِ

شهید حیدر حیدری اویزری (1338-1360)

پیام شهید: هر چه برای من می خواهید خرج کنید آن را به فقیران یا به جبهه یا جنگ زدگان یا به راه های خیر یا محله یا مسجد یا حمام یا کسی که احتیاج دارد، بدهید.

شاهد قرآنی: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (بقره/215)

از تو می پرسند: «چه چیزی انفاق کنند [و به چه کسی بدهند؟]» بگو: «هر مالی انفاق کنید، به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد، و هر گونه نیکی کنید البته خدا به آن داناست.»

شهید حمید حسنی (1334-1364)

پیام شهید: دارایی های من را (هرچقدر هم کم است) به خانواده هایی کم بضاعت و یتیمان بدهید.

شاهد حدیثی: قال امام صادق عليه السلام: ثَلَاثٌ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ: الْإِنْفَاقُ مِنْ إِقْتَارٍ وَ الْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَ الْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ. (نهج الفصاحه، ح 1281)

امام صادق عليه السلام فرمودند: هر کس یکی از این کارها را به درگاه خدا ببرد، خداوند بهشت را برای او واجب می گرداند: انفاق در تنگدستی، گشاده رویی با همگان و رفتار منصفانه.

شهید بهروز صمدپور نیاول (1340-1363)

پیام شهید: از پدر و مادر می خواهم که مبالغ پولی که اندوخته ام جهت مصارف امور خیریه برسانند.

شاهد حدیثی: قالت سیده النساء العالمین فاطمه الزهرا (سلام الله علیها): حُبَّ إِلَى مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تَلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ وَ النَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولٍ وَ الْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (وقایع الایام خیابانی، جلد صیام، ص 295)

حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: از دنیای شما سه چیز محبوب من است: 1- تلاوت قرآن 2- نگاه به چهره رسول خدا 3- انفاق در راه خدا.

شهید محمد محمودی هیل آبادی (1345-1362)

پیام شهید: چشم تمامی مستضعفین و محرومین دنیا به ما دوخته شده است و کمک می خواهند.

شاهد قرآنی: فَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (روم / 38)

پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را بده. این [انفاق] برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند بهتر است، و اینان همان رستگارانند.¹¹¹

سخاوت و مهمان نوازی جزو اخلاق محمدی است

سخاوت کن که هر کس کو سخی بود روا نبود که گویم دوزخی بود

علی علیه السلام فرمود: قوت بدن غذا خوردن است و قوت ارواح غذا دادن به مردم است .

چو خوردی غذا قوت تن شد چو دادی قوت روح اندر بدن شد

چو خوردی اندرین عالم فنا شد چو دادی اندر آن عالم بقا شد

سخاوت حاتم طایی:

آمده است: به حاتم طایی گفتند از بسیاری کرم اسراف کردی: (ولا خیر فی السرف). خیری در اسراف نیست .

حاتم فوراً کلمات را مقلوب فرمود که: (لا سرف فی الخیر). در خیر اسراف نیست .

1. سوره حشر، آیه 9.

اگر کسی بر ضای خدای عزوجل هزار بدره ببخشد هنوز کم باشد

و گر برای هوی، نیم دانگ خرج کند یقین بدان که به اسراف متهم باشد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من ادب کرده خداوند سبحان بوده و علی علیه السلام ادب کرده من است. خداوند سبحان مرا امر نمود به سخاوت و نیکی و نهی کرد مرا از بخل و ستم و مبعوض ترین چیز نزد خداوند سبحان بخل و بداخلاقی است.⁽¹⁾ از جابر انصاری است که هر کس از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضایی می کرد جواب نه از حضرت نمی شنید.

علی علیه السلام درباره سخاوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: رسول خدا کریم ترین مردم در دادن مال بود.

انقدر پیامبر اموال به مردم بخشید که نهایت ندارد... در حالی که خود گاه تا سه روز گرسنه بود.

همچنین امیر مومنان در بخشیدن مال به دیگران بی نظیر بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سادات مردمان در دنیا، سخاوتمندان هستند و سادات مردمان در آخرت اهل تقوا.

در مثل آمده است که مرغ وحشی را با دام صید میتوان کرد و آدمی را با احسان و انعام.

کرم پیشه کن کادمی زاده صید با حسان توان کرد وحشی بقید

چو دشمن کرم بیند و لطف و جود نیاید ازو هیچ بد در وجود

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم چهار صنفند سخی، کریم، بخیل و لئیم . اما سخی آن است که بخورد و اعطا کند و کریم آنست که نخورد و ببخشد و بخیل آنست که بخورد و نبخشد و لئیم آنست که نخورد و نبخشد.⁽³⁾

تا ز بهر تنت سپر گردد

مال از بهر آن بکار آید

مال و تن عرصه خطر گردد

هر که تن را خدای مال کند

هر زمانی عزیز تر گردد

هر کریمی که خوار دارد زر

زنی که مهمان قبول نمی کرد!

آورده اند که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مردی از اصحاب هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به او عتاب فرمود . او عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و غذایی مهیا گردان که امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون غذایی که لایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید مرد گفت نمی توانیم زیرا خود حضرت فرمود امشب می آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذایی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورده و غذا خوردند و رفتند .

1 . خوبی ها و بدی ها .

2 . خوبی ها و بدی ها .

3 . خوبی ها و بدی ها - بحار الانوار 356/68

زن گفت: ای مرد به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت مرا کردی؟ گفت: نه از کجا می گویی؟ گفت از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از غذای ما هیچ نخورد مرد گفت غذا خورد. زن گفت عجب دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و عقربها بدامنش آویخته بیرون برد! مرد گفت: من اینها را ندیدم پس برخواسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود زنت راست می گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود که با من می آمد و آن ماران که با خود بردم، گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم.⁽¹⁾

1. خوبی ها و بدی ها.

رسول خدا صلی الله علیه و آله اکثرا موقع خوردن غذا، در منزل خود را باز می گذاشتند تا اگر گرسنه ای آمد با او هم غذا شوند.

پیامبر بخشنده ترین افراد بود و نشد شخصی از حضرت درخواست کمک کند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب منفی دهد. بلکه اگر داشتند، کمک می کردند و اگر نداشتند، می فرمود: اگر خداوند سبحان بدهد بتو می بخشم.

عبدالله بن عمر: من کسی را از پیامبر بخشنده تر و با شجاعت تر و پاکیزه تر ندیده ام.⁽¹⁾

* * *

کمک در نیمه های شب علی علیه السلام

شبه‌ها مواد غذایی را در کیسه‌ای گذاشته و بردوش می‌گذاشتند و در منزل فقراء می‌بردند. در حالی که آنها نمی‌دانستند که این مرد خیر کیست؟

حتی در جنگ شخصی از دشمنان به امام گفت که شمشیرت را بمن می‌بخشی؟ امام هم فوراً شمشیر خود را به او دادند.

آمده است که: مهمانی به خانه علی علیه‌السلام آمد و چون فقط باندازه یک نفر غذا داشتند، امام سفره انداختند و به بهانه‌ای چراغ را خاموش کردند و لب و دهان خود را تکان می‌دادند تا مهمان خیال کند که امام هم مشغول خوردن است!⁽²⁾

1. زندگانی پیامبر اسلام. - سنن النبی 398/1

2. علی علیه‌السلام از کعبه تا محراب. - شواهد التنزیل لقواعد التفضیل 332/2

بخشش حضرت فاطمه علیهاالسلام

حضرت فاطمه علیهاالسلام از درآمد فدک، هشتاد هزار سکه طلا درآمد داشتند که همه را به فقراء می‌دادند و چیزی برای خود نمی‌گذاشتند.

عربی نزد امام حسن علیه‌السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هرچه پول در خانه بود، آورند. مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند! او گفت: مولایم! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می‌کنیم.⁽¹⁾

بخشش امام حسین علیه السلام

روزی کنیز امام حسین علیه السلام یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد . امام در مقابل او را آزاد فرمود .

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند . امام نماز را تمام کردند و به قبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟

گفت: پنج هزار درهم . امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند .⁽²⁾

بخشش امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مدت عمرشان هزار برده آزاد کردند .

وقتی امام روزه می گرفتند، دستور می دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آنرا بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می نمودند .

امام، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و . . .

بخشش ها و هدایای امام باقر علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود . و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد . و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام بیاید و جواب

1 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی .

2 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی .

تحقیر آمیز بشنود بلکه بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند.⁽¹⁾

معلی بن خنیس می گوید:

دیدم که امام صادق علیه السلام با کیسه ای بردوش به جائی می رود. اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم. با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا می گذاشت. من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هرچه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می نمودیم.⁽²⁾

ابوجعفر خثعمی گوید:

امام صادق علیه السلام کیسه ای پول بمن داد و فرمود:

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است.

منهم آن را به شخصی که امام معرفی کرده بود دادم. او گفت: خداوند سبحان جزای خیر به این کسی که همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم بمن کمک نمی کند!⁽³⁾

بخشش امام کاظم علیه السلام

کیسه های هدیه امام کاظم علیه السلام از بس زیاد بود، مثل زدن بود. امام شبها زنبیل را از غذا و پول پر می کردند و بطور ناشناس برای فقیران می بردند.

آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند.

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم علیه السلام در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند.

هر که می آمد هدیه ای هم می آورد . پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم . ولی جدم در مصیبت جد شما چند بیت سروده است که آن ها را تقدیم می کنم . سپس ابیاتی را خواند . امام فرمود: هدیه تو را قبول کردم . بنشین ! خداوند سبحان بتو

1 . منتهی الامال، ج 2. -بحار الانوار 290/46

2 . منتهی الامال، ج 2، ص 244.

3 . منتهی الامال، ج 2، ص 244.

برکت بدهد . سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آن ها را به امام واگذار کرد .

امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند .⁽¹⁾

بخشش امام رضا علیه السلام

هرگاه برای امام رضا علیه السلام سفره می انداختند، امام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند: «فلاقتحم العقبة» یعنی کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند .⁽²⁾

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده ام . شما بمن قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آنرا صدقه بدهم؟

امام داخل اطاق خصوصی‌شان رفتند و سپس در حالی که در دستشان کیسه بود و آنرا از لای در اطاق بیرون آورده بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم. امام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی.

وقتی خراسانی رفت، امام آمدند و نشستند. یک نفر سؤال کرد که چرا پول را از لای در به او دادی دو صورت خود را از او پوشانیدی؟ فرمود: بخاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او بینم (3).

امام رضا علیه‌السلام در روز عرفه، تمام دارائی خود را بخشیدند. وزیر مأمون گفت: این گونه بخشش غرامت است! امام فرمود: خیر بلکه غنیمت است. و هرگز چیزی را که بوسیله آن بدنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی، ضرر نشمار! (4)

سخاوت امام هادی علیه‌السلام

روزی شخصی نزد امام هادی علیه‌السلام رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد.

1. منتهی الامال، ج 2، ص 340.

2. منتهی الامال، ج 2، ص 463.

3. منتهی الامال، ج 2، ص 466.

4. ستارگان درخشان، ج 10، ص 19.

امام به او فرمود: من کاری را می‌خواهم که تو انجام دهی و تو را قسم می‌دهم که امتناع نکنی!

گفت: امتناع نخواهم کرد.

امام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است. سپس به او گفتند وقتی عده‌ای از مردم نزد من هستند، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه!

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه‌ای پول برای امام فرستاد و امام هم آن را به او داد.⁽¹⁾

محمد بن علی بن ابراهیم گوید: من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد حضرت رفتیم. پدرم می‌گفت: ای کاش امام پانصد درهم بمن بدهد تا با دویست درهم لباس بخرم و دویست درهم به طلبکارها بدهم و صد درهم برای سایر مخارج داشته باشم. من هم در دل خود گفتم ای کاش امام بمن سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم.

ما خدمت امام علیه السلام مشرف شدیم و سپس با امام علیه السلام خداحافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام، خدمتکار حضرت دو کیسه پول آورد و یکی را به پدرم داد و گفت: پانصد درهم در آنست که دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای طلبکارها و صد درهم برای خودت! و کیسه‌ای هم بمن داد و گفت: صد درهم برای خرید الاغ و صد درهم برای سایر مخارج!⁽²⁾

کرامت امام عسگری علیه السلام

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسگری علیه السلام بصورت سواره جائی می رفتیم . من در دل با خود می گفتم: موقع پرداخت قرضه‌هایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می کند . سپس همانطور که سواره بود خم شد و با

1. ستارگان درخشان، ج 12، ص 35.

2. ستارگان درخشان، ج 13، ص 18.

تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و دیدم تکه‌ای طلا است . آنرا برداشتم و سوار شدم . و با خود گفتم: قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم!

ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم .⁽¹⁾

کرامتهایی از آقا امام زمان «عج»

دوباره بخشش‌های امام عصر «عج» داستانهای عجیبی در تاریخ ذکر شده که چگونه امام به مقروضین و نیازمندان کمک می کنند که در کتب تاریخ و معجزات و کرامات امام عصر «عج» از آنها یاد شده است .

سخاوت عجیب ایه الله بروجردی

مرحوم آیت الله بروجردی خیلی سخاوتمند بود. در حالات ایشان نقل شده که در بروجرد خیلی ملک پدری داشت. آقا یکی از ملک ها را می فروشد و چک پول ملک را زیر تشکشان می گذارد. یک بنده خدای فقیری هم بود که ماهانه می آمد از آقا مبلغ جزیی می گرفت. این فقیری که هر ماه می آمد از آقا مبلغی می گرفت خدمت آقا می آید آقا زیر تشک دست می کند پولی برمی دارد فکر می کند که ده تومانی است به این فقیر می دهد. فقیر هم می رود بعد می بیند چند هزار تومان پول است. می گوید آقا اشتباه کرده است آقا از این پول ها به من نمی داد. برمی گردد به آقا می گوید که آقا شتباه شده است. آقا نگاه می کند می گوید اشتباه شده اما انگار این پول قسمت شما بوده است برو خرج کن

آیت الله خزعلی به نقل از شیخ محمد تقی بهلول گنابادی از بازماندگان واقعه مسجد گوهر شاد مشهد (متوفی 1384 شمسی) در عصر ما می فرمودند :

روزی راه بین مکه و مدینه را پیاده می پیمودم ، در روستای بین راه (رابوق) که هندوانه های خوبی دارد ، هندوانه ای گرفته و خوردم و پوستش را هم آنقدر تراشیدم که سبزی اش بیرون آمد و چیزی برای خوردن نماند . پس پوست هندوانه را کنار گذاشتم . زنی از چادری بیرون آمد و پوست را برداشت و برد . فکر کردم که آن را برای بز و یا گوسفندی می برد . پس آن را تکه تکه کرده و چند تایی را به بچه هایش داد تا بخورند و چند تکه هم خودش خورد . با خود گفتم : عجب! فقر تا این درجه ! پس صدو پنجاه ریال صعودی داشتم ، همه را به زن دادم و با جیب خالی با امید به اینکه خدا روزی رسان است راه افتادم . اتوبوسی که حامل زوآر ایرانی بود ، از راه رسید و نگه داشت تا مرا سوار کند . من که پولی نداشتم ، سوار نشدم و هرچه اصرار کردند ، گفتم که پیاده می روم . و سوار

نشدم . گفتند : پس باید برای آقای بهلول کمک کرد هر کس کمتر یا بیشتر کمک کرد و هزار و پانصد ریال سعودی به من دادند . آنجا بود که مصداق « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » به عینه دیدم
۱۱۲ .

مرحوم محقق اردبیلی از مشاهیر و بزرگان و از مفاخر تشیع که در زهد و ورع و تقوا مشهور و متوفی 993 می باشند ، در سالهای قحطی و گرانی مال خود را بین فقرا تقسیم می کرد و برای خود به اندازه ی سهم یکی از فقرا بر می داشت .

در یکی از سالها همین کار را انجام داد و همسرش از این امر ناراحت شد و گفت : « مال ما را به فقرا انفاق می کنی و اولاد خود را گرسنه می گذاری ؟! »

آن بزرگوار معترض او نگشت و برای اعتکاف به مسجد کوفه رفت ، چون روز دوم شد ، مردی به در خانه ی مقدس آمد و آرد و گندم خوبی آورد و گفت : صاحب خانه این را فرستاد و خودش هم در مسجد کوفه معتکف است . در صورتی که مقدس اصلاً از این جریان بی اطلاع بود . به خانه آمد و از قضیه مطلع گردید ، دانست که از جانب خداست ، و حمد و سپاس الهی را بجای آورد .^{۱۱۳}

علامه طهرانی نقل می کرد : شخصی می بیند که روزی آقای قاضی در مغازه ی سبزی فروشی رفته و از سبزی های پلاسیده کاهو هایی را که امکان خوردن داشت سوا کرد و پس از وزن کردن پول آنها داد و برداشت و زیر عبایش گذاشت و با خود برد . بدنبالش رفته و از او علت اینکارش را می پرسد که وقتی که شما پول آنها را هم می دهید چه علتی دارد که سبزی های پلاسیده را بخرید . ایشان می فرماید : آقا جان این سبزی فروش بسیار فقیر و عیالمند است . و من هم میدانم که او در آخر روز این سبزی هارا بیرون می ریزد و برای من هم فرقی نمی کند که سبزی شاداب بخورم یا پلاسیده لذا

¹¹² سلوک عارفانه ، رضا مجرد بابلی

¹¹³ کرامات علما ، عبدالرحمن باقر زاده بابلی ، نشر دارالکتاب جزایری ، چاپ سوم فروردین 78 صفحه 14

سبزی های قابل خوردن را سوا می کنم که هم از اسراف جوگیری کرده باشم و هم کمکی مالی بقدر امکان به او کرده باشم که نیاز مند است و هم در عین حال که عزت نفس و آبرویش را حفظ کرده باشم و او را به کسب و کارش دلگرم کرده در نتیجه او را به تنبلی و مجانی گرفتن پول به . جهت نیازش تشویق نکرده باشم

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت

روزی تفقدی کن درویش بینوا را

راز خیریه خاص خانم های خیر:

این روزها اگرچه کرونا حال و روز همه را به نوعی گرفته و دغدغه و ترس از ابتلا به آن روی اعصاب همه رژه می رود، دخل و خرج جماعتی را بهم ریخته و خلاصه زندگی مردم دستخوش تغییرات شده است، اما انگار عدوی کرونا سبب خیر و نوع دوستی مردم شده و دستان مدد رسان و یاریگر بسیاری، کانون و محفل سرد خانواده های آسیب پذیر را گرما بخشیده است

نوع دوستی و احساس مسؤولیت در برابر نیازمندان مرد و زن نمی شناسد؛ شاید بتوانی حتی با کوچکترین کمکی گره ای از زندگی فردی بگشایی و دعای آنها بدرقه مسیر طولانی زندگی ات شود.

عصر یکی از روزهای بهاری به یکی از مناطق شمالی پایتخت در شهرک شهید محلاتی می رویم تا از نزدیک با خیریه ای با عنوان «خیریه حضرت خدیجه (س)» که به همت دو بانوی سختکوش و

دردمند و با مشارکت جمعی از بانوان خیر ایجاد شده و حالا در این دوران از خانواده‌های نیازمندان دستگیری می‌کند، آشنا شویم.

صحبت از دو خانمی است که حالا به همت و تلاش آنها این خیریه وسعت پیدا کرده است و چراغ خاموش شده و نیمه روشن بسیاری از خانه‌های نیازمندان روشن و ماندگار شده است. این دو اگر چه از سطح زندگی معمولی برخوردار هستند اما روحیه نועدوستی و خیرخواهی آنها باعث شده چند سالی کمک حال نیازمندان در نقاط مختلف شوند. در محوطه بیرونی یکی از مجتمع‌های مسکونی شهرک، تعدادی از بانوان و آقایان سخت در تلاش هستند و بسته‌های معیشتی نیز با نظم خاصی به صف شده و مراحل پایانی آماده سازی را طی می‌کنند و قرار است تا دقایق دیگری راهی خانه‌های نیازمندی شوند که این روزها در تنگنا و مضيقه بیشتری قرار گرفته‌اند.

در میان بسته‌های رنگارنگ معیشتی که در ورودی مجتمع مسکونی در حال آماده سازی است، پای صحبت این دو خانم می‌نشینیم و آنها از فعالیت‌های خیریه برایمان می‌گویند.

ابتدا فاطمه چراغ بیگی سخن را آغاز کرده و می‌گوید: حدود 7 سال پیش مؤسسه فرهنگی خود جوشی را با کمک تعدادی از خانم‌ها ایجاد کردیم و کلاس‌های مختلف فرهنگی برگزار می‌شود؛ کلاس‌های اخلاق، آیین زندگی و تفسیر قرآن از جمله این کلاس‌هاست.

در حین فعالیت این کلاس‌ها، خیریه‌ای را با عنوان خیریه حضرت خدیجه (س) برای کمک به مستمندان ایجاد کردیم. این خیریه از همکاری و مشارکت خانم‌هایی بود که از مناطق یک و دو تهران داوطلب شدند و گفتند ماهانه مبلغی را می‌پردازیم تا این خیریه راه اندازی شود.

بعد از ایجاد خیریه به شناسایی نیازمندان پرداختیم. مناطق مختلف تهران و مناطق حاشیه شهر به عنوان مکان‌های هدف، پوشش داده شده است. ابتدا کار ما در این خیریه به این صورت بود که سبد کالا تهیه می‌کردیم؛ اوایل فعالیت در دو نوبت در طول سال، یکی در عید نوروز و نوبت دوم در ماه مبارک رمضان به نیازمندان سبد ارزاق می‌دادیم و بعد از آنکه توان ما بیشتر شد در طول سال نیز به صورت موردی و به مناسبت‌های مختلف این کمک‌ها و توزیع ارزاق انجام شد.

سبد ارزاق ما شامل برنج، روغن، چای، گوشت و کالاهای ضروری غذایی است. در میان بانیان ما هم افراد سرمایه دار هستند و هم قشر متوسط و حتی متوسط رو به پایین؛ هرکس بر اساس توان مالی خود کمک می‌کند و افراد معتقد هستند حتی اگر ماهانه 10 تا 20 هزار تومان هم کمک کنند می‌توانند سبد ارزاقی برای نیازمندان تهیه کنند؛ کمک‌هایی برای پرداخت اجاره خانه نیازمندان و... نیز انجام می‌شود.

بعد از شیوع کرونا یعنی از اوایل اسفند سال گذشته به تجهیز بیمارستانها و تأمین اقلام حفاظتی مانند ماسک، لباس، دستکش و توزیع میان وعده غذایی برای بیماران کرونایی و کادر درمان و پرستار پرداختیم.

در این مدت، حدود 22 گوسفند قربانی کرده‌ایم؛ چون اعلام کردند افرادی که به کرونا مبتلا می‌شوند باید پروتئین و گوشت مصرف کنند. ما گوشت‌ها را پخته و در منازل این بیماران تحویل می‌دادیم. مناطق تحت پوشش در استان تهران، گیلان در دماوند، شهر اندیشه، مسگر آباد، کوره پزخانه‌ها و چند نقطه دیگر است. در ایام عید ما 300 بسته ارزاق را برای مناطق سیل زده در سیستان و بلوچستان ارسال کردیم.

برای نمونه افرادی داریم که هر کدام همه روغن یا ماکارانی مورد نیاز را تأمین می‌کنند و این مواد غذایی بانی خاص خود را دارند. از تعداد افراد خیری که در این خیریه مشارکت دارم می‌پرسم که خانم منیرالسادات طباطبایی می‌گوید: حدود 15 نفر خیر با توان مالی خوب داریم که در طول سال اگر مشکلی برای نیازمندان باشد، آنها این نیازها را تأمین می‌کنند.

تقریباً هر سال بیش از 10 جهیزیه تأمین می‌کنیم و در طول سال هر کس عقیقه داشته باشد، قربانی کرده و بین نیازمندان توزیع می‌کنیم، در ماه رمضان نیز صدقات و فطریه‌ها را جمع آوری کرده و بین نیازمندان توزیع می‌شود.

ارزش هر بسته ارزاق ما، 600 هزار تومان است

طباطبایی به ارزش ریالی این بسته‌ها اشاره کرده و می‌افزاید: در مجموع ارزش هر بسته ارزاق ما، 600 هزار تومان است. اکنون 420 بسته ارزاق برای مناطق گیلاند، ورامین، پیشوا، قرچک، افسریه، کیانشهر، قم و کاشان آماده توزیع داریم

در این مناطق نماینده معتمد داریم و بیشتر مواقع نیز خودمان خانواده‌های نیازمند این مناطق را از نزدیک بررسی کرده و کمک می‌کنیم

در مراسم اربعین به افرادی که توان مالی برای رفتن به این مراسم را ندارند کمک می‌کنیم؛ به این صورت که هر فرد خیری هزینه یک تا چند نفر را متقبل شده و این افراد به مراسم اربعین می‌روند

از برنامه‌های ویژه ماه مبارک رمضان می‌پرسم که خانم چراغ بیگی ادامه می‌دهد: کلاس‌های فرهنگی ما به صورت مجازی و با ضبط مطالب مختلف اساتید برگزار می‌شود. هزار عدد دستکش لاتکس بین پرسنل بیمارستان‌ها، 150 دست لباس مخصوص بخش کرونا، 1500 ماسک فیلتردار برای بیمارستان‌ها و 3 هزار ماسک توزیع کرده‌ایم

غذایی را که پزشک برای یک بیمار کرونایی تجویز کرده است را آماده کرده و روزانه 2500 پرس غذا تهیه و به صورت کاملاً بهداشتی بین این بیماران توزیع کرده‌ایم

اینجای گفت و گو که می‌رسیم از این دو نفر می‌خواهم مقداری از خودشان بگویند؟ ابتدا خانم طباطبایی ابراز می‌دارد: ما دو نفر، از قبل همدیگر را می‌شناختیم. ابتدا در منطقه پیروزی تهران همسایه بودیم و بعد که به شهرک شهید محلاتی آمدیم، این روند دوستی ادامه دارد.

خانم چراغ بیگی در ادامه صحبت‌های طباطبایی می‌گوید: جرقه کار از اینجا شروع شد که بنده در برنامه جشن مذهبی که برگزار شد به حاضرین گفتم بیایم پولی برای محرومان و برگزاری جشن برای آنها جمع کنیم. در همان جلسه کیسه پلاستیکی دست گرفتم و شروع به جمع آوری پول از افراد حاضر کردم.

کیسه سبز ویژه کمک به نیازمندان

خانم طباطبایی در جلسه به بنده یک کیسه سبز رنگ داد و گفت: «از این به بعد در این کیسه پول جمع کن.» از آن روز به بعد بنده به خانم طباطبایی گفتم: «من برای مردم صحبت می‌کنم و توزیع می‌دهم که برای چه چیزی کمک می‌خواهیم و تو هم کیسه سبز رنگ را دورِ مجلس بگردان و پول جمع کن.» بعد از مدتی کانال تلگرامی و گروه تشکیل دادیم و خلاصه جمع آوری کمک‌ها بیشتر شد. به همین شکل با هم بیشتر آشنا شدیم و پایه ایجاد خیریه حضرت خدیجه (س) گذاشته شد.

خانم طباطبایی ادامه می‌دهد: صندوق قرض الحسنه‌ای تشکیل دادیم؛ برخی خانم‌ها طلای خود را فروختند و به نیازمندان وام دادیم و اکنون نیز روند وام دادن ادامه دارد. وام ما از یک میلیون تومان

بوده و حتی تا 20 میلیون تومان نیز وام می دهیم؛ مثلاً وقتی فردی مشکل خاصی دارد، موضوع را اعلام کرده و با مشارکت خیرین وام را فراهم می کنیم.

از این دو بانوی نوه دوست می پرسیم: «اکنون چه تعداد عضو خیریه هستند؟ خانم طباطبایی پاسخ می دهد: حدود 50 خانواده داریم که ماهیانه و مرتب به آنها مستمری و کمک نقدی می کنیم. ماهیانه 100 هزار تومان و در عید نوروز 200 هزار تومان به این افراد می دهیم و اگر برای درمان نیز کمک بخواهند ارائه می کنیم؛ به این شکل که با تعدادی از پزشکان ارتباط داریم و افراد را معرفی و درمان می کنیم.

مثلاً یک جوانی در بزمان سیستان و بلوچستان داشتیم که برای انجام پیوند کلیه نیازمند 200 میلیون تومان کمک داشت که آن را تأمین کردیم یا دختر خانمی ناراحتی قلبی داشت و با کمک پزشکان درمان صورت گرفت.

حدود 200 نفر به صورت شناور در کلاس های ما و برنامه های محرم و رمضان شرکت دارند. در ماه رمضان افطاری به نیازمندان می دهیم؛ برای نمونه در یک باغی مراسم افطاری برگزار کردیم و از هر منطقه محروم تعدادی به اینجا آمدند و به آنها افطاری دادیم. یا به خانم های خیریه اعلام می کنیم روز تولد امام حسن (ع) قصد افطاری دادن داریم و همه افراد در مراسم می آیند و هزینه ریالی افطاری خود را می دهند و سه نفر دیگر را نیز از نیازمندان دعوت می کنند و همگی باهم، بدون اینکه فقیر و غنی شناخته شود افطاری می خوریم.

طباطبایی به مقدار کمک خیران در طول ماه اشاره می کند و اینکه میزان آن متغیر است و می گوید:
یک ماه 20 میلیون درآمد داریم و کمک جمع می شود و ماه دیگر 10 میلیون تومان

خانم چراغ بیگی رشته کلام را در دست می گیرد و ادامه می دهد: اینها افراد مختلفی هستند؛ از اطباء، مهندسان، استاد دانشگاه تا خانم خانه دار. در ابتدای هر سال با این افراد صحبت کرده و به اصطلاح با آنها قرار داد می بندیم که فلان فرد در یکسال چقدر کمک می کند. فرد شماره حساب را دارد و ماهانه مبلغ مشخص را واریز می کند

افرادی در بازار تهران هستند که به ما کمک می کنند؛ مثلاً فردی چند روز پیش با من تماس گرفت و یک وانت لباس کمک کرد. یکی اعلام می کند فرش یا جهیزیه می دهد. از برخی افراد وسایل دسته دوم اما قابل استفاده را جمع کرده و توزیع می کنیم

در روزهایی که مدافعان حرم برای دفاع از حرمین شریف می رفتند کمک هایی داشتیم. خانمی ساکن ایتالیاست که در اینجا به ما کمک مالی می کند

جوانی در بزمان سیستان و بلوچستان برای انجام پیوند کلیه نیازمند 200 میلیون تومان کمک داشت که آن را تأمین کردیم یا دختر خانمی ناراحتی قلبی داشت و با کمک پزشکان درمان صورت گرفت

از آنها می خواهم از خاطرات و اتفاقات خاصی که در زندگی شان به واسطه این اقدامات خیرخواهانه افتاده است، بگویند؟ هر دو اندکی سکوت کرده و به یکدیگر تعارفی می کنند تا از این خاطرات بگویند.

ابتدا چراغ بیگی توضیح می دهد: زمانی که شروع به انجام کار خیر کردم اوایل کسی کمکی نمی کرد؛ زمانی بود که بارها در خانه افراد می رفتم و حتی یک سوم جعبه شیرینی اضافی فرد را می گرفتم و به فرد نیازمند می دادم. برای نمونه داشتیم موردی که یک فردی ساعت یازده و نیم شب «تماس می گرفت و می گفت «مهمانی ما تمام شده و غذا اضافه آمده، بیایید ببرید

بنده غذاها را می آوردم و در ظروف یکبار مصرف می ریختم و بین کارتن خوابها توضیح می کردم. این کارها در زندگی ام نتیجه زیادی داشته است. بارها شده لباس دست دوم افراد را گرفته و پس از شست و شو به نیازمندان دادیم؛ ابتدا فرزندانم گفتند «چرا این لباس های دست دوم را گرفتی؟!» گفتم «شاید این فرد دفعه بعد جدا از لباس، پول هم بدهد»؛ اتفاقاً همان فرد دفعه بعد هم لباس نو داد و هم پول کمک کرده است.

به خوبی احساس کردم دعای این افراد چه تأثیری در زندگی ام داشته است. وقتی زندگی معمولی نیازمندان را از نزدیک دیدم، خودم هم سعی کردم زندگی ام را در سطح معمول نگه دارم؛ البته سطح زندگی مان متوسط است.

بنده یقین دارم خدا جای دیگری جبران این کارها را می کند و اثر آن را در زندگی فرزندانم دیده و آنها هم یاد گرفته اند در کار خیر کمک کنند. مثلاً همیشه با خودرو خودمان این کمک ها را می رسانم و حتی اگر در مسیر کمک رسانی غذایی بخوریم نیز از جیب خودمان پرداخت می کنیم

طباطبایی نیز به اثرات مثبت کمک به نیازمندان اشاره کرده و ابراز می کند: اوایل احساس شادمانی نداشتم و اما وقتی به این کلاس ها آمدم و کمک رسانی به نیازمندان را شروع کردم، روحیه ام خوب شد. اگر مشکلاتی در زندگی پیش آید راحت حل می شود. همسر همیشه همراه و همکارم بوده است. در خیریه برای یکسری خانواده ها کار آفرینی کردیم؛ مثلاً دستگاه سبزی خرد کنی برای افراد خریدیم و آنها کار می کنند

زندانی را از پای دار پایین آوردم

در ادامه خانم چراغ بیگی می گوید: بیش از 10 نفر زندانی را آزاد کردیم. من از پای دار زندانی را پایین آوردم و گاهی سختی های زیاد دارد

وی توضیح می دهد: بنده کارمند دادگستری بودم. یک روز گفتند فردی مادر خانم خود را به قتل رسانده است و حالا پشیمان است اما به هیچ عنوان خانواده مقتول راضی به رضایت نمی شوند. گفتم: «من رضایتش را می گیرم.» همسر این مرد گفته بود: «اول من را طلاق بده و بعد برو بالای چوبه دار»

من به خانه آنها رفتم و صحبت کردم؛ آنها رفتار خوبی نداشتند و حاضر به رضایت نبودند ولی من گفتم: «تا رضایت نگیرم از اینجا نمی روم.» آنقدر روایت از ائمه (ع) گفتم و صحبت کردم تا آنها بالاخره رضایت دادند و فرد از چوبه دار پایین آمد

چند خانواده داشتیم که در آستانه طلاق بودند اما صحبت کردم و زندگی شان ادامه پیدا کرده است. الان یکی از آنها به من می گوید: «همان صحبت هایی که تو برای من کردی که برو زندگی کن و بساز، خدا کمک کرده و با آن راهکار زندگی را ادامه داده ام»

طباطبایی ادامه می دهد: نمونه ای داشتیم که صاحبخانه فردی مستأجر را با داشتن سه فرزند بیرون کرده بود و آنها در پارک چادر زده و زندگی می کردند. ما پول جمع کرده و برای آن فرد خانه ای رهن کردیم. یک نفر دیگر با 4 فرزند قصد خرید خانه را داشت و گفت: «خانه خوبی پیدا کردم و قیمت مناسبی دارد، اما نمی توانست بخرد؛ ما به این فرد وام دادیم و خانه را خرید

نمونه دیگر اینکه؛ آقای با 5 فرزند بیکار بود و ما وانت باری برای او خریدیم و گفتیم با آن کار کن. هروقت خیریه نیاز به خودرو داشت کمک کن و ماهیانه نیز اگر توانستی مبلغی را به خیریه برگردان

چراغ بیگی نیز می گوید: فردی را داریم که کارخانه دار ورشکسته و فراری بوده اما با کمک خیرین مشکلاتش حل شده و اکنون زندگی معمول خود را دارد و بدهی های خود را پرداخت کرده است

می پرسم تا به حال شده در طول 16 سال فعالیت خیرخواهانه زندگیتان دچار آسیب شده باشد؛ مثلاً در امور خانه داری دچار مشکل شده باشید؟

تخلیه یک خودرو حامل برنج توسط دو خانم

ابتدا چراغ بیگی ابراز می کند: نه، بلکه پایه‌های زندگی ما محکم تر شده و هرچی داریم از دعای محرومین است. همسرم در کارها همراه است. زمانی بوده تا ساعت یک نیمه شب پابه پای ما در خیریه کار کرده است. با همسرم تقسیم کار کرده‌ایم. برای نمونه بنده در زمان آمدن سیل در سیستان و بلوچستان دو هفته به آنجا رفتم. اتفاقاً در این مسیر پایه‌های زندگی ما محکم تر شده و هرچی داریم از دعای محرومین است.

طباطبایی نیز توضیح می‌دهد: سعی می‌کنم در خانه با برنامه ریزی حرکت کنم تا در کنار کار خیریه، امور خانه داری نیز معطل نماند. همسر و فرزندانم کمک و همیاری می‌کنند. برای نمونه، چند شب پیش 2 تن برنج آوردند و ما دو خانم با همسرانمان کل این برنج را از خودرو خالی کردیم؛ حتی زمانی بوده که ساعت یک نیمه شب، یک خودرو برنج آورده‌اند و کسی برای کمک نبوده و مجبور شدیم ما دو خانم کل برنج را از خودرو خالی کنیم^{۱۱۴}

پزشکانی هستند که کمترین حق ویزیت را می‌گیرند. آقای دکتر فریبرز نوروزی در شهرستان صحنه از طلبه‌های پول ویزیت نمی‌گیر و از مردم عادی هزار تومن می‌گیرد! یا پزشکان جراحی که پول جراحی از کسانی که ندارند نمی‌گیرند!

اما در مقابل سخاوت و بخشندگی، بخل و خساست قرار دارد! خدا نکند کسی خسیس باشد!

عده‌ای از خانواده‌ها از دست خساست مرد خانواده در سختی بسر می‌برند. خانمی که شوهرش ثروتمند بود می‌گفت هرچه می‌کنم شوهرم پول برای ترمیم دندانهایم نمی‌دهم و ناچارم به کمیته امداد مراجعه نمایم!

خانم دیگری می گفت شوهرم پول برای خرید لباس نمی دهد. دکتري پدر خود را تحت پوشش کمیته امداد قرار داده بود و... متاسفانه عده ای از مردم بخصوص در افراد ثروتمند هستند که خیلی خسیس و بخیلند!

درباره آغا محمدخان قاجار می گویند خیلی خسیس بود و عاقبت بر اثر خساست خود کشته شد! عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من که یکی از منابع مهم در مطالعه دوران قاجاریه محسوب می شود، دلیل به قتل رسدن او را این گونه شرح می دهد: «در ایام محاصره شوشا، مقداری خربزه برای شاه آورده بودند که تحویل آبدار خود نموده و امر داده بود که هر وعده مثلاً نصف یک دانه از آن‌ها را که یک ظرف می شود در سفره غذای او بگذارند. خربزه‌ها زودتر از حسابی که شاه داشته است تمام می شود. شاه تاریخ روز آوردن خربزه‌ها و این که چند دانه آن به مصرف رسیده و چند دانه آن باید باقی باشد دقیقاً تعیین می کند و از آبدار باقیمانده را مطالبه می نماید. آبدار هم نجات را در حقیقت گویی می پندارد و اعتراف می کند که با دو نفر از پیشخدمت‌ها آن‌ها را خورده‌اند. شاه برای همین جرم، امر به کشتن هر سه نفر می دهد. بعد از آن که به خاطر او می آورند که شب جمعه است، اعدام آن‌ها را به صبح شنبه محول می نماید و چون محکومین به تجربه می دانستند که حکم شاه استیناف پذیر نیست، شب شنبه سه نفری وارد اتاق خواب او شده کارش را می سازند و جواهرهای «سلطنتی را برداشته فرار می کنند»^{۱۱۵}

صبر و حلم و مدارا جزو اخلاق محمدی است

گاهی افرادی از فامیل و دوستان و همسایگان و دیگران انسان را با زبانشان اذیت می کنند. در این موارد باید صبوری کنیم و عصبانیت خود را کنترل نماییم و بدی را با خوبی جواب دهیم.

صبر و حلم آقا رسول الله نهایت نداشت...هیچوقت عصبانی نمی شدند و همیشه در مقابل بدی دیگران، خوبی می کردند.

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم . یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم ! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه ! هنوز چیزی نخورده اند . من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند! ⁽²⁾

اهل بیت پیامبر اسلام هم خیلی حلیم و صبور بودند..

جواب ناسزا

روزی یک نفر یهودی سر راه امام حسن علیه السلام را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت . تا زمانی که آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود . وقتی که او ساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد ! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشته شده است . اگر چیزی

از ما می خواهی بتو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می نمائیم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی، تو را بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تو را برآورده می نمائیم و اگر بخانه ما بیائی تو را مهمان می کنیم و ...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی ⁽¹⁾.

آزادی در مقابل شکستن سر امام

نقل شده که کنیز امام علیه السلام در حالی که می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام علیه السلام افتاد و سر امام شکست.

امام به او نگاهی کرد. کنیز گفت: «والکاظمین الغیظ! والعافین عن الناس!» (مؤمنین خشم خود را کنترل کرده و از مردم درمی گذرند) امام فرمود: تو را بخشیدم. او گفت: «والله یحبّ المحسنین» (خداوند نیکوکاران را دوست دارد) امام فرمود: تو در راه خدا آزادی ⁽²⁾.

عفو در مقابل دشنام!

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرفهائی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات «والکاظمین الغیظ. والعافین عن الناس. والله یحبّ المحسنین» را تلاوت می نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی به در خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرفها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیامرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیامرزد!

1. منتهی الامال، ج 1، ص 417.

2. ستارگان درخشان، ج 6، ص 33.

او گفت: من به این حرفها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود.⁽¹⁾

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم علیه السلام سر راه حضرت را می گرفت و به اهل بیت : اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود .

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سواره به مزرعه او رفتند . او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند .

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند . او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شما را معرفی می کردم . ولی اکنون اگر از من بپرسند که بهترین شخص کیست؟ شما را معرفی می نمایم .^{۱۱۶}

صبر عجیب سیدهاشم حداد:

آقای سیدهاشم حداد از شاگردان سید علی قاضی می گفتند: "مادر همسرم بسیار مرا اذیت می کرد. بین اتاق ما و آن کیسه های برنج خوشبو و ظرف های انباشته روغن فاصله می انداخت، اما آن ها چیزی به ما نمی دادند و او عمداً دوست داشت که ما را در تنگی و حرج ببیند و تنگدستی ما او را شاد می کرد و با وجود اینکه من مرتب کار می کردم، ولی اکثر مراجعان من از فقیرانی بودند که اجناس را نسیه می بردند و بعضی از آن ها پولی پرداخت نمی کردند؛ در عین حال شاگرد من هر چقدر نیاز داشت برای خود بر می داشت و معمولاً چیزی برای من باقی نمی ماند، جز 50، 100 فلس که برای خرید نان و نفت و امثال این ها کفایت می کرد و علت ناراحتی آن زن با من مسئله فقر بود که به نظر او بسیار زشت می نمود. از طرف دیگر، شدت حالات روحانی و استفاده از محضر استاد بزرگوار، مرحوم قاضی به من اجازه جمع مال و ثروت و یا رد کردن فقیر و یا نسیه ندادن به نیازمندان را نمی داد. همسرم هم صبر می کرد، اما تحملش محدود بود. به مرحوم قاضی عرض کردم که اذیت های گفتاری و کرداری مادرزنم به حدی رسیده که در حقیقت صبرم تمام شده، از شما می خواهم که اجازه بدهید همسرم را طلاق دهم. مرحوم قاضی فرمودند: «از این امور گذشته، آیا همسرت را دوست داری؟ گفتم: بله.» فرمود: «آیا همسرت تو را دوست دارد؟» جواب دادم: بله. فرمود: هرگز اجازه نمی دهم او را طلاق دهی! برو صبر کن که خداوند مقدر فرموده که تربیت تو به دست همسرت باشد و باید بردبار و صبور باشی و مدارا کنی! من هیچ گاه از تعلیمات استادم تخطی نکردم و هرچه مادرزنم به مصائب و مشکلاتم می افزود، تحمل می کردم. تا اینکه شبی با خستگی و گرسنگی و تشنگی تمام به منزل برگشتم، در حالی که به اتاق می رفتم، دیدم مادرزنم کنار حوض نشسته، تا فهمید من وارد شدم شروع کرد به بدگویی و دشنام دادن، من یکسره از پله ها به بام رفتم. او صدایش را بالا برد، تا جایی که همه همسایگان می شنیدند و این چنین به من دشنام و ناسزا گفت و آنقدر ادامه داد تا حوصله ام تمام شد. بدون آنکه به او پرخاش کنم و یا یک کلمه جواب دهم از پله ها پایین آمدم و از در خانه بیرون آمدم و سر به بیابان نهادم. بدون هدف و مقصودی می رفتم و هیچ متوجه نبودم که کجا می روم. در این حال دیدم که من دو تا شدم، یکی سیدهاشمی که مادر زن به او تعدی و سب و شتم می کرده است و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرد و محیط هستم و ابداً فحش های او به من نرسیده است. در این حال برای من منکشف شد که این حال بسیار خوب و سرور آفرین فقط در اثر تحمل آن ناسزاها و فحش هایی است که وی به من داده است و اطاعت از فرمان استاد، آقای قاضی

این فتح باب برای من رخ داده است و اگر من اطاعت نمی کردم و تحمل اذیت های مادر زنم را نمی کردم تا ابد همان سید هاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف بودم. و الحمدلله الان سید هاشمی که در مکان رفیع و مقامی بس ارجمند هستم که گرد و خاک تمام غصه های دنیا بر من نمی نشیند و نمی تواند بنشیند. فوراً از آنجا به خانه باز گشتم و به روی دست و پای مادر زنم افتادم و می بوسیدم و می گفتم: «مبادا تو خیال کنی من الان از گفتارت ناراحتم! از این پس هر چه می خواهی بگو که آن ها برای من فایده دارد.» "

صبر عجیب ایه الله سید احمد خوانساری
برخی افراد با اخلاق، هنگام عصبانیت مالک زبان شان خود هستند و فقط صورت شان سرخ می شود. برخی که صبورتر اند، صورت شان هم سرخ نمی شود و به راحتی از کنار مسأله عبور می کنند. خدا مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی دامغانی را رحمت کند. من از خودش شنیدم که می گفت: با پدرم مرحوم آیت الله حاج شیخ کاظم دامغانی به تهران آمده بودیم. به منزل مرحوم آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری رضوان الله تعالی علیه در بازار رفتیم. دیدند خدمت ایشان نشسته بودیم که در زدند و جمعی وارد شدند. نه مرد و یک خانم خدمت آقای خوانساری آمدند و کاغذی را مقابل ایشان گذاشتند. معلوم شد که این کاغذ وصیت نامه ای است که در فهم آن دچار اختلاف نظر شده اند. آن خانم از عبارت وصیت نامه برداشت متفاوتی داشت و راضی شده بودند که آقای خوانساری حکم باشد.

آقای خوانساری برگه را مطالعه کردند و پرسیدند: آقایان چه می گویند؟ آن آقایان برداشت خود را گفتند. نظر آن خانم را نیز پرسیدند؛ سپس وصیت نامه را دوباره مطالعه کردند و فرمودند: ظاهراً فرمایش آقایان مطابق با متن وصیت نامه است.

آقای مهدوی دامغانی می گفت: تا آقای خوانساری این جمله را فرمود، آن خانم عصبانی شد و به آقای خوانساری پرخاش کرد و حرف های رکیکی زد. مجلس متشنج شد. اصلاً آقای خوانساری در آن دعوا نقشی نداشت که آن خانم به ایشان توهین کند! رعایت سیادت و تقوا و فقاقت و ایشان را نیز نمی کرد و به توهین خود ادامه می داد! مجلس به هم ریخته بود و همه از جسارت آن زن ملتهب

بودند. آقای مهدوی می فرمود من به چهره‌ی آقای خوانساری نگاه کردم تا ببینم واکنش ایشان چیست. انگار نه انگار! ایشان صبر کرد تا آن خانم هر چه می خواهد بگوید، سپس دوباره وصیت نامه را نگاه کرد و گفت: به هر حال باز فکر می کنم حرف آقایان مطابق با وصیت نامه باشد^{۱۱۷}

از آیت الله حاج میرزا جواد آقا تهرانی (رحمه الله) نقل شده است که: «شخصی به منزل آیت الله العظمی سید احمد خوانساری (رحمه الله) رفته و به ایشان جسارت کرد و لحظاتی به فحش و ناسزا ادامه داد، تا این که موقع اذان و نماز رسید، آیت الله خوانساری فرمودند: «بخشید آقا، وقت نماز است اجازه می فرمایید به نماز بروم، آن شخص با دیدن این همه صبر و گذشت و اخلاق اسلامی پشیمان شد و از ایشان عذرخواهی کرد!»^{۱۱۸}

مورد دیگری یکی از علما گفت محضر ایه الله خوانساری در راندرونی بودیم کمی صدایمان بلند بود ناگاه همسر ایشان آمد و دو دستی روسر ایشان زد که عمامه اش افتاد ولی ایه الله هیچ سخنی نگفتند و عمامه خود را برداشتند و بر سر گذاشتند و صحبت را ادامه دادند

حلم داشته باشیم. اهل مدارا باشیم. اگر دیگران به ما بدی کردند ما خود را کنترل کنیم.

از علی (ع) پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلیم تر است. پرسیدند: حلیم ترین مردم کیست: حلیم ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هر گز به غضب نیاید.

در روایت از امام رضا علیه السلام است که به یکی از پیامبران از طرف خداوند باطن بعضی از امور را نشان دادند به اینصورت که به او گفتند فردا که به صحرا می روی نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری پس به صحرا رفت و نخستین چیزی که مشاهده کرد کوه بزرگی بود تعجب کرد چگونه می شود کوه را خورد بعد با خود گفت من مأمورم که این کار را بکنم پس تا هر اندازه که بتوانم انجام می دهم شدن یا نشدن آن با من نیست پس با این تصمیم قدم پیش گذاشت هر گامی که بر می

داشت کوه کوچکتر می شد تا وقتی که نزدیکش رسید دید به اندازه لقمه کوچکی گردید آنرا گرفته و در دهان گذاشت دید از عسل شیرینتر و گواراتر است بعد به او فهماندند که این کوه خشم و غضب است که نخست تحمل کردنش برای انسان مشکل ولی با حلم و بردباری آسان بلکه لذت بخش می شود.

بزرگی از کوچه گذشت از پشت بام خانه یا مقداری خاکروبه بر سرش ریختند سربلند کرده و گفت خداوندا ترا سپاس می گویم که بر سر پر گناهم که سزاوار سنگ است بجایش خاک نرم ریختی.

حلم و بردباری رنگ خداست. مردمی که دارای این صفت الهی باشند بین آنها نزاع و دشمنی نیست. بلکه بین آنها محبت و صمیمیت است.

اگر مردم ایران همه دارای حلم و بردباری باشند دیگر شاهد اینهمه شکایت از یکدیگر نخواهیم بود. و قوه قضائیه زیر بار هفده میلیون پرونده نمی ماند! و امار طلاق و اختلافات به پایین ترین حد خود می رسد.

با تو گویم که چیست غایت حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

هر که بجرا شدت جگر بجفا

همچون کان کریم زر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

ذوالکفل پیامبری بسیار بردبار

در کتاب بحار الانوار روایتی از رسول خدا (ص) نقل شده که خلاصه اش آن است چون عمر یسع به پایان رسید، در صدد بر آمد کسی را به جانشینی خود منصوب دارد، از این رو مردم را جمع کرد و گفت: هر یک از شما که تعهد کند سه کار را انجام دهد من او را جانشین خود گردانم. روزها را روزه بدارد، شب ها را بیدار باشد و خشم نکند. جوانی که نامش عوید یابن ادریم بود و در نظر مردم خوار می آمد، برخاست و گفت: من این تعهد را می پذیرم. یسع آن جوان را باز گرداند و روز دیگر همان سخن را تکرار کرد و همان جوان برخاست و تعهد را پذیرفت و یسع او را به جانشینی خود منصوب داشت تا این که از دنیا رفت و خدای تعالی آن جوان را که همان ذوالکفل بود به نبوت برگزید.

شیطان که از ماجرا مطلع شد، در صدد بر آمد تا ذوالکفل را خشمگین سازد و او را بر خلاف تعهدی که کرده بود به خشم وادارد، از این رو به پیروانش گفت: کیست که این مأموریت را انجام دهد؟ یکی از آن ها که نامش ابیض بود گفت: من این کار را انجام می دهم. شیطان بدو گفت: نزدش برو، شاید خشمگینش کنی. ذوالکفل شب ها نمی خوابید و شب زنده داری می کرد و نیمه روز مقداری می خوابید. ابیض صبر کرد تا چون ذوالکفل به خواب رفت بیامد و فریاد زد: به من ستم شده و من مظلوم هستم (حق مرا از کسی که به من ستم کرده بگیر). ذوالکفل به او گفت: برو و او را نزد من آر. ابیض گفت: من از این جا نمی روم. ذوالکفل انگشت مخصوص خود را به او داد و گفت: این انگشت را بگیر و به نزد آن شخصی که به تو ستم کرده ببر و او را نزد من آر. ابیض آن انگشت را گرفت و چون فردا همان وقت شد بیامد و فریاد زد: من مظلوم هستم و طرف من که به من ظلم کرده، به انگشت توجهی نکرد و به همراه من نیامد. دربان ذوالکفل بدو گفت: بگذار بخوابد که او نه دیروز خوابیده و نه دیشب. ابیض گفت: هرگز نمی گذارم بخوابد، زیرا به من ستم شده و باید حق مرا از ظالم بگیرد.

حاجب وارد خانه شد و ماجرا را به ذوالکفل گفت. ذوالکفل نامه ای برای او نوشت و تا مهر خود آن را مهر کرد و به ابیض داد. وی برفت تا چون روز سوم شد، همان وقت یعنی هنگامی که ذوالکفل تازه به خواب رفته بود، بیامد و فریاد زد که شخص ستم کار به هیچ یک از این ها واقعی نگذارد.

پیوسته فریاد زد تا ذوالکفل از بستر خود برخاست و دست ابیض را گرفت و برای دادخواهی از ستم کار به راه افتاد. گرمای آن ساعت به حدی بود که اگر گوشت را در برابر آفتاب می گذاشتند، پخته می شد. مقداری راه رفتند ولی ابیض دید به هیچ ترتیب نمی تواند ذوالکفل را به خشم درآورد و در .مأموریت خود شکست خورد، پس دست خود را از دست ذوالکفل بیرون کشید و فرار کرد^{۱۱۹}

خداوند حکیم خشم و غضب را در انسان امانت گذاشته تا در مقابل دشمن و در مقابل کفار و ظالمین و متجاوزان از ان استفاده کند. اما در مقابل مومنین و برادران و خواهران و فامیل و دوستان باید ان را کنترل کند.

انسان باید در مقابل خودی ها خشم خود را کنترل نماید تا دچار مشکل نشود. ادمی که نتواند عصبانیت خود را کنترل کند گاه تصمیمات خطرناک می گیرد و گاهی کارهای خطرناکی می کند. که منجر به بدبختی او در دنیا و آخرت می شود.

مادری از فرط عصبانیت بچه خود را کشت...

در اخبار آمده بود که مادری بچه خود را بخاطر پاره کردن پارچه نو چادر او کتک زده بود و بعد دید پسر او حرکتی نمی کند و متوجه شد پسرش بر اثر ضربات کتک مرده است!

....

مرد عصبانی پسر خود را کشت و دختر خود را به کما فرستاد!

۳۶۹۶/۱۲/۱۹ 364135 :کد خبر

حوادث رکنا: مرد عصبانی پس از اینکه متوجه شد پسرش ترقه خریده در یک سناریوی هولناک فرزندش را به قتل رساند و دختر خود را در شهریار به کما فرستاد!

در تحقیقات از مادر خانواده معلوم شد که شوهر خشمگین وی عامل مرگ پسرش و سوء قصد به جان او و دختر 17 ساله شان بوده است.

مادر خانواده در مقابل باز پرس پرونده قرار گرفت و گفت: نیمه شب شده بود اما پدرشان موضوع را رها نمی کرد. با شال و دستبند یکبار مصرف دست و پای پسر و دخترمان، هردو را بست. جفت شان را زیر کتک گرفت. او حالا دیگر با میله بارفیکس و تبر به جان بچه ها افتاده بود. کتک زدن هایش تمامی نداشت. ساعت ها بچه ها ناله می کردند و او می زدشان. پسرمان با بدنی خونین کنج اتاق زیر ضربات وحشیانه پدرش از درد پنجه به دیوار می کشید. هربار که به میان شان می دویدم تا مانع اش شوم با مشت و لگد دورم می کرد. داشت سپیده می زد که به خانه مان در اسلامشهر زنگ زد. شاید پدری برادری بدادمان برسد.

وی ادامه داد: وقتی خانواده ام از اسلامشهر به خانه ما رسیدند، دیگر صدایی از بچه ها در نمی آمد. شوهرم فهمید که آنها آمده اند تبر و میله خونین را گوشه اتاق انداخت و از خانه گریخت!^{۱۲۰}

...

مادر خشمگین دخترش را خفه کرد

زن جوان بر اثر عصبانیت روی صورت دخترش بالشت گذاشت و روی آن نشست. او وقتی به خودش آمد که دخترک دیگر نفس نمی کشید.

به گزارش **جام جم**، ساعت 19 سه‌شنبه، زن جوانی با مراجعه به ماموران پلیس در مشهد مدعی شد دختر شش ساله‌اش را کشته است. او عنوان کرد، امشب عصبانی بودم و دخترم را خفه کردم، حالا هم از کارم پشیمانم و آمدم به کلانتری تا دستگیرم کنید.

ماموران پس از ادعای این زن، راهی خانه او در خیابان جهان‌آرا شده و متوجه شدند که حرف‌های او صحت دارد و خواهرشوهرش پس از اطلاع از ماجرا، دختر شش ساله را به بیمارستان انتقال داده بود، اما تلاش پزشکان برای نجات جان او موثر واقع نشد.

با گزارش موضوع به قاضی علی‌اکبر احمدی‌نژاد، بازپرس جنایی مشهد، او همراه تیمی از ماموران پلیس آگاهی با حضور در محل قتل به تحقیق از زن 26 ساله پرداختند.

زن جوان با اعتراف به قتل دختر شش ساله‌اش گفت: من فرزند طلاق هستم و این باعث شد در زندگی مشکلاتی داشته باشم. البته ارتباط خوبی با نامادری خود داشتم. بعد از ازدواج همراه همسرم به خانه پدرشوهرم آمدم و در طبقه پایین خانه آنها زندگی می‌کردیم. در این مدت سرکوفت‌هایی می‌شنیدم که باعث شد، از نظر روحی با مشکلاتی روبه‌رو شوم. شوهرم هم به من بی‌توجه بود و همین باعث شد به من بگویند، نمی‌توانی شوهرت را کنترل کنی. در وضعیت روحی بدی قرار داشتم.

وی ادامه داد: عصر امروز دخترم در حال بازی با پسرعمه‌اش بود. از او خواستم به خانه بیاید و دیگر بازی نکند. بهانه‌گیری کرد که عصبانی شدم و او را ابتدا کتک زده و بعد بالشت را روی صورتش گذاشته و روی آن نشستم. بعد از لحظاتی با صدای جیغ دختر دو ساله‌ام، به خودم آمدم و از روی صورت دخترم بلند شدم. او نفس نمی کشید. نمی‌دانستم چه کار کنم. به همین خاطر به کلانتری آمدم

۱۲۱

و خودم را معرفی کردم.

قتل دوست صمیمی بخاطر عصبانیت

به من گفت تو هنوز بچه‌ای و فقط قد کشیده‌ای. من هم عصبانی شدم و با چاقو به او ضربه زدم.»
این اظهارات پسر جوانی است که در جریان درگیری با یکی از صمیمی‌ترین دوستانش او را به قتل رساند.

او می‌گوید یک لحظه عصبانیت باعث شد که دست به این کار بزنم و حالا از کاری که کرده‌ام پشیمانم^{۱۲۲}

...

اولیاء خدا و کنترل خشم

اما اولیاء خدا خشم خود را کنترل می‌کردند و در هنگام عصبانیت کار خلاف عقل نمی‌کردند.

کاشف الغطا و کسی که به او تف کرد..

سید فقیری بین دو نماز خدمت مرحوم کاشف الغطاء آمد و ازو خواست که محل خمس به او کمکی بکند ولی کاشف الغطا گفت که متأسفانه چیزی الان در اختیار ندارد او هم به محاسن مرحوم کاشف الغطا تف کرد. مرحوم کاشف الغطا بین دو نماز دامن لباس خود را گرفت و در جمعیت طلب کمک کرد و گفت: هر کس محاسن شیخ را دوست دارد به این سید کمک کند. پول زیادی برای سید جمع شد و به او داد^{۱۲۳}.

جوان به مالک اشتر اهانت کرد....

روزی مالک اشتر از بازار کوفه می‌گذشت. در حالیکه عمامه و پیراهنی از کرباس بر تن داشت.
مردی بازاری بر در دکانش نشسته بود و به عنوان اهانت، زباله‌ای (کلوخ) به طرف او پرتاب کرد.
مالک اشتر بدون این که به کردار زشت بازاری توجهی بکند و از خود واکنش نشان دهد، راه خود

¹²² <http://www.hamshahrionline.ir/details/372117/Society/socialnews>
¹²³ <http://poyeh.parsiblog.com/Category>

• را پیش گرفت و رفت

: مالک مقداری دور شده بود. یکی از رفقای مرد بازاری که مالک را می شناخت به او گفت

آیا این مرد را که به او توهین کردی شناختی ؟ -

مرد بازاری گفت : نه ! نشناختم . مگر این شخص که بود؟

:دوست بازاری پاسخ داد

•او مالک اشتر از صحابه معروف امیرالمؤمنین بود -

همین که بازاری فهمید شخص اهانت شده فرمانده و وزیر جنگ سپاه علی علیه السلام است ، از ترس

و وحشت لرزه بر اندامش افتاد. با سرعت به دنبال مالک اشتر دوید تا از او عذرخواهی کند. مالک را

دید که وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. پس از آن که نماز تمام شد خود را به پای مالک انداخت و

•مرتب پای آن بزرگوار را می بوسید

مالک اشتر گفت : چرا چنین می کنی ؟

بازاری گفت : از کار زشتی که نسبت به تو انجام دادم ، معذرت می خواهم و پوزش می طلبم .

• امیدوارم مرا مورد لطف و مرحمت خود قرار داده از تقصیرم بگذری

مالک اشتر گفت : هرگز ترس و وحشت به خود راه مده ! به خدا سوگند من وارد مسجد نشدم مگر

این که درباره رفتار زشت تو از خداوند طلب رحمت و آمرزش نموده و از خداوند بخواهم که تو را

¹²⁴•به راه راست هدایت نماید

حلم خواجه نصیر طوسی:

درباره خواجه نصیر طوسی می نویسند که یکنفر جاهل نامه ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود. شیخ طوسی در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می کند اما دندانهای من از کار هم افتاده ایت سگ پشم دارد من ندارم. و با این جواب آن¹²⁵ شخص را شرمنده و پشیمان نمود.